

# پایان سلطه کفر و آغاز نفاق

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

# پایان سلطه کفر، آغاز نفاق از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# پایان سلطه کفر، آغاز نفاق از دیدگاه قرآن و حدیث(تفسیر موضوعی المیزان)

## مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، -گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : پایان سلطه کفر، آغاز نفاق از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)/ به اهتمام سیدمهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۰۴ ص .۱۱×۱۷س‌م.

فروست : تفسیر علامه ج.] ۳۵.

شابک : ۹-۱۳۱-۲۲۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیرالقرآن "اثر سیدمحمدحسین طباطبائی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : برائت از مشرکین

موضوع : منافقان -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : شرک -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : کافران در قرآن

موضوع : ریا -- جنبه‌های قرآنی

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷، -ناظر

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : تفسیر علامه ؛ج.] ۳۵.

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۳۵.ج ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۱۸۶۹۲

## فهـــرســت مطـــالــب

(۳۵۵)

فهـرست مطـالـب



(۳۵۶)



(۳۵۷)

فهـرست مطـالـب



(۳۵۸)



(۳۵۹)

فهـرست مطـالـب

فهـرست مطالب

موضـوع صفحـه



فهـرست مطالب

موضـوع صفحـه

فهرست مطالب

موضوع صفحه



(۳۶۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه



(۳۶۷)



(۳۶۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۳۶۹)



(۳۷۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه



(۳۷۱)



## تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةِاللّهِ فِی الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّةِبْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَّ الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاَرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

(۴)

وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

## متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت

(۵)

ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۶)

## متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه

(۷)

ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۸)

## متن‌تأییدیه حضرت آیهٔ‌اللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۹)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۰)

## مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی

(۱۱)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر

است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۳)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز، روی آورده و به‌طورعمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی‌آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای

(۱۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۵)

## مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و

(۱۶)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی،

عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۷)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۱۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

مقدمه مؤلف (۱۹)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب باتوضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۱)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیهالله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## فصل اول:پایان سلطه کفر (تاریخ برائت از مشرکین)

### مرحله نهایی مبارزه با کفر و شرک

«بَرآءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهآ اِلَی الَّذینَ عهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ...!» (۱ تا ۱۶/توبه)

(۲۳)

یکی از مقاطع مهم تاریخ اسلام با نزول سوره توبه و آیات مشهور به «آیات بَرائت»آغاز می‌گردد. این آیات بعد از مراجعت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از جنگ تبوک (که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد) نازل گردید. قبل از این تاریخ، رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله مکه را فتح کرده بود، ولی دستوری از جانب خدای‌تعالی درباره مشرکین و کفاری که با مسلمین معاهده و پیمان بسته بودند، صادر نشده بود، تا آن که این آیات نازل گردید و اعلام فرمود:

- «این آیات بیزاری و برائت خدا و رسولش از مشرکانی است که شما مسلمین با آن‌ها پیمان بسته‌اید، پس، شما ای مشرکین! چهار ماه آزادانه در زمین سیر کنید، (پیمان‌تان معتبر است)، و بدانید که شما عاجزکنندگان خدا نیستید، و این که خدا خوارکننده کافران است! و این آیات اعلامی است از خدا و رسولش به مردم در روز «حج اکبر» که: خدا و رسولش

(۲۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

بیزارند از مشرکین! حال اگر توبه کردید، که توبه برایتان بهتر است، و اما اگر سرپیچیدید، پس بدانید که شما ناتوان‌کننده خدا نیستید!

و تو ای محمد! کسانی را که کفر ورزیدند به عذاب دردناکی بشارت ده! مگر آن کسانی از مشرکین، که شما با آن‌ها عهد بسته‌اید و آن‌ها به هیچ‌وجه عهد شما را نشکسته‌اند، و احدی را علیه شما پشتیبانی و کمک نکرده‌اند، عهد اینان را تا سرآمد مدتش باید استوار بدارید! که خدا پرهیزکاران و متقین را دوست می‌دارد!

پس وقتی ماه‌های حرام تمام شد، مشرکین را هر جا یافتید بکشید و دستگیرشان کنید و محاصره‌شان کنید، و بر آن‌ها در هر کمینگاهی بنشینید، پس اگر توبه کردند و نماز به پا داشتند و زکات دادند راهشان را باز گذارید و رهایشان سازید، بی‌گمان خدا آمرزگار رحیم است...!»

مرحله نهایی مبارزه با کفر و شرک (۲۵)

## چه کسی آیات برائت را ابلاغ کند؟

وقتی این آیات نازل شد، رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به ابوبکر داد تا به مکه ببرد و در منی و در روز عید قربان، به مردم قرائت کند. ابوبکر به راه افتاد و بلافاصله جبرئیل نازل شد و دستور آورد که:

«این مأموریت را از ناحیه تو جز مردی از خاندان خودت نباید انجام دهد!» رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به دنبال ابوبکر فرستاد، و آن جناب در محل «روحاء» به وی رسید و آیات نامبرده را از او گرفت و روانه شد. ابوبکر به مدینه بازگشت و عرض کرد: یا رسول اللّه! چیزی درباره من نازل شد؟ فرمود:

– نه ولکن خداوند تعالی دستور داد که این مأموریت را از ناحیه من، جز خودم و یا مردی از

(۲۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

خاندانم نباید انجام دهد!

## متن ابلاغیه آیات برائت

وقتی علی علیه‌السلام به‌مکه رسید که بعد از ظهر روز قربانی بود که روز «حج اکبر» همان است. حضرت در میان مردم برخاست و (در حالی که شمشیرش را برهنه کرده بود،) به خطبه ایستاد و فرمود:

– ای مردم! من فرستاده رسول خدایم به سوی شما، و این آیات را آورده‌ام: – «بَرآءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهآ اِلَی الَّذینَ عهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ فَسیحُوا فِی الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ...!»

متن ابلاغیه آیات برائت (۲۷)

– از این پس کسی لخت و عریان اطراف خانه کعبه طواف نکند، نه زن و نه مرد، – و نیز هیچ مشرکی دیگر حق ندارد بعد از امسال به زیارت بیاید،

– و هر کس از مشرکین با رسول خدا عهدی بسته است مهلت و مدت اعتبار آن تا سرآمد همین چهار ماه است!

(مقصودآن عهدهایی‌است‌که ذکر مدت در آن‌ها نشده‌است و اما آن‌هایی که مدت‌دار بودند تا آخر مدتش معتبر بوده است. یعنی بیست روز از ذی‌الحجه و تمامی ماه محرم و صفر و ربیع‌الاول و ده روز از ربیع الثانی... این مهلت چهار ماهه‌ای است که خداوند تعالی به مشرکین داد که به طور ایمن آمد و شد بکنند و کسی معترض آن‌ها نمی‌شود و می‌توانند هر چه را که به نفع خود تشخیص دادند انجام دهند، که بعد از اتمام این مهلت دیگر هیچ مانعی نیست از

(۲۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

این که آن‌ها را بکشند، نه حرمت حرم و نه احترام ماه‌های حرام.)

## برای پیمان‌شکنان پیمانی باقی نمانده است!

سیره رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از نزول این سوره، این بود که جز با کسانی که به جنگ او برمی‌خاستند، نمی‌جنگید و این روش به خاطر این بود که قبلاً خدای‌تعالی چنین دستور داده بود:

– «حال اگر از شما کنار کشیدند و دیگر با شما کارزار نکردند و به شما پیشنهاد صلح دادند، در این صورت خداوند برای شما تسلطی بر ایشان قرار نداده است!» (۹۰ / نساء) تا آن که سوره برائت نازل شد و مأمور شد به این که مشرکین را از دم شمشیر

بگذراند، چه‌آن‌هاکه سر جنگ دارند و چه‌آن‌ها که کنارند، مگر آن کسانی که در روز فتح

برای پیمان‌شکنان پیمانی باقی نمانده است! (۲۹)

مکه برای مدتی با آن حضرت معاهده بستند - مانند صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو - که به فرمان سوره برائت چهار ماه مهلت یافتند، که اگر بعد از این مدت باز به شرک خود باقی ماندند، آنان نیز محکوم به‌مرگند.

مفاد آیه برائت صرف تشریع نیست، بلکه متضمن انشاء حکم و قضایی است بر برائت از مشرکین زمان نزول آیه. خداوند متعال قضا رانده به این که از مشرکین، که شما با آنان معاهده بسته‌اید، امان برداشته شود، و این برداشته شدن امان گزافی و عهدشکنی نیست، چون خداوند تعالی بعد از چند آیه، مجوز آن را چنین بیان فرموده است:

- «هیچ وثوقی به عهد مشرکان نیست! چون اکثرشان فاسق گشته و مراعات حرمت عهد را نکرده‌اند و آن را شکسته‌اند!» (۸ / توبه)

(۳۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

به همین جهت، خداوند، لغو کردن عهد را به عنوان مقابله به مثل، برای مسلمانان نیز تجویز کرده و می‌فرماید:

- «هرگاهاز مردمی ترسیدی‌که در پیمانداری خیانت‌کنند، تو نیز مانند آن‌ها عهدنامه‌شان را نزدشان پرت کن!» (۵۸ / انفال)

و لکن، با این‌که دشمن عهدشکنی کرده است، خداوند متعال راضی نشد که مسلمانان بدون اعلام لغویت، عهد آنان را بشکنند، بلکه دستور فرمود نقض خود را به ایشان اعلام کنند، تا ایشان به خاطر بی‌اطلاعی از آن به دام نیفتند. آری، خداوند تعالی با این دستور خود مسلمانان را حتی از این مقدار خیانت هم منع فرمود.

و اگر آیه مورد بحث می‌خواست شکستن عهد را حتی در صورتی که مجوزی از ناحیه کفار نباشد، تجویز کند، می‌بایستی میان کفار عهدشکن و کفار وفادار به عهد،

برای پیمان‌شکنان پیمانی باقی نمانده است! (۳۱)

فرقی نباشد، و حال آن که در دو آیه بعد کفار وفادار به عهد را استثنا کرده و فرمود:

- «... مگر آن مشرکینی که شما با ایشان عهد بسته‌اید، و ایشان عهد شما را به هیچ‌وجه نشکسته باشند و احدی را علیه شما پشتیبانی نکرده باشند، عهد چنین کسانی را تا سر رسید مدت به پایان ببرید، که خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد!» (۴ / توبه)

و نیز راضی نشد به این که مسلمانان بدون مهلت، عهد کفار عهدشکن را بشکنند، بلکه دستور داد که تا مدتی معین ایشان را مهلت دهند تا در کار خود فکر کنند، و فردا نگویند شما ما را دفعتا غافلگیر کردید!

بنابراین خلاصه مفاد آیه چنین می‌شود که:

- عهد مشرکینی که با مسلمانان عهد بسته، و اکثر آنان آن را شکستند و برای مابقی هم وثوق و اطمینانی باقی نگذاشتند، لغو و باطل است، چون نسبت به بقیه افراد هم اعتمادی

(۳۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

نیست، و مسلماناناز شر و نیرنگ آن‌ها ایمن نیستند!

این که قرآن مجید مردم را دستور داد که در چهار ماه سیاحت کنند، کنایه از این است که در این مدت از ایام سال ایمن هستند، و هیچ بشری متعرض آنان نمی‌شود، و می‌توانند هر چه را که به نفع خود تشخیص دادند، انجام دهند زندگی یا مرگ! در آخر آیه خداوند نفع مردم را در نظر گرفته و می‌فرماید:

- «صلاح‌تر به حال ایشان این است که شرک را ترک گفته و به دین توحید روی آورند و با استکبار ورزیدن خود را دچار

خـزی الهـــی ننمـوده و هــلاک نکننــد!» (۳ / توبــه)

و بـا بیان این که: «این آیات اعلامی است از خـدا و رسولش به مردم در روز «حـج اکبر» که: خـدا و رسولش بیزارنـد از مشـرکین!» خداونـد متعال خطاب را متوجه تمام مردم می‌کند، نه تنها مشـرکین، تا همه بدانند که خدا و رسول از مشـرکین بیزارند، و همه برای انفاذ امر

برای پیمان‌شکنان پیمانی باقی نمانده است! (۳۳)

خدا - کشتن مشرکین بعداز انقضای چهار ماه - خود را مهیا سازند.

## وفاداران به پیمان مصونند!

قرآن مجید در آیه «اِلَّا الَّذینَ عهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ...» گروهی را که عهد نشکسـته بودند، اسـتثنا فرمود. این استثنا شدگان عبارت بودند از مشـرکینی که با مسلمین عهدی داشتند و نسبت به عهد خود وفادار بودند، و آن را نه به طور مستقیم و نه به طور غیرمستقیم، نشکسته بودند، که البته عهد چنین کسانی را واجب است محترم شمردن، و تا سرآمـد مـدت آن را به انجام بردن!

نقض عهد مستقیم که در آیه بدان اشاره شده، مانند کشتن مسلمانان و امثال آن

(۳۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

بـود که اتفـاق می‌افتاد.

نقض عهـد غیر مسـتقیم نظیر کمک نظامی کردن به کفار علیه مسـلمانان بود، مانـنـد مشـرکین مکه که بنی‌بکر را علیه خزاعه کمک کردنـد، چون بنی‌بکر بـا قریش پیمـان نظامی داشـتند و خزاعه با رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله ؛ و چون رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله با بنی‌بکر جنگیـد، قریش قبیله نامبرده را کمک کردند و با این عمل خود پیمان حدیبیه را که میان خود و رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله بسته بودند شکستند، و همین معنی خود یکی از مقدمات فتح مکه در سال ششم هجری شد.

وفاداران به پیمان مصونند! (۳۵)

## آخرین دستورها برای ریشه‌کن کردن شرک!

قـرآن مجیـد در آیــه «فَـاِذَا انْسَلَـخَ الاْشْهُـرُ الْحُـرُمُ فَـاقْتُلُوا الْمُشْرِکیـنَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُــمْ وَ خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُــمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ...!» (۵ / توبه) چنـدیـن نکتـــه را متـذکـر مـی‌شـــود:

دستور اول: هر جا که مشرکین را یافتید بکشید!

این جمله نشان‌دهنـده برائت و بیزاری از مشـرکین است، و می‌خواهد احترام را از جان‌های کفار برداشـته و خونشان را هدر سازد، و بفرماید: بعد از تمام شدن آن مهلت دیگر هیچ‌مانعی نیست از این‌که آنان‌را بکشید، نه حرمت حرم و نه حرمت ماه‌های حرام،

(۳۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

بلکه هروقت و هرکجا که آنان را دیـدی باید به قتلشان برسـانید! تشریع این حکم برای این بوده که کفار را در معرض فنا و انقراض قرار دهد و به تدریج صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازد، و مردم را از خطرهای معاشرت و مخالطت با آنان نجات بخشد.

هر کدام از عبارات آیه، مانند: «بکشـید هر جا که مشـرکین را یافتید» و «دسـتگیرشان کنید» و «محاصره‌شان کنید» و «در کمینشان بنشـینید» بیان یک نوع از راه‌ها و وسایل نابود کردن افراد کفار و از بین بردن جمعیت آنان و نجات دادن مردم از شر ایشان است - اگر دست به ایشان یافت و توانست ایشان را بکشد، کشـته شوند؛ اگر نشد، دسـتگیر شود؛ اگر این هم نشد، در همان جایگاه‌هایشان محاصـره شونـد و نتوانند بیرون آیند و با مردم آمیزش و مخالطه کنند؛ و اگر معلوم نشد در کجا پنهان شده‌اند، در هر جا که احتمال

رود کمین بگذارد، تا بدین وسیله دستگیرشان

آخرین دستورها برای ریشه‌کن کردن شرک! (۳۷)

نموده و یا به قتلشان فرمان دهد و یا اسیرشان کند!

دستور دوم: بازگشت‌کنندگان به توحید را رها سازید!

قرآن مجید اضافه می‌کند - اگر با ایمان آوردن از شرک به سوی توحید برگشتند، و با عمل خود شاهد و دلیلی هم بر بازگشت خود اقامه نمودند، به این معنی که، نماز خواندند و زکات دادند، و به تمامی احکام دین شما که راجع به خلق و خالق است ملتزم شدند، در این صورت رهاشان سازید!

دستور سوم: پناه‌جویان برای دریافت معارف دین را مهلت دهید!

قرآن مجید حکم پناه‌جویان برای دریافت معارف اسلامی را

(۳۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

متذکر می‌شود و می‌فرماید:

- «اگر یکی از مشرکین از تو پناه خواست، پس او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، آن گاه او را به مأمن خویش برسان! و این به خاطر آن است که ایشان مردمی نادانند!» (۶ / توبه)

این جمله در خلال آیات مربوط به برائت و سلب امنیت از مشرکین آمده، ولی بیان آن واجب بود، زیرا اساس این دعوت حق و وعد و وعیدش و بشارت و انذارش و لوازم این وعد و وعید، یعنی عهد بستن و یا شکستن، و نیز احکام و دستورات جنگی آن، همه و همه، هدایت مردم است. و مقصود از همه آن‌ها این است که مردم را از راه ضلالت به سوی رشد و هدایت برگرداند، و از بدبختی و نکبت شرک به سوی سعادت توحید رهنمون شود.

وقتی مشرکی پناه می‌خواهد تا از نزدیک دعوت دینی را بررسی کند و اگر آن را حق

آخرین دستورها برای ریشه‌کن کردن شرک! (۳۹)

یافت و حقانیتش برایش روشن شد، پیروی کند، واجب است او را پناه دهند تا کلام الهی را بشنود و در نتیجه پرده جهل از روی دلش کنار رود و حجت خدا برایش تمام شود!

اگر با نزدیک شدن و شنیدن باز هم در گمراهی و استکبار خود ادامه داد و اصرار ورزید، البته جزو کسانی خواهد شد که در پناه نیامده و امان نیافته‌اند.

این دستورالعمل‌ها از ناحیه قرآن و دین قویم اسلام نهایت درجه رعایت اصول فضیلت و حفظ مراسم کرامت و گسترش رحمت و شرافت انسانیت است!

(۴۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## شرایط بررسی و قبول دین

این آیه از آیات محکم است و نسخ نشده و بلکه قابل نسخ نیست، زیرا این معنا از ضروریات مذاق دین و ظواهر کتاب و سنت است که خداوند متعال قبل از این که حجت بر کسی تمام شود، او را عقاب نمی‌کند، و مواخذه و عتاب همیشه بعد از تمام شدن بیان است، و از مسلمات مذاق دین است که جاهل را با این که در مقام تحقیق و فهمیدن حق و حقیقت برآمده، دست خالی بر نمی‌گرداند و تا غافل است مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهد، بنابراین بر اسلام و مسلمین است به هر کس از ایشان امان بخواهد تا معارف دین را بشنود، و از اصول دعوت دینی آن‌ها اطلاع پیدا کند، امان دهند تا اگر حقیقت بر وی روشن شد، پیروی‌اش کند.

شرایط بررسی و قبول دین (۴۱)

مادام که اسلام، اسلام است، این اصل قابل بطلان و تغییر نیست، و آیه محکمی است که تا قیامت قابل نسخ نمی‌باشد!

ولی آیه پناه دادن به پناه‌جویان را وقتی واجب کرده که مقصود از پناهنده شدن، مسلمان شدن و یا چیزی باشد که نفع آن عاید اسلام گردد، و اما اگر چنین غرضی در کار نباشد، آیه شریفه دلالت ندارد که چنین کسی را باید پناه داد.

آیه شریفه دلالت دارد بر این که اعتقاد به اصل دین باید به حد علم یقینی برسد، و اگر به این حد نرسد، یعنی اعتقادی آمیخته با شک و ریب باشد، کافی نیست، هر چند به حد ظن راجح رسیده باشد!

و اگر در اصول اعتقادی دین مظنه و تقلید کافی بود، دیگر جا نداشت در آیه مورد بحث دستور دهد پناه جویان را پناه دهند تا اصول دین و معارف آن را به

(۴۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

عقل خود درک کنند، زیرا برای مسلمان شدن ایشان راهی دیگر که عبارت است از تقلید وجود داشت، پس معلوم می‌شود تقلید کافی نیست و کسی که می‌خواهد مسلمان شود باید در حق و باطل بودن دین بحث و دقت به عمل آورد.

(روایات اسلامی به کار رفته در مبحث فوق از بحث روایتی مندرج در صفحه ۲۵۰ جلد ۱۷ المیزان ـ ۴۰ جلدی ـ خلاصه گردیده است. مشروح روایات در این زمینه در صفحات ۲۵۰ تا ۲۸۳ جلد مذکور ثبت است.) (۱)

## صلاحیـــت افراد برای ابــــلاغ وحی الهی

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۲۱۷.

صلاحیت افراد برای ابلاغ وحی الهی (۴۳)

در امر ابلاغ آیات برائت نکته مهمی که از طرف راویان احادیث نیز مورد بحث و گفتگوی فراوان قرارگرفته، بازپس گرفتن وظیفه‌ابلاغ از ابوبکر و سپردن‌آن‌به‌علی علیه‌السلام ، و تحلیل‌های راجع به این مهم است. روایات بسیار از راویان متعدد با برخی اختلاف نظرها در این زمینه وارد شده که در این‌جا برای نمونه روایتی را که از ابن‌عباس نقل شده، می‌آوریم.

عبارت ابن عباس چنین است:

- «بعد از آن که سوره برائت تا نه آیه‌اش نازل شد، رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله ابی‌بکر را به سوی مکه گسیل داشت تا آن آیات را بر مردم بخواند. جبرئیل نازل شد و گفت: - غیر از تو، و یا مردی از تو، این آیات را نباید برساند! لذا رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله به

(۴۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

امیرالمؤمنین فرمود:

- ناقه غضبای مرا سوار شو و خودت را به ابی‌بکر برسان و برائت را از دست او بگیر!»

ابن عباس گوید: وقتی ابوبکر به نزد رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله بازگشت با نهایت اضطراب پرسید:

- یا رسول اللّه، تو خودت مرا درباره این امر که همه گردن می‌کشیدند بلکه افتخار مأموریت آن نصیبشان شود، نامزد فرمودی، پس چه طور شد وقتی برای انجامش روانه شدم مرا برگرداندی؟ فرمود:

- امین وحی الهی بر من نازل شد و از ناحیه خدا این پیغام را آورد که هیچ پیامی را از ناحیه تو جز خودت یا مردی از خودت نباید برساند، و علی از من است و از من نباید برساند جز علی!

صلاحیت افراد برای ابلاغ وحی الهی (۴۵)

آن‌چه از بررسی روایات مختلف و نظر راویان بر می‌آید دو نکته اصلی و اساسی قابل استفاده است:

حقیقت اول - این که فرستادن علی علیه‌السلام برای بردن آیات برائت و عزل کردن ابی‌بکر به خاطر امر و دستور خدا بوده و جبرئیل نازل گردیده و گفته است: - اِنَّهُ لا یُؤَدّی عَنْکَ اِلاّ اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْکَ!

حقیقت دوم - این که دستور الهی در مورد ابلاغ آیات الهی به وسیله علی علیه‌السلام عمومیت دارد، و این حکم در هیچ یک از روایات مقید به برائت یا شکستن عهد نشده است، و خلاصه، در هیچ یک از آن‌ها نیامده که - یا رسول اللّه جز تو یا کسی از تو برائت و یا نقض عهد را به مشرکین نمی‌رسانی... یعنی اطلاق روایات را نباید مقید کرد به مورد خاص بلکه دستور الهی در مورد ابلاغ آیات الهی به وسیله



علی علیه‌السلام عمومیت دارد، مانند موارد زیر:

این که - علی علیه‌السلام در مکه علاوه بر حکم برائت، حکم دیگری را نیز ابلاغ کرد، و آن این بود که هر کس عهدی با مسلمین دارد و عهدش محدود به مدتی است تا سررسید آن مدت‌عهدش‌معتبراست و اگرمحدود به‌مدتی نشده تا چهارماه دیگر عهدش‌معتبر خواهد بود. آیات برائت نیز بر این مطلب دلالت دارد.

این که - حکم دیگری را نیز ابلاغ فرمود، و آن این بود که هیچ کس حق ندارد از این به بعد برهنه در اطراف کعبه طواف کند. این نیز یک حکم الهی بود که آیه شریفه: «یا بَنیآ ادَمَ خُذوُا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ...!» بر آن دلالت دارد. (۳۱ / اعراف)

این که - حکمی دیگر ابلاغ فرمود، و آن این که از بعد امسال دیگر هیچ مشرکی حق ندارد به طواف یا زیارت خانه خدا بیاید. این حکم هم مدلول آیه شریفه: «یآاَیُّهَا



الَّذینَ ءَامَنُوآا اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا...!» (۲۸ / توبه) می‌باشد.

به‌هرحال، آن‌چه لازم‌است گفته شود این‌است‌که رسالت علی علیه‌السلام منحصرا راجع به رساندن‌آیات برائت نبود، بلکه هم راجع به آن بود، و هم راجع به سه یا چهار حکم قرآنی دیگر و همه آن‌ها مشمول گفته جبرئیل است که گفت: - از تو پیامی نمی‌رساند مگر خودت یا مردی از خودت!

یکی از روایات اهل تسنن که «درّ منثور» آن را از ابوهریر نقل کرده که او گفت:

«من با علی علیه‌السلام بودم‌آن‌موقعی که‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روانه‌اش کرد. آری‌رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به چهار پیغام فرستاد: یکی این که دیگر هیچ برهنه حق ندارد طواف کند. دوم این که از امسال به بعد هیچ‌گاه مسلمانان و مشرکین یک جا جمع نخواهند شد.



سوم این که هر کس میان او و رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله عهدی هست تا سرآمد مدتش معتبر است. چهارم این که خدا و رسولش از مشرکین بیزارند.»

تحلیل روایات:

از آن چه نقل شد، و از روایات مختلف دیگر به خوبی بر می‌آید که آن چه در این همه روایات، داستان فرستادن علی علیه‌السلام به اعلام برائت و عزل ابی‌بکر از قول جبرئیل آمده، این است که جبرئیل گفت:

- «کسی از ناحیه تو پیامی را به مردم نمی‌رساند مگر خودت یا مردی از خودت!» و هم‌چنین جوابی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابوبکر داد، در همه روایات این بوده که: - «هیچ کس پیامی از من نمی‌رساند مگر خودم یا مردی از خودم!»

به هر حال معلوم شد که آن وحی و این کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مطلق است و مختص

صلاحیت افراد برای ابلاغ وحی الهی (۴۹)

به اعلام برائت نیست، بلکه شامل تمام احکام الهی می‌شود. هیچ دلیلی، نه در متون روایات و نه در غیر آن، یافت نمی‌شود که به آن دلیل بگوییم کلام و وحی مزبور مختص به اعلام برائت بوده است. همچنین مسئله منع از طواف عریان، و منع از حج مشرکین در سنوات بعد، و تعیین مدت عهدهای‌مدت‌دار و بی‌مدت: همه‌این‌ها احکام الهی بوده که قرآن مجید آن‌ها را بیان فرموده است.

پس، روایاتی که از ابوهریره و دیگران نقل شده که آن‌ها را ابی‌بکر دستور می‌داد و ابوهریره جار می‌زد و علی علیه‌السلام جار می‌زد، یا وقتی علی صدایش می‌گرفت ابوهریره جار می‌زد؛ معنای معقولی ندارد، زیرا اگر این معنی جایز بود چرا برای ابوبکر جایز نباشد و چرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را عزل کرد؟

همچنین توجیهاتی که بعضی از مفسرین در این زمینه کرده‌اند و کاملاً از اصل

(۵۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

مطلب دور افتاده‌اند و یا خدای ناکرده اغراض شخصی خود را در قالب تفسیر آیات و روایات گنجانده‌اند، مانند صاحب‌المنار! (برای تفصیل این بحث به صفحه ۲۷۱ تا ۲۷۶ جلد ۱۷ المیزان ـ ۴۰ جلدی ـ مراجعه شود).

رد توجیهات روایات بی‌پایه:

نکته دیگری که روایات را مفسرین به نفع اغراض شخصی توجیه کرده‌اند، این است که گفته‌اند: در آن سال ابوبکر امیرالحاج بود و علی علیه‌السلام در زیر نظر او ابلاغ‌ها را می‌رساند.

باید توجه داشت که بحث در مسئله امارت حج در سال نهم هجری دخالت زیادی در فهم کلمه وحی، یعنی: «لا یُؤَدّی عَنْکَ اِلاّ اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْکَ!» ندارد. چون امارت حجاج، چه این که ابی‌بکر متصدی آن بوده یا علی علیه‌السلام ، چه این که دلالت

صلاحیت افراد برای ابلاغ وحی الهی (۵۱)

بر افضلیت بکند یا نکند، یکی از شئون ولایت عامه اسلامی است، و وحی مزبور مطلبی کاملاً جداگانه است!

مسئله امارت مسئله‌ای است که امیر مسلمانان و زمامدار ایشان باید در امور مجتمع اسلامی دخالت کند، و احکام و شرایع دینی را به اجرا گذارد، ولی مسئله وحی و معارف الهی و مواد وحیی که از آسمان درباره امری از امور دین نازل می‌شود، زمامدار در آن حق هیچ‌گونه دخالت و تصرفی را ندارد!

تصرف و مداخله در امور اجتماعی در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تصدی‌اش در دست خود آن حضرت بود، یک روز ابوبکر و یا علی علیه‌السلام رابه امارت حاج منصوب می‌کرد، و روزی دیگر «اسامه» را امیر بر ابی‌بکر و عموم مسلمانان و صحابه گردانید، و یک روز «ابن ام مکتوم» را امیر مدینه قرار داد با این که در مدینه

(۵۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

کسانی بالاتر از او بودند!!

این گونه انتخابات تنها دلالت بر این دارد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اشخاص نامبرده را برای تصدی فلان پست صالح تشخیص می‌داد و چون زمامدار بود و به صلاح و فساد کار خود وارد بوده است.

اما وحی آسمانی، که متضمن معارف و شرایع است، نه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن حق مداخله‌ای دارد، و نه کسی غیر او، و ولایتی که بر امور مجتمع اسلامی دارد، هیچ‌گونه تأثیری در وحی ندارد. او نه می‌تواند مطلق وحی را مقید و مقیدش را مطلق کند، و نه می‌تواند آن را نسخ و یا امضاء کند، و یا با سنت‌های قومی و عادت جاری تطبیق دهد، و به این منظور کاری را که وظیفه رسالت اوست به خویشاوندان خود واگذار کند!

صلاحیت افراد برای ابلاغ وحی الهی (۵۳)

## ماجرای طواف عریان و منع آن

رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله بعد از آن که مکه را فتح کرد، در آن سال از زیارت مشرکین جلوگیری نفرمود، تا این که آیات برائت نازل شد و زیارت مشرکین و همچنین سنت عریان شدن در طواف را منع کرد.

از سنت‌های زیارتی مشرکین یک این بود که اگر با لباس وارد مکه می‌شدند و با آن لباس دور خانه خدا طواف می‌کردند، دیگر آن لباس را به تن نمی‌کردند، و باید آن را صدقه می‌دادند. لذا برای این که به اصطلاح «کلاه شرعی» درست کنند، و بدین وسیله لباس‌های خود را از دست ندهند، قبل از طواف از دیگران لباس را عاریه یا کرایه می‌کردند و بعد از طواف به صاحبانشان برمی‌گرداندند. در این میان اگر کسی به



لباس عاریه و کرایه‌ای دست نمی‌یافت و خودش هم تنها یک دست لباس همراهش بود، برای آن که لباسش را از دست ندهد، ناچار برهنه می‌شد و لخت به طواف کعبه می‌پرداخت...! (نقل از تفسیر قمی)(۱)

۱- المیـــــــــزان ج ۱۷، ص ۲۵۰.



## تحریم ورود مشرکین به مسجدالحرام

«یآاَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوآا اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا...!»(۲۸ / توبه)

از سال نهم هجرت، یعنی سالی که حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام سوره برائت را به مکه برد و برای مشرکین خواند، و اعلام کرد که هیچ مشرکی حق طواف و زیارت ندارد، و نیز کسی حق ندارند با بدن عریان طواف کند، تاریخ منع ورود مشرکین به مسجدالحرام آغاز می‌گردد.

بعد از اعلام برائت، بیش از چهار ماه مهلتی برای مشرکین نماند، و بعد از



انقضای این مدت عموم مشرکین مگر عده معدودی، همه به دین اسلام درآمدند و آن عده هم از رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله در مسجدالحرام پیمانی گرفتند، و آن جناب برای مدتی مقرر مهلتشان داد. پس در حقیقت بعد از اعلام برائت تمامی مشرکین در معرض قبول اسلام قرار گرفتند.

نهی از ورود مشرکین به مسجدالحرام به حسب فهم عرفی امر به مؤمنین است به این که نگذارند مشرکین داخل مسجدالحرام شوند، و از این که حکم آیه علت این امر را «نجس» بودن مشرکین بیان فرموده، معلوم می‌شود یک نوع «پلیدی» برای مشرکین، و نوعی «طهارت و نزاهت» برای مسجدالحرام اعتبار فرموده است، و این اعتبار هرچه باشد غیراز مسئله اجتناب از ملاقات کفار است با رطوبت!



## در راه اسلام از چیزی نترسید!

خداوند متعال با عبارت «وَ اِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً...» مردمی را که می‌ترسیدند با اجرای این حکم بازارشان کساد شود، هشدار داده و می‌فرماید:

- «اگر از اجرای این حکم ترسیدید بازارتان کساد و تجارتتان راکد شود و دچار فقر گردید، نترسید که خداوند به زودی شما را از فضل خود بی‌نیاز، و از آن فقری که می‌ترسید ایمن می‌سازد!» (۲۸ / توبه)

این وعده حُسنی که خدای‌تعالی برای دلخوش کردن سکنه مکه و آن کسانی که در موسم حج در مکه تجارت داشتند داده، اختصاص به مردم آن روز مکه ندارد، بلکه مسلمانان عصر حاضر را نیز شامل می‌شود. ایشان را نیز بشارت می‌دهد به

(۵۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

این‌که در برابر انجام دستورات دین، از هر چه بترسند خداوند از آن خطر ایمنشان می‌سازد! و مطمئن بدانند که کلمه اسلام، اگر عمل شود، همیشه تفوق دارد، و آوازه‌اش در هر جا رو به انتشار است، همچنان که شرک رو به انقراض است! (۱)

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۵۵.

در راه اسلام از چیزی نترسید! (۵۹)

## تحریم دوستی با کفار و منافقین

«ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَالَّذینَ امَنُوآ اَنْ یَسْتَغْفِرُوالِلْمُشْرِکینَ وَلَوْکانُوآاُولی قُرْبی...!»

(۱۱۳ / توبه)

با بیان‌این آیه‌شریفه، قرآن مجید چنین قدغن می‌کند که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و کسانی‌که ایمان‌آورده‌اندبعدازآن‌که با بیان‌خداوندی دستگیرشان‌شدکه مشرکین‌دشمنان خدایند و مخلد درآتش، دیگر حق‌ندارند برای‌آنان استغفارکنند هرچندکه‌ازنزدیکانشان باشند!

حکم در این‌آیه عمومی‌است، یعنی اگر در این‌آیه حکم به‌وجوب تبری‌از دشمنان خدا و حرمت دوستی با آنان شده، این حکم اختصاص به یک نحو دوستی و یا دوستی با یک

(۶۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

عده معین نیست، بلکه هم انحاء دوستی را شامل می‌شود، نه تنها استغفار برای آنان را!

هم‌چنین همه دشمنان خدا را شامل می‌شود نه تنها مشرکین را!

پس، کفار و منافقین و هر اهل بدعتی که منکر آیات خدا باشند و یا نسبت به پاره‌ای از گناهان‌کبیره، از قبیل محاربه با خدا و رسول، اصرار داشته باشند، نیز مشمول این‌آیه هستند!(۱)

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۳۳۸.

تحریم دوستی با کفار و منافقین (۶۱)

# فصل دوم:ظهور نفاق(منافقین در صدر اسلام)

## تاریخچه نفاق در صدر اسلام

از همان اوایل هجرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه آثار دسیسه‌ها و توطئه‌های منافقین ظاهر شد. سوره بقره که شش ماه بعد از هجرت نازل شده است، به شرح

(۶۲)

اوصاف آن‌ها پرداخته و در سوره‌های دیگر به دسیسه‌ها و انواع کید آن‌ها اشاره شده است، نظیر کناره‌گیری آن‌ها از

لشکـر اسلام در جنـگ احد، که عده آن‌هـا تقریبا ثلـث لشکـریـان بـود.

از سـایر دسایس آن‌ها می‌توان از پیمان بستن‌شان با یهود و تشویق آنان به لشکرکشـی علیه مسـلمین، ساختن مسـجد ضـرار، منتشـر کردن داسـتان افـک و تهمـت به عـایشه، فتنه‌انگیزی در مـاجرای سـقایت در کنـاره چـاه بنی المصـطلق، داسـتان عقبه و امثـال آن... کارشان به جایی رسید که خدای‌تعالی به مثل آیه سوره احزاب تهـدیـدشـــان فـرمـــود:

- «اگر منافقین و آن‌هایی که در دل مرض دارند از آزار پیامبر و سوء قصد نسبت به زنان مسلمان و آن‌ها که شایعه‌پراکنی می‌کنند از عمل خود دست بر ندارند، به طور قطع تو را به

تاریخچه نفاق در صدر اسلام (۶۳)

سرکوبی‌آنـان خواهیم‌گمـاشت، تـا جـایی‌که دیگر در مـدینه نماننـد و همسـایه تـو در ایـن شـهر نباشـند مگر در فرصـتی انـدک!» (۶۰/احزاب)

قرآن کریم درباره منافقین اهتمام شدیـد ورزیـده و مکرر آن‌ها را مورد حمله قرار داده و زشتی‌های اخلاقی و دروغ‌ها و خـدعه‌ها و دسیسه‌ها و فتنه‌هایشـان را بـه رخشـان کشـیده اسـت، فتنه‌هـایی کـه علیه رسـول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله و مسـلمانان به پـا کردنـد. در سوره‌هـای زیـادی در قرآن مسائل مربوط به منافقان ذکر گردیـده است، از آن جمله است: سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، مائـده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، حشر، منـافقـون و تحـریم... .

خـدای‌تعالی در مواردی از کلاـم مجیـدش منـافقین را به شدیـدترین وجه تهدیـد کرده به این که در دنیا مُهر بر دل‌هایشان زده و بر گوش و چشمان آن‌ها پرده افکنده است.

(۶۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

نورشـان را از آن‌هـا می‌گیرد و در ظلمت‌هـا رهایشـان می‌کنـد، به طـوری که دیگر راه سـعادت خود را نبیننـد. در آخرت در درک اسفل و آخرین طبقات آتش جایشان می‌دهد!

ایـن نیست مگر به خاطر مصائبی که این منافقین بر سـر اسـلام و مسـلمین آوردنـد، و چـه کیـدهـا و مکرهـا که نکردنـد؟! و چه توطئه‌هـا و دسیسه‌هـا که علیـه اسـلام طرح ننمودنـد؟ و چه ضربه‌هایی که حتـی مشرکین و یهـود و نصاری مثل آن را بـه اسلام وارد نیاوردند؟

برای پی بردن به خطری که منافقین برای اسـلام داشـتند همین کافی است که خـدای‌تعالی به پیامبر گرامی‌اش خطاب می‌کند که از ایـن منـافقین بر حـذر باشـد، و مراقب باشـد تـا بفهمـد از چه راه‌هـای پنهـانی ضـربات خـود را بر اسـلام وارد می‌سازنـد. آن جـا که می‌فرماید:

تاریخچه نفاق در صدر اسلام (۶۵)

- «هُـمُ الْـعَـدُوُّ فَـاحْذَرْهُمْ!»

- «آن‌ها دشمنـــان خطرنـــاکنـد، از ایشـان بـرحـذر بـــاش!!» (۴ / منـافقـــون)

(۶۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## نقش منافقیــن در جنگ احد

در آغاز جنگ احـد، رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله با اصـحاب خود مشورت کرد که چه طور است شـما مسـلمانان در مدینه بمانید و کفار را واگذارید تا هر جا که دلخواهشان بود، پیاده شوند. اگر در همان جا (یعنی کنار شـهر مدینه) ماندند، معلوم است کنار شـهر مدینه جای ماندن ایشان نیست، و اگر خواستند داخل شهر شوند آن وقت دست به شمشیر زده و بـا آنـان کـارزار کـنیم؟

عبداله بن ابی‌بن سلول، منافق، مرحباگویان از جای برخاست و در میان اصحاب فریاد زد: همین رأی را بگیرید!

و در مقابل او آن‌هایی که خدا دل‌هایشان را علاقه‌مند به شهادت کرده بود،

نقش منافقین در جنگ احد (۶۷)

برخاستند و گفتند: یا رسول اللّه! ما را به سوی دشمنان حرکت ده تا گمان نکنند ما از آن‌ها ترسیده‌ایم! عبداله بن ابی مخالفت کرد و گفت:

– یا رسول اللّه، در همین مدینه بمان و به سوی دشمن حرکت مکن، چه من تجربه کرده‌ام که به سوی هیچ دشمنی نرفته‌ایم مگر این که کشته داده‌ایم، و هیچ دشمنی به‌سوی ما نیامد مگر این‌که ما بر آن‌ها پیروز شده‌ایم... .

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با هزار نفر از اصحاب خود حرکت کرد، و ابن مکتوم را جانشین خود ساخت، تا در غیاب او در نماز بر مردم امامت کند. هنوز لشکر اسلام به احد نرسیده بود که عبداله بن ابی یک سوم جمعیت را از رفتن به جنگ منصرف ساخت، و این عده عبارت بودند از یک تیره از قبیله خزرج به نام بنوسلمه، و تیره‌ای از اوس به نام بنی حادثه. عبداله بهانه این شیطنت را این قرار داد که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به حرف او اعتنا

(۶۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

نکرد و گوش به حرف دیگران داد. (نقل از قصص قرآن ص ۴۷۷)

## توطئه منافقین در عقبه بعد از اعلام جانشینی

پس از پایان‌یافتن مسئله نصب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به خلافت (در غدیر خم) منافقین که همه آرزوهایشان این بود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا برود و کار امت مختل بماند تا بین اصحاب کشمکش پیدا شود، از مسئله خلافت علی علیه‌السلام ناراحت شده و در صدد کشتن پیغمبر گرامی برآمدند، لکن خدای‌تعالی، که او را وعده فرموده بود تا از شر دشمنان محفوظ بدارد، حبیب خود را کفایت‌فرمود و از سوءقصدی که درباره وی داشتند، نجاتش بخشید!

توطئه منافقین در عقبه بعد از اعلام جانشینی (۶۹)

داستان بدین ترتیب اتفاق افتاد که وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عازم شد از غدیر خم به طرف مدینه حرکت کند، گروهی از منافقین زودتر حرکت کردند و به عقبه «هرشی» رسیدند و خود را پنهان کردند و همیان‌های خود را پر از ریگ ساختند و منتظر عبور رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن محل ماندند تا وقتی خواست از آن‌جا عبور کند همیان‌ها را از بالا به طرف جاده رها کنند تا شاید بدین وسیله ناقه آن حضرت را رم دهند و حضرت به زمین بیفتد و او را به قتل برسانند.

حذیفه گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله من و عمار یاسر را نزد خود طلبید و به عمار فرمود تو ناقه را از عقب بران، و به من فرمود تو هم مهار ناقه را محکم نگه دار! من مهار ناقه را در دست داشتم و می‌کشیدم و می‌رفتیم تا نیمه شب به بالای عقبه (تنگه کوه) رسیدیم، که ناگهان همیان‌هایی پر از ریگ‌از بالای کوه به‌طرف تنگه پرتاب شد و شتر رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله رم کرد. حضرت فرمود: – ای ناقه آرام باش که باکی بر تو نیست!

(۷۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

حذیفه گوید: من گفتم: یا رسول‌اللّه، این جماعت کیانند؟ فرمود:

ـ این‌ها منافقین دنیا و آخرتند!

در آن‌موقع برقی ساطع گشت که من همه آن‌ها را دیدم. نه تن از آن‌ها قریشی و پنج تن از طوایف دیگر بودند.

پیغمبر اکرم وقتی از تنگه سرازیر می‌شد که سپیده صبح دمید و آن حضرت پیاده شد و وضو ساخت و منتظر آمدن اصحاب گردید.

و آن چهار تن نیز به نماز حاضر شدنـد. و حضـرت فرمود: هیچ کس حق نجوی ندارد...! (نقل از قصص قرآن ص ۶۵۸) (۱)

۱- المیزان ج۳۸،ص۲۲۲.تحلیل تاریخی

توطئه منافقین در عقبه بعد از اعلام جانشینی (۷۱)

## منافقین مهاجرین اولیه و منافقین مدینه

روایات بسیاری، که حتی به حد استفاضه رسیده، حاکی است که عبداله بن ابی بن سلول و همفکرانش، منافقینی بودند که امور را علیه رسـول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله واژگونه می‌کردنـد، و همـواره در انتظـار بـلاـیی بـرای مسـلمانان بودنـد. و مؤمنین همه آن‌هـا را می‌شناختند.

عده آن‌ها یک سوم مسـلمانان بود، و همان‌هایی بودند که در جنگ احد از یاری مسلمانان مضایقه کردند و خود را کنار کشیدند و در آخر به مدینه برگشتند، در حالی که می‌گـفتند: - اگر می‌دانستیم قتالی واقع می‌شود با شما می‌آمدیم!

و از همین جاست که بعضی نوشته‌اند حرکت نفاق از بدو وارد شدن اسلام

(۷۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

به مـدینـه شروع و تا نـزدیکـی رحلـت رسـول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ادامه داشت.

این سـخنی است که جمعی از مفسـرین گفته‌اند، و لکن با تدبر و موشـکافی حوادثی که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اتفاق افتـاد، و فتنه‌هـایی که بعـد از رحلت آن حضـرت رخ داد، و بـا در نظر گرفتن طبیعت اجتمـاع فعال آن روز، خلاف نظریه فوق ثابت می‌شـود: اولاًـ - هیـچ دلیـل قـانع کننـده‌ای در دسـت نیسـت کـه دلاـلت کنـد بر این که نفـاق منـافقین در میـان پیروان رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حتی آن‌هـایی که قبل از هجرت ایمان آورده بودنـد، رخنه نکرده باشـد. و دلیلی که ممکن است در این‌باره اقامه شود (که هیچ دلالتی ندارد)، این است که منشأ نفاق ترس از اظهار باطن یا طمع خیر است، و پیامبر و مسـلمانان آن روز که در مکه بودند و هنوز هجرت نکرده بودند، قوت و نفوذ کلمه و دخل و تصرف آن چنانی نداشتند که کسی از آن‌ها بترسد، و یا طمع خیری از آن‌ها داشته باشد، و بدین

منافقین مهاجرین اولیه و منافقین مدینه (۷۳)

منظور، در ظاهر مطـابق میـل آنـان اظهـار ایمـان کننـد و کفر خود را پنهان دارنـد، چون خود مسـلمانان در آن روز توسـری خور و زیردست صـنادید قریش بودنـد، و مشـرکین مکه یعنی دشـمنان سرسـخت آنـان و معانـدین حق هر روز یـک فتنه و عـذابی درسـت می‌کردند. در چنین جوی هیچ انگیزه‌ای برای نفاق تصور نمی‌شود!!

به خلاف، بعد از هجرت که رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان یاورانی از اوس و خزرج پیدا کردند و بزرگان و نیرومندان این دو قبیله پشتیبـان آنـان شدنـد، و از رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله دفـاع نمودنـد، همـان‌طور که از جـان و مـال و خـانواده خود دفـاع می‌کردنـد، و اسـلام به داخـل تمـامی خانه‌هایشان نفوذ کرده بود، و به وجود همین دو قبیله علیه عـده قلیلی که هنوز به شـرک خود بـاقی بودنـد، قـدرت‌نمایی می‌کرد، و مشـرکین جرأت علنی کردن مخـالفت خـود را نداشـتند، بـه همیـن جهـت برای این که از شر مسلمانان ایمن بمانند به

(۷۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

دروغ اظهـار اسـلام می‌کردنـد، در حالی که در باطن کافر بودنـد، و هر وقت فرصت می‌یافتنـد علیه اسـلام دسیسه و نیرنگ به کار می‌بردند.

جهت این که گفتیم این دلیل درست نیست، این است که علت و منشأ نفاق منحصر در ترس و طمع نیست تا بگوییم هر جا مخالفین

انسان نیرومنـد شدند، و یا زمام خیرات به دست آن‌ها افتاد، از ترس نیروی آنان، و به امید خیری که از ایشان به انسان می‌رسد، نفاق می‌ورزد، و اگر گروه مخالف چنان قدرتی و چنین خیری نداشت، انگیزه‌ای برای نفاق پیدا نمی‌شود، بلکه بسیار منافقینی را می‌بینیم که در مجتمعات بشـری دنبال هر دعوتی می‌رونـد، و دور هر داعی را می گیرنـد، بـدون این که از مخالف خود، هر قدر هم نیرومند باشد، پروایی بکنند. و نیز اشخاصی را می‌بینیم که در مقام مخالفت با مخالفین خود بر می‌آیند، و عمری را با خطر می گذرانند، و به امید رسیدن به هدف خود بر

منافقین مهاجرین اولیه و منافقین مدینه (۷۵)

مخالفت خود اصـرار هم می‌ورزند، تا شاید هدف خود را که رسـیدن به حکومت است، به دست آورند، و نظام جامعه را در دسـت بگیرند، و مستقل در اداره آن باشند، و در زمین علو کنند! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از همان اوایل دعوت فرموده بود:

– اگر به خدا و دعوت اسـلام ایمان بیاورید، ملوک و سـلاطین زمین خواهید شد! با مسلم بودن این دو مطلب، چرا عقلاً جایز نباشد احتمال دهیم: بعضـی از مسـلمانان قبل از هجرت، به همین منظور مسـلمان شـده باشـند؟! یعنی به ظاهر اظهار اسـلام کـرده باشـند تـا روزی بـه آرزوی خـود، کـه همـان ریـاست و استعـلاء است، بـرسند.

و معلوم است که اثر نفاق در همه جا واژگون کردن امور و انتظار بلا برای مسلمانــان و اسلام، و افساد در مجتمـع دینی نیست، این آثـار نفاقی اســت که از ترس و طمع منشأ گرفته باشــد و اما نفاقــی که ما احتمالش را دادیم اثرش این است که

(۷۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

تا بتوانـد اسـلام را تقویـت کنند و به تنور داغـی که اسـلام برایشان داغ کـرده، نان بچسبانند!

و به همین منظور و برای داغ‌تر کردن آن، مال و جاه خود را فـدای آن کنند، تا بدین‌وسـیله امور نظم یافته و آسـیای مسـلمین به نفع شخصـی آنان به چرخش در آیـد. بله، این گونه منافقین، وقتی دست به کارشـکنی و نیرنگ و مخالفت می‌زننـد که ببیننـد دین جلو رسـیدن به آرزوهایشان را که همان پیشـرفت و تسـلط بیشتر بر مردم است، می گیرد، که در چنین موقعی دین خـدا را به نفع اغراض شخصی فـاسد خـود تفسیر می کنند.

و نیز ممکن‌است، بعضـی‌ازآن‌ها که در آغاز، بدون هدفی شـیطانی مسـلمان شده‌اند در اثرپیشامدهایی‌درباره‌حقانیت‌به‌شک بیفتند و در آخر ازدین‌مرتدشوندو ارتداد خود

منافقین مهاجرین اولیه و منافقین مدینه (۷۷)

را از دیگران پنهان بدارند، همچنان که لحن آیه شریفـه:

– «ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اٰمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا...» (۳/منافقون) و آیه:

– «يـآ اَيُّهَا الَّذينَ اٰمَنُوا مَنْ يَرْتَـدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِه فَسَوْفَ يَأْتِى اللّٰهُ بِقَوْمٍ...» (۵۴ / مائـده) امکــان چنین ارتــداد و چنین نفـاقی را نشان می‌دهد.(۱)

۱– المیـــــزان ج ۳۸، ص ۲۲۵. تحلیــــــل تــاریخـــی

(۷۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## منافقین بعد از فتح مکه

و نیز آن افراد از مشـرکین مکه، که در روز فتـح ایمان آوردند، چگونه ممکن است اطمینانی به ایمان صادق و خالص آن‌ها داشت؟ با این‌که به حکم بـدیهی همه کسانی که حوادث سال‌های دعوت را مورد دقت قرار داده‌اند، می‌دانند که کفار مکه و اطرافیان مکه، و مخصوصا صـنادید قریش، هرگز حاضـر نبودند به پیامبر ایمان بیاورند، و اگر اسـلام آوردند به خاطر آن لشـکر عظیمی بود که در

اطراف شهر اطراق کرده بودند، و از ترس شمشیرهای کشیده شده بر بالای سرشان بود! و چگونه ممکن است بگوییم در چنین ظرفی نور ایمان در دل‌هایشان تابید و نفوسشان دارای اخلاص و یقین گشت، و از صمیم دل و با طوع و رغبت ایمان آوردند، و ذره‌ای نفاق در دل‌هایشان راه نیافت؟!! (۱)

منافقین بعد از فتح مکه (۷۹)

## منافقین بعد از رحلت پیامبر

استمرار نفاق تنها تا نزدیکی رحلت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود، و چنان نبود که در نزدیکی‌های رحلت نفاق منافقین از دل‌هایشان پریده باشد!

بله، تنها اثری که رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در وضع منافقین داشت، این بود که دیگر وحیی نبود تا از نفاق آنان پرده بردارد! علاوه بر این، با انعقاد خلافت، دیگر انگیزه‌ای برای اظهار نفاق باقی نماند، دیگر برای چه کسی می‌خواستند دسیسه و توطئه کنند!!؟

آیا این متوقف شدن آثار نفاق برای این بود که بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تمامی

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۲۲۷. تحلیل تاریخی

(۸۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

منافقین موفق به اسلام واقعی و خلوص ایمان شدند؟

آیا صنادید نفاق از مرگ آن جناب چنان تأثری یافتند که در زندگی آن جناب آن چنان متأثر نشده بودند؟؟

و یا برای این بود که بعد از رحلت یا قبل از آن، با اولیاء حکومت اسلامی زد و بند سری کردند و چیزی دادند و چیزی گرفتند؟ این را دادند که دیگر آن دسیسه‌ها که قبل از رحلت داشتند نکنند، و این را گرفتند که حکومت آرزوهایشان را برآورده سازد؟ و یا بعد از رحلت، مصالحه‌ای تصادفی بین منافقین و مسلمین واقع شد، و همه آن دو دسته یک راه را برگزیدند، و در نتیجه تصادم و برخوردی پیش نیامد؟! شاید اگر به قدر کافی پیرامون حوادث آخر عمر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله دقت کنیم، و فتنه‌های بعد از رحلت آن جناب را درست بررسی نماییم، به جواب شافی

منافقین بعد از رحلت پیامبر (۸۱)

و کافی این چند سؤال برسیم!

(توجه! منظور از طرح این سؤال‌ها تنها این بود که به طور اجمال راه بحث‌را نشان داده باشیم!) (۱)

## افشای فتنه‌های زشت نفاق در قرآن

«وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائْذَنْ لی وَ لا تَفْتِنّی...!» (۴۹ تا ۵۷ / توبه)

قرآن مجید در آیات بسیاری چهره‌های زشت منافقین صدر اسلام را آشکار ساخته است. قسمتی از این صفات و اعمال منافقان برای ثبت در تاریخ در چند

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۲۲۷. تحلیل تاریخی

(۸۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

آیه زیر مضبوط است:

- «از جمله آنان، کسی است که می‌گوید: به من اجازه بده و مرا به فتنه مینداز! ولی باید بدانند که به فتنه افتاده‌اند، و جهنم محیط

به کافران است! اگر تو را پیش‌آمد خیری برسد غمگین‌شان می‌سازد، و اگر مصیبتی به تو برسد، گویند: ما از پیش احتیاط خود را کردیم و با خوشحالی برگردند.

- بگو! به ما جز آن چه که خدا برایمان مقرر کرده نمی‌رسد، که او مولای ماست، و مؤمنان باید به خدا توکل کنند!

- بگو! برای ما جز وقوع یکی از دو نیکی را انتظار می‌برید؟

قطعا نه!

ولی ما درباره شما انتظار داریم که خدا به وسیله عذابی از جانب خود و یا به دست

افشای فتنه‌های زشت نفاق در قرآن (۸۳)

ما جانتان را بگیرد! پس منتظر باشید، که ما هم با شما انتظار می‌کشیم!

- بگو! چه به رغبت انفاق کنید، و چه به کراهت، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود! که شما گروهی عصیان پیشه‌اید! مانع قبول شدن انفاق ایشان جز این نبود که ایشان خدا و پیغمبر او را منکر بودند، و جز به حالت ملالت به نماز (جماعت) نمی‌آیند، و انفاق جز به اکراه نمی‌کنند! اموال و اولادشان تو را به شگفت نیاورد، فقط خدا می‌خواهد به وسیله آن در زندگی دنیا عذابشان کند، و جانشان به حال کفر در آید!

به خدا سوگند می‌خورند که از شمایند، ولی آنان از شما نیستند، بلکه گروهی هستند، که از شما می‌ترسند! اگر پناهگاه یا نهانگاه یا گریزگاهی می‌یافتند، شتابان بدان سوی رو می‌کردند...!»(۴۹تا۵۷/توبه)

منافقین از این که گفتند: «مرا به فتنه مینداز!» از یک جهت معنی می‌دهد که:

(۸۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«به من اجازه بده به جنگ نیایم، و مرا با بردن در صحنه جهاد به فتنه مینداز، و با بر شمردن غنیمت‌های نفیس جنگی اشتهای نفسانی مرا تحریک مکن، و مرا فریب مده!» و از جهت دیگر معنی می‌دهد که:

«اجازه بده من حرکت نکنم و مرا گرفتار ناملایماتی که می‌دانم در این جنگ هست، مبتلا مساز!»

خدای‌تعالی در جواب این پیشنهاد آن‌ها می‌فرماید:

- «این‌ها با همین عملشان در فتنه‌افتاده‌اند!» (۴۹/توبه)

یعنی این‌ها به خیال این هستند که از فتنه احتمالی احتراز می‌جویند، در حالی که سخت در اشتباهند و غافلند از این که کفر و نفاق و سوء سریره‌ای که دارند و این پیشنهادشان از آن حکایت می‌کند، فتنه است! غافلند از این که شیطان آن‌ها

افشای فتنه‌های زشت نفاق در قرآن (۸۵)

را در فتنه افکنده و فریب داده و دچار هلاکت کفر و ضلالت و نفاق ساخته است!

تازه، این خسارت دنیایی است، در آخرت نیز جهنم بر کافران احاطه خواهند کرد، همان طور که در دنیا فتنه به آنان احاطه داشت! (۱)

## سوره‌ای به نام منافقون

«اذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ اِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ...!» (۱ تا ۸ / منافقون)

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۱۸۳.

(۸۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«ای رسول ما! چون منافقون ریاکار نزد تو آمدند و گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی! فریب

مخورا خدا می‌داند که تو رسول اویی! و خدا گواهی می‌دهد که: منافقون سخن به مکر و خدعه و دروغ می گویند! قسم‌های دروغ خود را سپر جـان خویش، و مـایـه فریـب مردم قرار داده‌انـد، تـا بـدین وسیلـه راه خـدا را به روی خلـق ببندنـد، بدانیـد ای اهـل ایمان! کـه آن‌چه آن‌ها می کنند، بسیار بد می کنند!»

این سوره وضع منافقان را توصیف می کنـد، و آنان را به شدت عداوت با مسلمین محکوم ساخته و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دستور می‌دهـد تـا از خطر آنـان بر حـذر باشـد! مؤمنین را هم نصیحت می کنـد به این که از کارهایی که سرانجام آن نفاق است بپرهیزنـد، تا به هلاکت نفـاق دچار نگردند و کارشـان به آتـش دوزخ منجر نگردد!

آیات فوق حکایت اظهار ایمان منافقین است که گفتند شهادت می‌دهیم که تو حتما

سوره‌ای به نام منافقون (۸۷)

رسول خدایی. چون این گفتار ایمان به حقانیت دین است، که وقتی شکافته شود، ایمان به حقانیت هر دستوری است که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است، و ایمان به وحدانیت خدای‌تعالی و به معاد است و این همان ایمان کامل است.

و این که فرمود: «خداونـد می‌دانـد که تو رسول اویی!» تثبیتی از خدای‌تعالی نسبت به رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله است، با این که وحی قرآن به رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله کـافی در تثبیت رسـالت آن جناب بود، ولی با وجود این به این تثبیت تصـریح کرد، برای این بود که قرینه‌ای صریح بر کاذب بودن منافقین باشد، از این جهت که بدانچه می گویند معتقد نیستند، هرچند که گفتارشان یعنی رسالت آن جناب صادق است. پس منافقین که در گفتارشان کاذبند به کذب مخبری کاذبند، نه به کذب خبری!

- «برای آن که آن‌ها ایمان آوردند بعد کافر شدند، خدا مهر بر دل‌هایشان نهاد تا هیـچ

(۸۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

درک نکنند.» (۳/منافقون)

از ظـاهر آیه به نظر می‌رسـد که منظور از ایمـان آوردن اولیه منـافقین اظهـار شـهادتین باشـد، اعم از این که از صـمیم قلب و ایمـان درونی باشـد، و یا نوک زبانی و بدون ایمان درونی. و کافر شدند به این دلیل که اعمال نظیر استهزاء به دین خدا و یا رد بعضـی از احکـام آن را مرتکب شدند و نتیجـه‌اش خروج ایمان از دل‌هایشان بوده است، اگر واقعا ایمـان داشتـه‌انـد!

دلیل نفهمـی و عدم تفقه منافقین را این دانستـه که دل‌هایشـان را خداونـد متعال مهر زده است، و این نتیجه گیری دلالت دارد بر این که مهر به دل خوردن بـاعث می‌شود دیگر دل آدمی حق را نپـذیرد، و پس چنین دلی برای همیشه مـأیوس از ایمان و محروم از حق است.

سوره‌ای به نام منافقون (۸۹)

مهر به دل خوردن، یعنی همین که دل به حالتی در آیـد که دیگر پـذیرای حق نباشد، و حق را پیروی نکند، پس چنین دلی قهرا تابع هوای نفس می‌شود. باید دانست که خدای‌تعالی ابتدا مهر بر دل کسـی نمی‌زند، بلکه اگر می‌زند به عنوان مجازات است، چون مهر بر دل زدن گمراه کردن است، و اضلال جز بر سبیل مجـازات بـه خدای‌تعـالی منسـوب نمـی‌شود.

سپس خطاب را عمومی کرده و می‌فرماید:

- «چون کالبد جسـمانی منافقان را ببینی تو را به شـگفت آرد، اگر سخن گویند بس که چرب‌زبانند به‌سخن‌هایشان گوش می‌دهی، ولی اینان‌از درون مثل چوبی‌خشک بر دیوارنـد، هر صـدایی را بشـنوند آن را زیان خود پندارند، ای‌رسول! اینان به‌حقیقت دشـمنان هستند، از ایشان برحذر باش! خدایشان بکشد، چه قدر به مکر و دروغ از حق باز می گردند!» (۴ / منافقون)

(۹۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

چون منافقین همواره سعی دارنـد ظاهر خود را بیارایند، و فصیح و بلیغ سـخن گوینـد، لـذا به مردم می‌فهمانـد که منافقین چنیـن

وضعی به خود می‌گیرند، ظاهری فریبنده و بدنی آراسته، به طوری که هر کس به آنان برخورد از ظاهرشان خوشش می‌آید و از سخنان فصیح‌شان لذت می‌برد، و دوست می‌دارد که به آن گوش دهد، بس که گفتارشان را شیرین می‌کنند، و نظمی فریبنده بدان می‌دهند.

اما خداوند متعال مثل آنان را به چوبی خشک تشبیه کرده که به چیزی تکیه داشته باشد، مانند اشباح بی‌روح، که مانند چوب هیچ خیری و فائده‌ای بر آن‌ها مترتب نیست، چون درک و فهم ندارند!

ترس منافقین از این بابت است که کفر را در ضمیر خود پنهان می‌دارند، و از مؤمنین مخفی می‌کنند، و در نتیجه یک عمر با ترس و دلهره و وحشت به سر

سوره‌ای به نام منافقون (۹۱)

می‌برند، مبادا که دستشان رو شود و مردم به باطنشان پی ببرند، به همین جهت هر صدا و صیحه که می‌شنوند خیال می‌کنند علیه ایشان است.

خداوند تعالی آن‌ها را بدترین دشمنان معرفی می‌کند و می‌فرماید:

- «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ!» (۴ / منافقون)

یعنی ایشان در عداوت مسلمانان به حد کاملند و از این جهت بدترین دشمنان هستند، که در واقع دشمن هستند و در ظاهر آدمی آن‌ها را دوست خود می‌پندارد. - «وقتی به منافقان گفته می‌شود که: بیایید تا رسول اللّه برای شما از خدا طلب مغفرت کند، از در اعراض و استکبار سرهای خود را برمی‌گردانند.» (۵ / منافقون)

معلوم است که این پیشنهاد وقتی به آنان داده می‌شده که فسقی یا خیانتی مرتکب می‌شدند و مردم از آن باخبر می‌گشتند.

(۹۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

سپس خداوند تعالی به رسول گرامی خود می‌فرماید:

- «چه برایشان استغفار کنی و چه نکنی برایشان یکسان است، و استغفار سودی به حال آنان ندارد، چون منافقین فاسقند، و از زی عبودیت الهی خارجند، و خداوند مردم فاسق را هرگز هدایت نمی‌کند!» (۶ / منافقون) (۱)

## روزهای سخت پیامبر در مبارزه با نفاق

«وَ اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَاِنْ اَصابَتْكُمْ مُصيبَةٌ قالَ... .» (۷۲ تا ۷۶ / نساء)

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۲۰۵.

روزهای سخت پیامبر در مبارزه با نفاق (۹۳)

آیات‌فوق نمایانگر زمانی‌از تاریخ‌اسلام است که بر مؤمنین سختی شدیدی حکومت می‌کرد. (ظاهرادر ربع‌دوم‌اقامت‌رسول گرامی در مدینه) اعراب‌از هرطرف‌برای خاموش کردن نور خدا و ویران کردن بنای دین در تکاپو بودند. پیغمبر اسلام با مشرکین مکه و طاغوت‌های قریش در جنگ بود. دستجات مسلمانان را به اقطار جزیرةالعرب روانه می‌کرد و پایه‌های دین را در میان پیروان خود بلند و استوار می‌ساخت.

در این زمان، در میان مسلمین عده‌ای از منافقین بودند که قوت و شوکتی داشتند، و در جنگ احد معلوم شد که تعداد آنان نیز از نصف مؤمنین زیاد کمتر نبوده است. (یعنی وقتی پیامبر با هزار نفر به جنگ رفت، سیصد نفر از منافقین با عبداله بن ابی برگشتند، و هفتصد نفر باقی ماند.)

(۹۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

پیامبر اکرم همیشه در معرض تبهکاری آنان بود و آن‌ها زحمت زیادی را به وی تحمیل می‌کردند و جلو مؤمنین را می‌گرفتند. در آن زمان برخی از مؤمنین مردمی دهن‌بین و دارای قلوب مریض بودند.

یهود نیز در اطرافشان علیه مؤمنین فتنه و جنگ راه می‌انداختند. اعراب مدینه که از قدیم برای آن‌ها احترام قائل بودند و بزرگشان می‌داشتند، آن‌ها از این اطمینان سوء استفاده می‌کردند و سخنان باطل و گمراه کننده به خورد مؤمنین می‌دادند، تا ارادت راستین آن‌ها سلب شود، و جدیتشان کمتر گردد. از طرف دیگر مشرکین را تقویت روحی و تشجیع می‌نمودند و به بقاء کفر و فتنه‌انگیزی در میان مؤمنین تشویق می‌کردند.

بیان داستان منافقین در این آیات بمانند تکمیل راهنمایی مؤمنین و راهنمونی بر

روزهای سخت پیامبر در مبارزه با نفاق (۹۵)

وضع حاضرشان است تا بر حقیقت کار خود واقف گردند و از مرضی که به داخلشان نفوذ کرده و به همگان رسیده است، برحذر باشند، و بدین وسیله حیله دشمنان را خنثی سازند.

هیچ دسته یا ملتی را صفحه گیتی تا به امروز به ما نشان نداده که تمام افراد آن بدون استثناء مؤمن و استوار و پاکنهاد باشند، (مگر واقعه تاریخی کربلا،) لذا در میان مؤمنین صدر اسلام هم مانند سایر جماعات بشری، منافق و بیمار دل و تابع هوا، و نیز پاک باطن، وجود داشته است، لکن اغلب مردم ما به مسلمانان صدر اسلام حسن ظن دارند و فکر می‌کنند که هر کسی که پیامبر اسلام را دیده و گرویده لابد از هر لحاظ آراسته می‌باشد، ولی خطاب‌های تند قرآن مجید این حسن ظن را برطرف می‌کند! امتیاز مسلمانان صدر اسلام، جامعه فاضله آنان بود، که پیش‌آهنگی چون رسول

(۹۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند، که نور ایمان را بر آن جامعه تابانده بود، و سیطره دین را محکم می‌داشت، ولی از نظر اجتماعی، در میان افراد جامعه‌شان صالح و طالح هر دو موجود بودند که قرآن کریم از حالات و صفات آنان در آیات آخر سوره فتح تعریف کرده است. در آیات فوق خداوند تعالی چنین بیان فرموده است:

- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اسلحه خود را بگیرید و بروید دسته دسته یا سپاه مانند، و هر آینه از شما کسانی هستند که سستی می‌کنند، پس اگر مصیبتی به شما برسد می‌گوید: - خداوند انعام کرده به من که با آنان شاهد معرکه نبودم! و اگر فضلی از خداوند برسد

- مثل آن‌که بین شما و آنان دوستی نباشد - می‌گوید: ای‌کاش با آنان بودم و می‌رسیدم به یک‌رستگاری بزرگ...!» (۷۱تا۷۳/نساء)

ادامه آیات، تشویق بر جهاد و بدگویی سست روشان می‌باشد که در بالا گذشت، و

روزهای سخت پیامبر در مبارزه با نفاق (۹۷)

ضمنا تجدید مطلعی برای ترغیب به جهاد در راه خداست، و بیان این که پیکارگر راه خدا به یکی از دو عاقبت نیک خواهد رسید: کشته شدن در راه خدا، یا پیروزی بر دشمن! و به هر صورت پاداش خود را می‌برد.

قسم سومی را - یعنی فرار را - ذکر ننموده، یعنی که مجاهد راه خدا هرگز فرار ندارد! (۱)

## رابطه مخفی منافقین با یهود

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ تَوَلَّوْا قَوْما غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِم...؟» (۱۴ / مجادله)

۱- المیزان ج ۸ ص ۲۷۱.

(۹۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

این آیات سرگذشت دسته‌ای از منافقین را ذکر می‌کند که با یهودیان دوستی و مودت، و با خدا و رسولش دشمنی داشتند. ایشان را به خاطر همین انحراف مذمت نموده و به عذاب و شقاوت تهدید می‌کند، تهدیدی بسیار شدید، و در آخر آیه به عنوان حکمی قطعی و کلی می‌فرماید: ایمان به خدا و روز جزا نمی‌گذارد انسانی با دشمنان خدا و رسولش دوستی کند، حال این دشمنان هر که می‌خواهند باشند، و سپس مؤمنین را مدح می‌کند به این که از دشمنان دین بیزارند، و ایشان را وعده ایمان می‌دهد، ایمانی مستقر در روح و جانشان، ایمانی از ناحیه خدا، و نیز وعده بهشت و رضوان!

- «آیا ندیدی مردمی را که روی از حق برگرداند، و خدا بر آن‌ها غضب کرد، نه آنان از شمایند، و نه از آن‌ها (یهود) سوگند به دروغ می‌خورند، با این که می‌دانند، خدا برای آنان

رابطه مخفی منافقین با یهود (۹۹)

عذابی سخت آماده کرده است، چون که هر چه می‌کردند، بدی بود!» (۱۴ / مجادله)

منظور از قومی که خدا بر آنان غضب فرموده، و منافقین آنان را دوست خود می‌گیرند، یهود است، که درباره‌شان خداوند تعالی در قرآن شریف فرموده:

- «کسانی که خدا لعنتشان کرده، و بر آنان غضب فرمود، بعضی از ایشان را به صورت میمون و خوک مسخ کرد، و بعضی را پرستندگان طاغوت کرد!» (۶۰ / مائده)

سپس، قرآن مجید منافقین را مذبذبینی می‌خواند که وقتی به مسلمانان می‌رسند اظهار مسلمانی می‌کنند و وقتی یهود را می‌بینند اظهار دوستی با آن‌ها می‌کنند، و به‌خاطر سرگردانی‌شان‌بین کفر و ایمان، نه‌ازمسلمانان‌هستند و نه از یهود:

«سرگردان بین دو گروه، نه به سوی اینان، نه به سوی آنان!» (نساء / ۱۴۳)

و این صفت منافقین بر حسب ظاهر حالشان است وگرنه واقعیت

(۱۰۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

حالشان این است که آن‌ها ملحق به یهودند، چون خدای‌تعالی فرموده:

- «هر کس از شما یهود را دوست بدارد، از همانان خواهد بود!» (۵۱ / مائده) (۱)

## شناسایی منافقین در مدینه

«وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْاَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ اَهْلِ الْمَدینَةِ... .»(۱۰۱تا۱۰۶/توبه)

قرآن مجید به رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله و مسلمانان صدر اسلام خاطرنشان می‌سازد که:

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۳۹.

شناسایی منافقین در مدینه (۱۰۱)

«از جمله اعرابی که در پیرامون شما هستند، منافقین هستند، که در کار نفاق تمرین و ممارست یافته‌اند، از اهل مدینه هم منافقین هستند که بر نفاق عادت کرده‌اند. و تو ای رسول‌اللّه! آن‌ها را می‌شناسی، و ما هم می‌شناسیم! و به زودی در دو نوبت عذابشان می‌کنیم، آن گاه به سوی عذاب بزرگ باز خواهند گشت! گذشته از منافقین فوق در مدینه و اطراف آن، پاره‌ای دیگر از اعراب هستند که مانند آن دسته منافق نیستند، و لکن به گناه خود اعتراف دارند. اینان اعمالشان از نیك و بد محفوظ است. یك عمر نیك می‌کنند و یك عمل زشت مرتکب می‌شوند و امید می‌رود که خداوند از گناهشان درگذرد، که خدا آمرزنده مهربان است!»

(این وعده به خاطر ایجاد امید به رستگاری در دل‌های آنان است که یکسره از رحمت پروردگار مأیوس نگردند و در میان خوف و

رجا باشند، بلکه جانب رجاء قوی‌تر گردد!) خداوند تعالی به پیامبر گرامی خود دستور می‌دهد:

(۱۰۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

از اموال آن‌ها صدقه بگیرد و ایشان را پاک و اموالشان را پر برکت کند.

(از سنت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین به یادگار رسیده که آن جناب در برابر کسی که زکات می‌داد چنین دعا می‌کرد که:

ـ خدا به مالت خیر و برکت مرحمت فرماید!)

خدای‌تعالی می‌فرماید: - اِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ! (۱۰۳ / توبه)

یعنی نفوس ایشان به دعای تو سکونت و آرامش می‌یابد. و این خود نوعی تشکر از مساعی ایشان است.(۱)

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۳۰۲.

تهدید الهی برای اخراج منافقین از مدینه (۱۰۳)

## تهدید الهی برای اخراج منافقین از مدینه

«لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَالَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدینَةِ....»

(۶۰ و ۶۱ / احزاب)

خداوند متعال در این آیه تکلیف نهایی مسلمین را با منافقین عصر پیامبر که در مدینه مشکل آفرینی می‌کردند، یکسره کرده و می‌فرماید:

- «سوگند می‌خورم! اگر منافقین و بیماردلان دست از فسادانگیزی برندارند، و کسانی که اخبار و شایعات دروغین در مردم انتشار می‌دهند، تا از آب گل‌آلود اغراض شیطانی خود را به دست آورند و یا حداقل در بین مسلمانان دلهره و اضطراب پدید آورند، تو را مأمور می‌کنیم تا

(۱۰۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

علیه‌ایشان قیام‌کنی و نگذاری در مدینه در جوار تو زندگی‌کنند، بلکه از این شهر بیرونشان کنی و جز مدتی کم مهلتشان ندهی!»

و منظور از این مدت کم، فاصله بین مأمور شدن و مأموریت را انجام دادن است. سپس می‌فرماید:

- «اگر سه طایفه نامبرده دست از فساد برندارند، تو را علیه آن‌ها می‌شورانیم، در حالی که این سه طایفه هر جا که یافت شوند، ملعون باشند، و خونشان برای همه مسلمانان هدر باشد!

- این خود سنتی است، که خدا در امت‌های پیشین نیز جاری ساخته است. هر وقت قومی به راه فسادانگیزی و ایجاد فتنه افتادند، و خواستند تا به منظور استفاده‌های نامشروع، و یا حداقل دق دلی، در مردم اضطراب افکنند، تا در طغیان و سرکشی بدون مانع باشند، ما آنان را به همین طریق گرفتیم! و تو هرگز دگرگونی در سنت خدا نخواهی یافت، پس در

تهدید الهی برای اخراج منافقین از مدینه (۱۰۵)

شما امت همان جاری می‌شود، که در امت‌های قبل از شما جاری شد!» (۶۰ تا ۶۲ / احزاب)

در روایات اسلامی آمده که منافقین که ظاهرا مسلمان شده بودند و در مدینه زندگی می‌کردند، همواره به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله زخم زبان می‌زدند و چون آن جناب می‌خواست به جنگی برود در بین مردم مسلمانان انتشار می‌دادند که:

- باز هم مرگ! باز هم اسیری!

و مسلمانان اندوهناک می‌شدند، و نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت می‌کردند. خدای‌تعالی در آیه فوق دستور داد جز

اندکی از ایشان همه را از مدینه بیرون کنند. (نقل از تفسیر قمی) (۱)

## توهین و توطئه منافقین علیه پیامبر اکرم

۱- المیـــــــــزان ج ۳۲، ص ۲۲۴.

(۱۰۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«وَ مِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ... .» (۶۱ و ۶۳ / توبه)

منافقین در صف مؤمنان صدر اسلام بودند و از توهین و توطئه علیه پیامبر گرامی اسلام کوتاه نمی‌آمدند. خداوند متعال در قرآن کریم چهره زشت و اعمال منافقانه آنان را با نزول وحی به پیامبر گرامی خود خبر می‌داد، و فاش می‌کرد، و پیامبر نیز با خواندن آیات نازل شده مردم را از نیات پلید و اعمال پست آنان آگاه می‌ساخت.

این آیات در قرآن شریف ضبط است تا در همه ادوار تاریخ چهره منافقین شناخته شود:

- «برخی از آنان کسانی هستند که پیغمبر را آزار کنند و گویند: او دهن‌بین است! بگو!

توهین و توطئه منافقین علیه پیامبر اکرم (۱۰۷)

برای شما دهن بین خوبی است: به خدا ایمان دارد، و مؤمنان را تصدیق می‌کند، و برای ایمانداران شما رحمت است! و کسانی که پیغمبر را اذیت کنند، عذابی الم‌انگیز دارند! برای شما، به خدا قسم می‌خورند تا شما را از خویش راضی کنند، و شما فریبشان را نخورید، زیرا اگر ایمان داشتند بهتر و سزاوارتر از این بود، چون خدا و پیغمبر او را راضی می‌کردند. مگر نمی‌دانند که هرکس با خدا و پیغمبرش‌مخالفت کند، سزای او جهنم است که جاودانه در آن افتد و این رسوایی بزرگی است!»

در روایات اسلامی (در تفسیر قمی) آمده است که: عبداله بن نبتل، یکی از منافقین، همواره نزد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمد و فرمایشات آن جناب را می‌شنید و برای منافقین نقل می‌کرد، و به اصطلاح سخن‌چینی می‌کرد، خدای‌تعالی جبرئیل امین را فرستاد و به آن جناب گفت: ای محمد! مردی از منافقین نمامی می‌کند و مطالب تو

(۱۰۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

را برای منافقین می‌برد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: او کیست؟ گفت: مرد روسیاهی است که سرش پر موست و با دو چشمی نگاه می‌کند که گویی دو تا دیگ است، و با زبان شیطان حرف می‌زند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را صدا زد، و او قسم خورد که من چنین کاری را نکرده‌ام. حضرت فرمود: - من از تو قبول کردم، ولی تو دیگر این کار را مکن!

آن مرد دوباره نزد رفقای خود برگشت و گفت: محمد مردی دهن‌بین است. خدا به او خبر داده بود که من علیه او سخن‌چینی می‌کنم، و اخبار او را برای شما می‌آورم، و او از خدایش قبول کرده بود، ولی وقتی گفتم که من چنین کاری را نکرده‌ام، از من هم قبول کرد. و بدین جهت خداوند در آیه فوق که نازل فرمود، اشاره کرد که:

- «رسول خدا، خدا را از آن چه می‌گوید، تصدیق می‌کند، و حرف‌های شما را هم در آن چه

توهین و توطئه منافقین علیه پیامبر اکرم (۱۰۹)

عذر می‌آورید می‌پذیرد، ولی در باطن تصدیق ندارد، و اگر برای مؤمنین ایمان می‌آورد، و از آن مؤمنین آن کسانی است که به زبان اقرار به ایمان می‌کنند، و لکن اعتقادی به گفته خود ندارند!» (۶۱ / توبه) (۱)

## مسجد نفاق، مسجد ضرار

«وَالَّذینَ اتَّخَذوُا مَسْجِدا ضِرارا وَ کُفْرا وَ تَفْریقا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ... .»

(۱۰۷ / توبه)

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۱۹۸.

(۱۱۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

این آیات، اعمال عده دیگری از منافقین را یادآور می‌شود که مسجد ضرار را ساخته بودند، و وضع آن‌ها را با وضع مؤمنین، که مسجد قبا را ساخته بودند، مقایسه می‌کند.

خداوند متعال در این آیه، غرضی را که این طائفه از منافقین از ساختن مسجد داشتند، بیان داشته، و فرموده است که مقصودشان از این عمل این بوده که به دیگران ضرر بزنند، و کفر را ترویج دهند، و میان مؤمنین تفرقه افکنند، و پایگاهی داشته باشند تا در آن‌جا علیه خدا و رسولش کمین گرفته و از هر راه که ممکن شود دشمنی کنند. به طور مسلم، اغراض نامبرده مربوط به یک اشخاص معین بوده، و این آیه راجع به یک جریان تاریخی و واقعه خارجی نازل شده، و آن داستان به طوری که از روایات مورد اتفاق بر می‌آید، چنین بوده است:

مسجد نفاق، مسجد ضرار (۱۱۱)

جماعتی از بین عمروبن عوف مسجد قبا را ساختند و از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست کردند تا در آن‌جا نماز بخواند، و به اصطلاح آن جا را افتتاح نماید. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم مسجد را افتتاح کرد و در آن‌جا به نماز ایستاد.

بعد از این جریان، عده‌ای از منافقین بنی غنم به ابن عوف حسد برده و در کنار مسجد قبا مسجد دیگری ساختند تا برای نقشه‌چینی علیه مسلمین پایگاهی داشته باشند، و مؤمنین را از مسجد قبا متفرق سازند، و نیز در آن‌جا متشکل شده، و در انتظار لشکر روم که ابی عامر راهب قول داده بود به راه بیندازد، بنشینند، و رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را از مدینه بیرون کنند.

پس از آن که مسجد را بنا کردند، نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و خواستند تا آن جناب به آن مسجد آمده و آن را با خواندن نماز افتتاح نماید، و ایشان را به خیر و برکت دعا

(۱۱۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

کند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن روز عازم جنگ تبوک بود و لذا وعده داد که پس از مراجعت به مدینه خواهد آمد. پس این آیات نازل شد:

- «و کسانی که مسجدی برای ضرر زدن، تقویت کفر، و تفرقه میان مؤمنین، و به انتظار کسی که از پیش با خدا و رسولش ستیزه کرده بود، ساختند، و قسم خوردند که جز نیکی منظوری ندارند، حال آن که خدا گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغ گویانند! هرگز در آن مایست! مسجدی که از نخستین روز بنیان آن بر اساس پرهیزکاری نهاده شده، سزاوارتر است که در آن بایستی، در آن‌جا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه‌خویی کنند، و خدا پاکیزه‌خویان را دوست می‌دارد! آیا آن که بنای خود بر پرهیزکاری خدا و رضای او نهاده، بهتر است؛ یا آن کس که بنای خویش بر لب سیلگاهی نهاده که فروریختنی است، که با آن در آتش جهنم سقوط کند؟ خدا قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند! بنیانی که ساخته‌اند همواره مایه اضطراب دل‌های

مسجد نفاق، مسجد ضرار (۱۱۳)

ایشان است، تا وقتی که دل‌هایشان پاره پاره شود و خدا دانای شایسته کار است!» (۱۰۷ تا ۱۱۰ / توبه) چون مسجد ایشان به منظور ضرر زدن به مسجد قبا و ترویج کفر به خدا و رسول، و تفرقه میان مؤمنینی که در مسجد قبا جمع می‌شدند، و کمین گرفتن برای رسیدن ابی عامر راهب، محارب خدا و رسول، ساخته شده بود، لذا خدای‌تعالی از ایشان خبر داد که قسم خواهند خورد بر این که ما مقصودی از ساختن این مسجد نداشتیم، مگر این که کار نیکی کرده باشیم، یعنی با زیاد کردن مساجد تسهیلاتی برای مؤمنین

فراهم آورده باشیم، و مؤمنین همه جا به مسجد دسترسی داشته باشند، آن گاه گواهی داده بر این که دروغ می گویند.
در روایات اسلامی آمده که وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از سفر تبوک برگشت، این آیات نازل شد، و وضع مسجد ضرار را روشن نمود. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عاصم بن عوف عجلانی

(۱۱۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

و مالک بن دخشم، که از قبیله بنی عمرو بن عوف بود، فرستاد و به ایشان فرمود:
- به این مسجدی، که مردمی ظالم آن جا را ساخته‌اند، می‌روید، و خرابش می کنید، و آتشش می‌زنید!
در روایت دیگری آمده که عمار یاسر و وحشی را فرستاد و آن دو آتشش زدند. و دستور داد تا جای آن را خاکروبه‌دان کنند و کثافات محل را در آن‌جا بریزند! (۱)

## توطئه و تخلف منافقین در منابع مالی مسلمین

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۳۲۴.

توطئه و تخلف منافقین در منابع مالی مسلمین (۱۱۵)

«وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللّهَ لَئِنْ اتینا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ...!» (۷۵ تا ۷۹ / توبه)
این آیات، اعمال طایفه دیگر از منافقین را یادآور می‌شود، که از حکم صدقات تخلف ورزیده و از دادن زکات سر پیچیدند، و با این که قبلاً مردمی تهیدست بودند و با خدا عهد کرده بودند که اگر خدای‌تعالی از فضل خویش بی‌نیازشان کند، حتما تصدق دهند و از صالحان باشند، ولی بعد از آن که خدای‌تعالی توانگرشان ساخت، بخل ورزیدند و از دادن زکات دریغ کردند.
و نیز طائفه‌ای از منافقین را یاد می کند که توانگران با ایمان را زخم زبان زده و ملامت می کردند که چرا مال خود را مفت از دست می‌دهند و زکات می‌پردازند، و تهیدستان زکات دهنده را زخم زبان می‌زدند و مسخره می کردند که خدا چه احتیاجی

(۱۱۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

به این صدقه ناچیز شما دارد. خداوند همه این طوایف را منافق خوانده است و به طور قطع حکم کرده که ایشان را نیامرزد:
- «بعضی از ایشان، کسی است که با خدا عهد کرده بود: که اگر خدا از کرم خود به ما عطا کند، به طور قطع زکات می‌دهیم، و از شایستگان خواهیم بود. و همین که خدا از کرم خویش عطایشان کرد، بدان بخل ورزیده و روی بگرداندند در حالی که اعراضگران هم بودند. خدا به سزای آن خلف وعده‌ای که کردند، و این که دروغ می گفتند، تا روزی که دیدارش می کنند در دل‌هایشان نفاق انداخت. مگر نمی‌دانند که خدا نهان ایشان و راز گفتن‌هایشان را می‌داند؟ و مگر نمی‌دانند که خدا علام‌الغیوب است؟ کسانی که به مؤمنین راغب به خیر، که بیش از استطاعت خویش نمی‌یابند، در کار صدقه دادن عیب می گیرند و تمسخرشان می کنند، خدا تمسخرشان را تلافی می کند و ایشان راست عذابی دردناک...!» (۷۵ تا ۷۹ / توبه)

توطئه و تخلف منافقین در منابع مالی مسلمین (۱۱۷)

از معنای آیات می‌توان فهمید:
اثر این که بخل کردند و از دادن صدقات دریغ ورزیدند، این شد که نفاق را در دل‌هایشان جایگزین کرد، به طوری که تا روز مرگشان در دل‌هایشان باقی بماند.
اگر این بخل و دریغ سبب نفاق ایشان گردید به سبب این بود که با این عمل هم وعده خدا را تخلف کردند، و هم بر دروغگویی خود باقی ماندند.
این آیه دلالت دارد بر این‌که:

۱ - خلف وعده و دروغ در سخن از علل نفاق و نشانه‌های آن است. ۲ X - بعضی از نفاق‌ها هست که بعد از ایمان به دل راه می‌یابد، هم‌چنان که بعضی از کفرها بعداز ایمان می‌آیند، و آن را «ارتداد» می‌نامند.

۳ X - چه بسا گناه که کار آدمی را به تکذیب آیات خدا بکشاند، و این تکذیب

(۱۱۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

همیشه باطنی نیست، و چه بسا که آدمی را وادار کند علنا کفر بگوید، که اگر به این‌جا رسید، کفر است، و اگر در دل نهفته ماند، نفاق است! (۱)

## اعتراض منافقین به تقسیم زکات

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقتِ... .» (۵۸ تا ۶۰ / توبه)

قرآن مجید در آیات زیر یکی دیگر از اعمال منافقین صدر اسلام را برای ثبت در تاریخ بیان می‌کند که چگونه به عملکرد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ایراد می‌گرفتند و چهره

۱- المیـــــزان ج ۱۸، ص ۳۲۴.

اعتراض منافقین به تقسیم زکات (۱۱۹)

زشت خود را علنی می‌ساختند:

- «برخی از آنان در تقسیم زکات بر تو خرده می‌گیرند، اگر عطایشان دهند راضی شوند، اگر از آن عطاشان ندهند خشمگین می‌شوند، چه می‌شد اگر به عطای خدا و پیغمبر او رضا می‌دادند؟ و می‌گفتند: خدا ما را بس است! و زود باشد که خدا از کرم خویش به ما عطا کند و نیز رسول او، و ما به خدا امید داریم! زکات فقط از آن فقرا، تنگدستان، عاملان آن، و از آن آن‌ها که جلب دل‌هایشان باید کرد، و برای آزاد کردن بندگان، و وامداران، و صرف در راه خدا، و به راه ماندگان است! و این قراری است از جانب خدا، و خدا دانای شایسته کار است...!»

منافقین، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در امر صدقات عیب‌جویی می‌کردند. و این خرده‌گیری‌شان برای این بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن صدقات به ایشان نمی‌داد، و این به جهت آن بود که استحقاق نداشتند، یا به هر جهت دیگر صلاح نمی‌دید.

(۱۲۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

در روایات اسلامی (در درّ منثور از ابی‌سعید خدری) روایت شده که:

«در زمانی که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله مشغول بود، غنیمتی را تقسیم می‌کرد، ناگهان ذوالخویصره تمیمی از راه رسید و گفت: یا رسول اللّه! عدالت به خرج بده! حضرت فرمود:

- وای بر تو اگر من عدالت به خرج ندهم، چه کسی به خرج خواهد داد؟ عمربن خطاب گفت: یا رسول اللّه! اجازه بده گردنش را بزنم! حضرت فرمود:

- رهایش کن! او دار و دسته‌ای دارد که شماها نماز و روزه‌هایتان را در مقابل نماز و روزه آن‌ها هیچ و ناچیز می‌پندارید، لکن با همه این عبادت‌ها آن چنان از دین بیرون می‌روند که تیر از کمان بیرون رود، به طوری که نه از پر آن و نه از آهن پیکان و نه از برآمدگی سر آن، و بالاخره از هیچ نقطه آن اثری باقی نماند، و همه از هدف گذشته

اعتراض منافقین به تقسیم زکات (۱۲۱)

باشند. از آنان مردی سیاه است که یکی از دو پستانش مانند پستان زنان و یا مانند یک گوشت آویزان است و وقتی مردم را دچار تفرقه و اختلاف می‌بینند، خروج می‌کنند... .

ابوسعید می گوید:

- من شهادت می‌دهم که این سخنان را از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم و شهادت می‌دهم که در جنگ نهروان، بعد از آن که علی خوارج را از دم شمشیر گذراند، و به کشتگان سرکشی می کرد، من با او بودم و مردی را به همان صفتی که رسول اللّه فرموده بود، دیدم!»

در روایت دیگر (در تفسیر قمی) آمده که:

«این آیه در موقعی نازل شد که صدقات از اطراف جمع‌آوری شده و به مدینه حمل شد، ثروتمندان همه آمدند به خیال این که از این صدقات سهمی می‌برند،

(۱۲۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

ولی وقتی دیدند که رسول اللّه همه را به فقرا داد، شروع کردند به حرف مفت گفتن و خرده گرفتن، و گفتند:

- ما سنگینی صحنه‌های جنگ را به دوش خود تحمل می کنیم و با او به جنگ می‌پردازیم و دین‌او را تقویت‌می کنیم و او صدقات‌را به مشتی فقیر می‌دهد که نه توانایی یاریش را دارند و نه دردی از او دوا می کنند!

خداوند متعال آیات فوق را نازل، و خود صدقات را تفسیر نمود، و توضیح داد که این صدقات را چه کسانی باید بپردازند و به چه کسانی باید داده شود... .» (۱)

۱- المیــــــــزان ج ۱۸، ص ۱۹۱.

نشانه نفاق: تردید بین ایمان و کفر (۱۲۳)

## نشانه نفاق: تردید بین ایمان و کفر

«اَلَّذینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَاِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّهِ قالُوآا اَلَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ...؟»

(۱۴۱ تا ۱۴۶ / نساء)

قرآن شریف در تاریخ صدر اسلام نشانه‌های زیادی از اعمال مؤمنینی که نفاق در دل آنان ریشه دوانده بود، و در داخل جامعه اسلامی، با دورویی و ریا و نفاق اخلال می کردند، به دست می‌دهد. این آیات صفت دیگری از صفات منافقین را ذکر کرده است:

- «کسانی که انتظار شما را می کشند، پس اگر به نفع شما فتحی از طرف خدا بود، می گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ و اگر کافرین بهره‌ای داشتند، می گویند: مگر شما را به

(۱۲۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

غلبه وانداشتیم، و از مؤمنان باز نداشتیم؟ پس، خدا روز قیامت بین شما حکم خواهد کرد، و هرگز خدا راهی برای کافرین علیه مؤمنین قرار نداده است! منافقین با خدا نیرنگ می‌زنند، در حالی که خدا نسبت به ایشان نیرنگ زن است! و هرگاه به نماز ایستند با کسالت می‌ایستند، و به مردم نمایش می‌دهند، و جز اندک از خدا یاد نمی کنند! بین ایمان و کفر در تردیدند! نه به سوی این دسته، و نه به سوی آن دسته، و هر کس را خدا گمراه کند، هرگز راهی برای او نخواهی یافت! ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کافران را به جای مؤمنان دوست مگیرید! مگر می‌خواهید برای خدا علیه خودتان دلیل روشن قرار دهید؟ منافقین در پایین‌ترین درجه آتش هستند، و هرگز برایشان یاوری نخواهی یافت، مگر کسانی که توبه کنند و خودشان را اصلاح نمایند و دین‌شان را برای خدا خالص کنند، اینان همراه مؤمنانند، و به زودی خدا به مؤمنین اجر عظیمی عطا خواهد کرد!»

نشانه نفاق: تردید بین ایمان و کفر (۱۲۵)

این منافقین رابطه اتصال بین دو دسته مؤمنین و کفار را حفظ کرده بودند، و هر دو دسته را می‌دوشیدند و از هر دسته‌ای که وضع و

حال خوبی داشت، استفاده می کردند.

آیات نهی می کنند از این که مؤمنین به دوستی کفار پیوندند و دوستی مؤمنین را ترک کنند. آن گاه، خدای سبحان با بیم شدیدی که متوجه منافقین می کند، علت نهی را بیان، و این کار، یعنی پیوستن آن‌ها به کافران و بریدن از مؤمنان را، نفاق می‌شمارد، و مؤمنین را می‌ترساند که در آن نیفتند!

آیه شریفه، برای عده‌ای از منافقین، که استثنا شده‌اند، اوصاف متعدد و دشواری را ذکر کرده که ریشه‌ها و عروق نفاق جز بدین اوصاف خشک نمی‌شود. اول، سخن از توبه گفته، ولی فرموده:

– توبه تنها به درد نمی‌خورد، مگر خودشان و اعمالشان را که به فساد گراییده،

(۱۲۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

اصلاح کنند! و اصلاح هم سودی‌ندارد، مگر این که به‌خدا اعتصام کنند، یعنی از کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا پیروی کنند و دین خود را برای خدا خالص گردانند! (۱۴۶/نساء) (۱)

## ظلمات نفاق و سرنوشت منافقین

«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ امَنّا بِاللّهِ وَ بِالْیَوْمِ الْاخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنینَ...!»

(۸ تا ۲۰ / بقره)

۱– المیزان ج ۹، ص ۱۸۲.

ظلمات نفاق و سرنوشت منافقین (۱۲۷)

این آیات اوصاف منافقین را بیان می کند، و با آوردن مثالی، تجسم وضع آنان را در ظلمات کور نفاق عیان می‌سازد:

منافقین، مثل کسی را مانند که در ظلمتی کور قرار گرفته است، به طوری که خیر را از شر، راه را از چاه، مفید را از مضر تشخیص نمی‌دهد. برای برطرف شدن آن ظلمت متوسل به یک وسیله روشنایی می‌شود، یا آتشی روشن می کند که با آن اطراف خود را ببیند، و چون آتش را روشن می کند و پیرامونش روشن می‌شود، خدا به وسیله‌ای از وسایل که دارد، مانند: باد و باران یا امثال آن، آتش او را خاموش می کند، و دوباره به همان ظلمت گرفتار می‌شود، و بلکه این بار میان دو ظلمت قرار می گیرد، یکی ظلمت تاریکی، و یکی دیگر ظلمت حیرت و بی‌اثر شدن اسباب!

این حال منافقین است، که به ظاهر دم از ایمان می‌زنند، و از بعضی فوائد دین

(۱۲۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

برخوردار می‌شوند، زیرا خود را مؤمن قلمداد کرده‌اند: از مؤمنین ارث می‌برند، و با آنان ازدواج می کنند، و از این قبیل منافع برخوردار می‌شوند. اما همین که مرگ آن‌ها، یعنی آن موقعی که هنگام برخورداری از تمامی آثار ایمان است، فرا می‌رسد، خدای‌تعالی نور خود را از ایشان می گیرد، و آن چه به عنوان دین انجام داده‌اند – تا به اجتماع بقبولانند که ما مسلمانیم – باطل نموده، و در ظلمت قرارشان می‌دهد که هیچ چیز را درک نکنند، و در میان دو ظلمت قرار می گیرند، یکی ظلمت اصلی‌شان، و یکی ظلمتی که اعمالشان به بار آورده است! مثال دیگری در آیه ۱۹ بقره می‌زند:

در این آیه، خداوند تعالی حال منافقین را با آن مثل مجسم می کند که آنان اظهار ایمان می کنند ولی در دل کافرند. به این بیان که آن‌ها به کسی می‌مانند که دچار رگبار تؤام با ظلمت شده است، ظلمتی که پیش پایش را نمی‌بیند، و هیچ چیز را از دیگر چیزها

ظلمات نفاق و سرنوشت منافقین (۱۲۹)

تمیز نمی‌دهد، ناگزیر شدت رگبار او را وادار به فرار می کند، ولی تاریکی نمی گذارد قدم از قدمش بردارد، و از سوی دیگر، رعد

و صاعقه هول‌انگیز هم از هر سو دچار وحشتش کرده، قرارگاهی نمی‌یابد جز این که از برق آسمان استفاده کند، و اما برق آسمان هم یک لحظه است، و دوام و بقا ندارد، همین که یک قدم برداشت برق خاموش می‌شود، و دوباره در تاریکی فرو می‌رود.

این حال و روز منافق است که ایمان را دوست ندارد، اما از روی ناچاری بدان تظاهر می‌کند، چون اگر نکند به اصطلاح نانش آجر می‌شود، ولی چون دلش با زبانش یکسان نیست، و دلش به نور ایمان روشن نگشته، لذا راه زندگیش آن طور که باید روشن نمی‌باشد. و معلوم است که کسی که می‌خواهد به چیزی تظاهر کند که ندارد، لایزال پته‌اش روی آب می‌افتد، و همواره دچار خطا و لغزش می‌شود، و یک قدم با مسلمانان و



به عنوان یک فرد مسلمان راه می‌رود، اما خدا رسوایش می‌کند و دوباره می‌ایستد!

و اگر خدا بخواهد این ایمان ظاهری را هم از او می‌گیرد که از همان روز اول رسوا شود و مسلمانان فریبش را نخورند، (اما خدا چنین چیزی را نخواسته است!) (۱)

## مشرکین منافق و نقش آنان در جنگ‌ها

«فَما لَكُمْ فِي الْمُنافِقِينَ فِئَتَيْنِ...؟» (۸۸ تا ۹۱ / نساء)

این آیات، جریانی از وقایع جنگ‌های اسلام را یادآوری می‌کند که با طایفه‌ای از

۱- المیزان ج ۱، ص ۱۰۵.



مشرکین (مشرکین منافق) اتفاق افتاده است. از تحلیل آیات بر می‌آید که آن‌ها درباره عده‌ای از مشرکین نازل شده که در برابر مؤمنین اظهار ایمان کردند و آن‌گاه به مقر اصلی خود برگشتند و با مشرکین در شرک، شرکت جستند، و در نتیجه برای مسلمانان شک پدید آمد و نظرات‌مختلفی درباره آنان ابراز شد.

گروهی معتقد بودند که باید با آن‌ها جنگ کرد و دیگران منع می‌کردند و به نفع آنان وساطت می‌کردند که اینان متظاهر به ایمانند.

خداوند متعال در این آیات واجب می‌کند که این عده از مشرکین باید مهاجرت کنند و به سوی مسلمین آیند و یا برای جنگ آماده شوند. مؤمنین را نیز از وساطت و شفاعت در حق آنان برحذر می‌دارد:

- «هر کس شفاعت خوبی کند خودش از آن نصیب خواهد داشت، و هر کس شفاعت



بد کند خودش از آن بهره‌مند خواهد شد.

... چرا شما درباره منافقین دو دسته شدید؟ در حالی که خداوند آنان را به واسطه کارهای بدی که کردند دوباره به گمراهی برگردانیده است. شما می‌خواهید کسانی را که خدا گمراه کرده است هدایت کنید؟ هر کس را که خدا گمراه کند، دیگر هیچ راهی برای او نخواهی یافت! اینان دوست می‌دارند همان‌طور که خودشان کافر شدند، شما هم کافر شوید، تا مثل هم باشید.

حالا که چنین است، شما هم مادامی که در راه خدا هجرت نکنند، از آنان برای خود دوست مگیرید، و اگر روگردان شدند، ایشان را بگیرید و هر جا پیدا کردید بکشید! و از ایشان برای خود یار و یاور اتخاذ نکنید، مگر آن کسانی که با آن قومی که میان شما و میان آن‌ها پیمانی هست، پیوند دارند، یا کسانی که به سوی شما آیند،

در حالی که سینه‌هایشان از جنگ کردن با شما یا با قوم خود تنگ شده است.

چنان که خدا می‌خواست همین‌ها را بر شما مسلط می کرد، که در این صورت مسلما با شما می‌جنگیدند، بنابراین، اگر از شما دوری گزیدند و با شما به جنگ نپرداختند، و با شما مسالمت برگزیدند، خداوند هیچ راهی برای شما علیه آنان قرار نداده است!

به‌زودی شما با جماعتی برخورد خواهید کرد که هم شما و هم قوم خود را امان خواهند داد، ولی هروقت آنان را به‌طرف فتنه برگردانند، برمی گردند. پس، اگر از شما کناره نگرفتند، و با شما به‌طور مسالمت‌آمیز رفتار نکردند، و دست از شما برنداشتند، آنان‌را بگیرید، و هرکجا دیدید بکشید! این‌ها هستند که ما برای شما سلطه واضحی علیه آنان قرار داده‌ایم!» (۸۵تا۹۱/ نساء) (۱)

۱- المیــــــــــــــزان ج ۹، ص ۴۵.

(۱۳۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## منافقین مرتد: رجعت به کفر بعد از ایمان

«اِنَّ الَّذیـنَ ارْتَدُّوا عَلی اَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی...!» (۲۵ / محمد)

قرآن مجید درباره یک گروه دیگر از افرادی که در صدر اسلام با کفار خصوصیتی پیدا کرده بودند، در آیه فوق شرح می‌دهد، و می‌فرماید:

- «کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت به کفر قبلی خود بر می گردند، شیطان این عمل زشت را در نظرشان زینت داده، و به آمالی کاذب آرزومندشان ساخته است. این بدان جهت گفتیم که این بیماردلان به کفاری که از آیات خدا کراهت دارند، گفتند:

منافقین مرتد: رجعت به کفر بعد از ایمان (۱۳۵)

- ما در پاره‌ای امور شما را اطاعت خواهیم کرد!»

مرتدین نامبرده قومی از منافقین بوده‌اند که با کفار سر و سری داشته‌اند، و قرآن آن اسرار را در این‌جا حکایت کرده و می‌فرماید:

- وَ اللّهُ یَعْلَمُ اِسْرارَهُمْ! (۲۶ / محمد)

در آیات بالا گفتگوی مرتدین را با کفار ذکر فرموده است، که گفتند:

- «ما در بعض امور از شما اطاعت می کنیم،»

و بدین وسیله به ایشان وعده اطاعت می‌دهند و از این که اطاعت خود را مقید می کنند به «برخی از امور» پیداست که مردمی بوده‌اند که نمی‌توانستند صریح و پوست کنده حرف بزنند، چون خود را در ظاهر به اطاعت مطلق از کفار در خطر می‌دیدند، لذا به طور سری به کفار قول می‌دهند که در پاره‌ای از امور یعنی تا آن حدی که برایشان خطری نباشد، از آن‌ها اطاعت کنند، و آن گاه این سر خود را مکتوم داشته و در انتظار فرصت بهتری می‌نشینند.

(۱۳۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

اما این که این‌افراد چه‌کسانی بودند‌که مرتدین به‌آنان وعده‌اطاعت می‌دادند، برخی ازمفسرین گفته‌اند‌که یهودیان‌بودند که به منافقین از مسلمان وعده می‌دادند و می گفتند که‌اگر کفرخودراعلنی کنید ما یاری‌تان‌می کنیم، ولی‌از ناحیه‌لفظ آیه دلیلی‌نیست، لذا باید بگوییم شایدقومی از منافقین بوده‌اند، نه یهود.

خدای‌تعالی می‌فرماید:

- «چگونه است حالشان، وقتی که ملائکه جانشان را می گیرند، و به صورت و پشتشان می کوبند؟ برای این می کوبند که: همواره دنبال چیزی هستند که خدا را به خشم می‌آورد و از هرچه مایه خشنودی خداست، کراهت دارند. خدا هم اعمالشان را

حبط و باطل می‌کند!» (۲۷ و ۲۸/ محمد)

منافقین مرتد: رجعت به کفر بعد از ایمان (۱۳۷)

## فاش شدن اسرار بیماردلان

در ادامه آیه، قرآن مجید اشاره می‌کند به احاطه خدای سبحان بر اعمال و نیات بیماردلان و می‌فرماید:

- «آیا این‌بیماردلان‌پنداشته‌اندکه:خداکینه‌های‌درونی‌شان‌رابیرون‌نمی‌کند؟!» (۲۹/محمد)

منظور از افراد بیماردل اشخاص ضعیف‌الایمان است، و شاید کسانی باشند که از اول با ایمانی ضعیف اسلام آورده‌اند و سپس به سوی نفاق متمایل شده و سرانجام به سوی کفر برگشته‌اند.

دقت در تاریخ صدر اسلام این معنا را روشن می‌کند که مردمی از مسلمانان که به

(۱۳۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آوردند، چنین وضعی را داشتند، هم‌چنان‌که قومی دیگر از ایشان از همان روز اول تا آخر عمرشان منافق بوده‌اند، و بنابراین تعبیر از منافقین دسته اول به مؤمنین به ملاحظه اوایل امرشان بوده است.

سپس خطاب به پیامبر گرامی خود می‌فرماید:

- «ما اگر بخواهیم این‌افراد بیماردل را به تو نشان داده، و معرفی می‌کنیم و علامت‌هایشان را می‌گوییم تا آنان را بشناسی، تو به زودی آنان را از طرز سخن گفتن خواهی شناخت، چون سخن ایشان کنایه‌دار و تعریض‌گونه است!» (۳۰ / محمد)

ـ وَ اللّهُ یَعْلَمُ اَعْمالَکُمْ! (۳۰ / محمد)

آیات را با این مضمون پایان می‌دهد که:

- «خدا حقایق اعمال شما را می‌داند، و اطلاع دارد که مقصود و نیت شما از آن اعمال

فاش شدن اسرار بیماردلان (۱۳۹)

چیست! و به چه منظوری آن را انجام می‌دهید، و بر طبق آن نیات، مؤمنین را پاداش و غیر مؤمنین را کیفر می‌دهد! خدا می‌خواهد شما را بیازماید، تا معلومتان شود مجاهدین در راه خدا و صابران بر مشقت تکالیف الهیه چه کسانی هستند!» (۳۰ و ۳۱ / محمد) (۱)

## مؤمنین ترسو و ضعیف‌الایمان در صدر اسلام

«وَ یَقُولُ الَّذینَ امَنُوا لَوْلا نُزِّلَتْ سُورَةٌ...؟» (۲۰ / محمد)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۷۱.

(۱۴۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

بعضی از مؤمنین از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پرسیدند که چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود؟ آن‌ها بدین وسیله اظهار رغبت می‌کردند به این که سوره‌ای جدید نازل شود و تکالیفی تازه بیاورد تا امتثالش کنند و لکن وقتی سوره‌ای محکم (روشن و بدون تشابه) نازل شد، که در آن مأمور به جهاد و جنگ شدند، افراد ضعیف‌الایمان چنان از شدت ترس به آن حضرت نگریستند که گویی آدم محتضر به اطرافیان خود می‌نگرد! این گروه از مؤمنان که ایمان آن‌ها ضعیف توصیف شده، غیر از منافقین هستند، چون آیه صریح است که اظهارکنندگان نامبرده که آن حرف‌ها را زدند، مؤمنین بودند، نه منافقین. خدای‌تعالی در پایان آیه می‌فرماید:

- «سزاوارشان همین است، که این طور نگاه کنند، و به حالت احتضار درآیند و بمیرند!»

آن گاه موضوع را باز تر کرده و می‌فرماید:

مؤمنین ترسو و ضعیف‌الایمان در صدر اسلام (۱۴۱)

- «چون دروغ می گفتند که ما ایمان آورده‌ایم، وگرنه معنای این که گفتند: سمعا و طاعتا! که در جای‌خود سخنی درست است، این‌بود که بر ما اعتماد کنند، و وقتی فرمانی از جانب خدا داده می‌شود، خدا را تصدیق کنند، که اگر چنین می کردند، برایشان بهتر بود!» (۲۱ / محمد)

سپس قرآن شریف خطاب خود را به همه بیماردلان بر می گرداند که از رفتن به جهاد در راه خدا بهانه‌جویی می کردند، و می‌فرماید:

- «آیا از شما توقع می‌رفت که: از کتاب خدا و عمل به آن چه در آن است، که یکی از آن‌ها جهاد در راه خداست، اعراض نمایید؟ و در نتیجه دست به فساد در زمین بزنید و با قتل و غارت و هتک عرض و برای کسب جیفه دنیا قطع رحم کنید؟» (۲۲ / محمد)

می‌خواهد بفرماید که در صورت اعراض از دستور خدا توقع همه این انحراف‌ها از شما می‌رود. در این ضمن به توصیف مفسدین فی الارض و قطع‌کنندگان رحم

(۱۴۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

پرداخته و می‌فرماید:

- «اینان کسانی‌اند که خدا لعنت‌شان کرده، و گوش آن‌ها را کر ساخته که دیگر سخن حق را نمی‌شنوند، و چشمانشان را کور کرده که دیگر حق را نمی‌بینند، چون در واقع دیده آدمی کور نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود!» (۲۳ و ۲۴ / محمد) (۱)

## منافقان و بیماردلان در مجلس پیامبر

«وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ اِلَیْکَ حَتّی اِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قالُوا...!» (۱۶ / محمد)

در این آیات نیز قرآن مجید متعرض حال کسانی شده که منافق و بیماردل هستند،

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۶۸.

منافقان و بیماردلان در مجلس پیامبر (۱۴۳)

و بعد از ایمان به کفر برمی گردند. این افراد وقت قرآن خواندن پیامبر اکرم و بیاناتی که در اصول معارف و احکام دین بیان می‌فرمود، غرق در کبر و غرور و پیروی هواها بودند، و این هواها نمی گذاشت سخن حق را بفهمند، همچنان که در سوره نساء می‌فرماید:

- «چه می‌شود این قوم را که: به هیچ وجه آمادگی ندارند چیزی را بفهمند!» (۷۸ / نساء)

خداوند متعال این گروه را چنین تعریف می کند که «اینان کسانی‌اند که خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است و آن‌ها پیرو هواهای خود شده‌اند!» (۱۶ / محمد)

از این معرفی بر می‌آید که در حقیقت معنای پیروی نفس و هوا، امارت و فرماندهی طبع بر قلب و عقل است، پس قلبی که محکوم طبع نباشد، بر طهارت فطری و اصلی خود باقی‌مانده باشد، در فهم‌معارف دینی و حقایق الهی درنگ و لنگی ندارد! (۱)

(۱۴۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## اعراب بادیه‌نشین در اشد کفر و نفاق

«اَلْاَعْرابُ اَشَدُّ کُفْرا وَ نِفاقا...!» (۹۷ / توبه)

فرزندان اسماعیل را «عرب» گویند، و لکن لفظ «اعراب» برای عرب‌های بادیه‌نشین اسم شده است. خدای‌تعالی در قرآن شریف وضع بادیه نشین‌های صدر اسلام را چنین بیان می‌فرماید:

۱- المیـــــــــــزان ج ۳۶، ص ۶۳.

اعراب بادیه‌نشین در اشد کفر و نفاق (۱۴۵)

- «کفر و نفاق اعراب (بادیه‌نشین) از هر طبقه دیگر بیشتر است!»

اعراب بادیه‌نشین، به خاطر دوری از تمدن و محرومیت از برکات انسانیت از قبیل علم و ادب، زمخت‌تر و سنگدل‌تر از سایر طبقاتند. به همین جهت از هر طبقه دیگری به نفهمیدن و ندانستن حدودی که خدا نازل فرمود، و معارف اصلی و احکام فرعی از واجبات و مستحبات و حلال و حرام‌ها، سزاوارترند!

- «پاره‌ای از بادیه‌نشین‌ها کسانی هستند که انفاق در راه خیر، و یا خصوص صدقات را غرامت و خسارت می‌پندارند، و منتظر نزول حوادث بد برای شما هستند - حوادث بد بر خود آنان است! و خداوند شنوای گفتارها و دانای دل‌هاست!» (۹۸ / توبه)

در مقابل این گروه از بادیه‌نشین‌ها، خدای‌تعالی گروهی دیگر را تمجید می‌کند و می‌فرماید:

(۱۴۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

- «پاره‌ای از بادیه‌نشینان، کسانی هستند که ایمان به خدا دارند، و او را به یگانگی می‌ستایند، و به او شرک نمی‌ورزند، و به روز جزا ایمان دارند، و حساب و جزا را تصدیق می‌کنند، و انفاق در راه خدا، و توابع آن را که همان درود و دعای رسول به خیر و برکت باشد، همه را وسیله‌های تقرب به درگاه پروردگار می‌دانند!

- هان، آگاه باشید! این انفاق و دعای خیر رسول مایه تقرب ایشان است! و خداوند وعده داده که ایشان را داخل رحمت خود کند، برای این که خداوند آمرزشکار گناهان، و مهربان با بندگان و اطاعت‌کاران است!» (۹۹ / توبه) (۱)

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۲۹۱.

اعراب بادیه‌نشین در اشد کفر و نفاق (۱۴۷)

## منافقین در احاطه ظلمات قیامت

«یَوْمَ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذینَ امَنُوا انْظُرُونا...!» (۱۳ / حدید)

از سیاق آیه چنین بر می‌آید که منافقین و منافقات در روز قیامت در ظلمتی هستند که از هر سو احاطه‌شان کرده و مانند خیمه‌ای آن‌ها را در بر گرفته است. و نیز بر می‌آید که مردم در آن روز مجبور به رفتن به سوی خانه جاودان خود هستند. چیزی که هست مؤمنین و مؤمنات این مسیر را با نور خود طی می‌کنند، نوری که پیشاپیش ایشان و به سوی سعادتشان در حرکت است، و در نتیجه راه را می‌بینند، و هر جا نور رفت می‌روند تا به مقامات عالی خود برسند. و اما منافقین و منافقات که فرو رفته در ظلمتند،

(۱۴۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

نمی‌توانند راه خود را طی کنند، و نمی‌دانند به کدام سوی بروند!

نکته مهمی که از آیه استفاده می‌شود این است که این دو طایفه که یکی غرق در نور و دیگری غرق در ظلمت است، در قیامت با هم هستند.

منافقین، همان طور که در دنیا با مؤمنین و در بین آنان بودند، و بلکه مردم آن‌ها را جزو مؤمنین می‌شمردند، در قیامت نیز با مؤمنین هستند.

اما مؤمنین و مؤمنات پیش می‌روند، و به سوی بهشت راه خود را در پیش می گیرند، ولی منافقین و منافقات در ظلمتی که از هر سو احاطه‌شان کرده، عقب می‌مانند، و از مؤمنین و مؤمنات درخواست می کنند، قدری مهلتشان دهند و در انتظارشان باشند تا ایشان هم برسند، و مختصری از نور آنان را گرفته و راه پیش پای خود را با آن روشن سازند، ولی به آنان گفته می‌شود:

منافقین در احاطه ظلمات قیامت (۱۴۹)

- «... به وراءخود برگردید و نوری جستجو کنید!»(۱۳/حدید)

یعنی کار از کار گذشته و دستتان به جایی بند نیست!

بین مؤمنین و مؤمنات و منافقین و منافقات دیواری کشیده می‌شود که این دو طایفه را از هم جدا کند و مانع ارتباط آنان باشد.

در این که این دیوار چیست؟ برخی از مفسرین گفته‌اند: اعراف است. دیوار مزبور دری دارد. و این در حقیقت تشبیهی است از حالی که منافقین در دنیا داشتند. چون منافقین در دنیا با مؤمنین ارتباط داشتند و قطع رابطه نکرده بودند، و با این که ارتباط داشتند، در عین حال با حجابی خود را از مؤمنین پنهان کرده بودند.

باطن دیوار رحمت و ظاهر دیوار از ناحیه دیوار عذاب است.

این دیوار محیط به مؤمنین است، و مؤمنین در داخل دیوار و منافقین در خارج آن

(۱۵۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

قرار دارند.

و این که دیوار مزبور داخلش که به طرف مؤمنین است طوری است که مشتمل بر رحمت است، و ظاهرش که به طرف منافقین است، مشتمل بر عذاب است، با وضعی که ایمان در دنیا دارد، مناسب است، چون ایمان هم در دنیا نظیر همان دیوار آخرت، برای اهل اخلاص از مؤمنین نعمت و رحمت بود، و از داشتن آن شادی و مسرت می کردند، و لذت می‌بردند، و همین ایمان برای اهل نفاق عذاب بود، و از پذیرفتنش شانه خالی می کردند، و اصلاً از آن ناراحت و متنفر بودند:

- «منافقین به مؤمنین بانگ می‌زنند که مگر ما با شما نبودیم! جواب می‌دهند: - چرا بودید، و لکن شما خود را فریب دادید و هلاک کردید! چون همواره در انتظار گرفتاری‌ها برای دین و متدینین بودید، و در حقانیت دین شک داشتید، و آرزوی این که به

منافقین در احاطه ظلمات قیامت (۱۵۱)

زودی نور دین خاموش می‌شود شما را مغرور کرد، تا آن که مرگ‌تان در گرفت، و بالاخره شیطان شما را به خدا مغرور کرد!» (۱۴ / حدید) (۱)

۱- المیـــــزان ج ۳۷، ص ۳۲۵.

(۱۵۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

(۱۵۳)

## فصل سوم:ریشه نفاق در مکه(رشد و ظهور شجره ملعونه)

### ظهور اختلاف بعد از رحلت پیامبر

«... اَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعا وَ یُذیقَ بَعْضَکُمْ بَأسَ بَعْضٍ...»

«بگو! ای محمد! خدا قادر است بر این‌که برانگیزد بر شما عذابی از بالای سرتان و

(۱۵۴)

یا از زیر پایتان، و یا گروه گروه کند شما را، و بچشاند به بعضی از شما آزار بعضی دیگر را! ببین چگونه می گردانیم آیات خود را، شاید ایشان بفهمند! و قوم تو تکذیب کردند عذاب را، و آن حق است! بگو من بر شما وکیل نیستم! از برای هر وعده و وعیدی وقتی مقرر است، زود باشد که بدانید!» (۶۵ تا ۶۷ / انعام)

از ظاهر آیات فوق بر می‌آید که می‌خواهد دسته‌بندی‌هایی که بعد از رحلت رسول‌اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله پیش آمد، پیشگویی کند، همان دسته‌بندی‌هایی که باعث شد مذاهب گوناگونی در اسلام پدید آید، و هر فرقه‌ای درباره مذهب خود عصبیت و حمیت جاهلیت را اعمال نماید و آن همه جنگ‌های خونین و برادرکشی‌ها راه انداخته شود و هر فرقه‌ای فرقه دیگر را مهدورالدم و بیرون از حریم دین و بیضه اسلام بداند!

در آیات فوق دو عبارت «گروه گروه کردن» و «چشاندن عذاب بعضی به بعض دیگر،»

ظهور اختلاف بعد از رحلت پیامبر (۱۵۵)

هرکدام اشاره به‌یک عذاب است و مفهوم آیه چنین است:

- ای محمد! مردم را از عاقبت وخیم استنکاف از اتحاد و اجتماع در زیر لوای توحید و اعراض از شنیدن دعوت حق بترسان!

و به آنان بگو: عاقبت رویه‌ای که پیش گرفته‌اید تا چه اندازه وخیم است، چه خدای‌تعالی می‌تواند شما را به سوء عاقبت دچار نماید، و عذابی بر شما نازل کند که از آن مفری نداشته باشید، و ملجائی که به آن پناهنده شوید، نیابید! و آن عذاب آسمانی است یا زمینی، یا این است که شما را به جان هم اندازد، و به دست خودتان نابود کند!

بدبختانه در بین همه مردم جهان و آیندگان، اولین قومی که اتحاد مسلمین را نقض کرد، همان خود قوم رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله بود که با مخالفت و اعراض خود، راه را برای مخالفت سایرین هموار کردند، و به زودی خواهند فهمید که چه کردند؟

(۱۵۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

البته، مسئله تکذیب اختصاص به قوم رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله نداشت، بلکه قوم یهود و سایر امم، چه در حیات آن جناب و چه بعد از آن، مخالفت و تکذیب نمودند، و البته مخالفت‌های همه در نزول عذابی که از آن تحذیر شده بودند، اثر هم داشت، با این حال می‌بینیم، تنها از قوم آن جناب اسم برد، و این به خوبی می‌فهماند که می‌خواهد بفرماید: مخالفت قوم توست که راه را برای مخالفت سایرین باز می کند!

## ظهور نفاق گروندگان اولیه، بعد از رحلت پیامبر

دقت و بحث درباره اوضاع جامعه اسلامی، این حقیقت را تأیید می کند که - آن‌چه بر سر امت اسلام آمد، و آن انحطاطی که در حیثیت، و ضعفی که در قوا، و پراکندگی که در آراء و عقاید پدید آمد، تنها و تنها به خاطر مشاجرات و کشمکش‌هایی بود، که

ظهور نفاق گروندگان اولیه، بعد از رحلت پیامبر (۱۵۷)

در همان صدر اول و بعد از رحلت پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله در گرفت. اگر ریشه آن مشاجرات را هم سراغ بگیریم، خواهیم دید که آن نیز زاییده حوادث اول هجرت، و حوادث اول هجرت زاییده حوادث قبل از هجرت بود!

خلاصه، ریشه همه این بدبختی‌ها، که بر سر امت اسلام آمد، همان سرپیچی‌هایی است که رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله از قوم خود دید!

این نافرمانان، هر چند پیرامون لوای دعوت اسلامی انجمن شدند، و پس از ظهور و غلبه کلمه حق در سایه آن آرمیدند، ولی افسوس که به شهادت بیشتر آیات قرآن مجید، جامعه پاک دینی، حتی یک روز هم خود را از لوث منافقین، پاک و مبرا ندید! مگر می‌توان این مطلب را نادیده گرفت، و وجود منافقانی را که عده‌شان هم نسبت به جامعه آن روز عده قابل ملاحظه‌ای بود، بی‌اثر دانست؟

(۱۵۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

مگر ممکن است بنیه چنین جامعه‌ای از آثار شوم چنین منافقینی سالم مانده و از شر آن جان به سلامت برده باشد؟

حاشا! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن عظمتی که داشت، نتوانست آنان را اصلاح کند و جامعه آن روز هم نتوانست آن عده را در خود هضم نماید، و به اجزاء صالحی تبدیلشان سازد، تا چه رسد به جامعه بعد از رحلت آن جناب؟

معلوم است که با رحلت آن جناب، این آتش، که تا آن روز زیر خاکستر نهفته بود، بدون این که دیگر کسی از اشتعالش جلوگیر باشد، هر دم گسترش شعله و زبانه‌اش بیشتر می‌شود، همان طوری که شد!!! این که فرمود:

- «از برای هر وعده و وعیدی وقتی مقرر است، و زود باشد که بدانید!» (۶۷ / انعام)

تهدید صریحی است از وقوع عذاب حتمی!

ظهور نفاق گروندگان اولیه، بعد از رحلت پیامبر (۱۵۹)

اما این که چه طور قرآن مجید در تهدید مسلمین و خبر دادن از وقوع عذاب و تفرقه کلمه آنان، خطاب را متوجه مشرکین کرده است، دلیلش این است که همه بدبختی‌های مسلمین را همین مشرکین باعث شدند، آری در این گونه آثار مردم امت واحده و عینا مانند یک تن واحد هستند، که انحراف یک عضو آن سایر اعضا را مبتلا می‌سازد. در خود قرآن مجید آیات بسیاری این مطلب را تأیید می‌کند.

بسیاری از آیات قرآن هست که همه از وقوع عذاب‌هایی خبر می‌دهند که امت به جرم گناهکاری خود دچار آن شده و سپس عنایت الهی شامل حالشان گشته است. معلوم است که گناه گذشتگان این سوء عاقبت را برای امت به بار آورده است، و آیندگان را امروز گرفتار ساخته است!

متأسفانه، با این که بحث و دقت در این گونه آیات ضروری است، لکن مفسرین

(۱۶۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

و اهل بحث در اطراف آن‌ها بحث ننموده و سرسری گذشته‌اند.

تعداد این آیات در قرآن مجید بسیار است که اهمیت فراوانی از لحاظ ارتباط با سعادت دنیا و آخرت امت، دارند.(۱)

## شجره خبیثه بنی امیه!

«وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ...!» (۲۶ / ابراهیم)

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۲۱۶.

شجره خبیثه بنی امیه! (۱۶۱)

مقصود از کلمه خبیثه، شرک به خداست، که به درخت خبیثی تشبیه شده که از جای خود کنده شده باشد، و در نتیجه اصل ثابت و قرار و آرام، یا جای معینی نداشته باشد، و چون خبیث است جز شر و ضرر اثر دیگری به بار نمی‌آورد!

در روایات اسلامی، مثل این شجره خبیث را مثل بنی امیه دانسته‌اند. از جمله، در روایات اهل سنت، ابن مردویه از عایشه روایت کرده که او به مروان ابن حکم گفت: - من از رسول اللّه شنیدم که به پدرت و جدت می‌فرمود:

- شمـــا شجـــره ملعـــونـــه در قـــرآن هستیـــد!

در روایـات شیعه، در مجمع‌البیان، از ابی‌الجارود از امام محمـد باقر علیه‌السلام نقل کرده که فرمـود: - عبـارت «کَشَجَرَةٍ خَبیثَةٍ» مثـل بنـی امیـه است!

(۱۶۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

تفسیـر نویسان از قبیل طبری و دیگران از سهل بن ساعد، و عبداله بن عمر، و یعلـی بن مره، و حسین بن علـی، و سعید بن مسیـب نقل کرده‌انـد که منظـور از آیه:

- «وَ مـا جَعَلْنَا الرُّءْیَا الَّتی اَرَیْناکَ اِلاّـ فِتْنَـةً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَـةَ فِی الْقُرانِ...» (۶۰/اسراء) بنی امیه‌انـد! و عین عبـارت سـعد این‌است‌کـه - رسـول‌اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله در خواب‌دیـد‌که بنـی فلاـن ماننـد میمـون‌هـا بر منبرش جست و خیـز می‌کننـد، بسیار نـاراحت شـد، و دیگـر کسـی او را خنـدان نـدیـد تـا از دار دنیـا رحلت فرمـود، و بعـد از ایـن خواب بود که آیـه نامبـرده نازل شـد.(۱)

۱- الـمیـــــــزان ج ۲۶، ص ۸۰.

بنی امیه: شجره ملعونه در قرآن (۱۶۳)

## بنی امیه: شجره ملعونه در قرآن

«وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرانِ...!» (۶۰ / اسری)

دربـاره آیه فوق روایـات اهـل سـنت و شـیعه تأییـد می‌کنـد که مراد به رؤیا در این آیه خوابی است که رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله درباره بنی امیه دید، و شجره ملعونه، شجـره ایـن دودمـان ملعـون اسـت. آیـه چنیـن می‌فـرمـاید:

- «و به یـاد آر وقتی را که به تو گفتیم: پروردگـارت احـاطه به مردم دارد، و ما آن رؤیا که به تو نشان دادیم، جز به منظور آزمایش مردم قرارش نـدادیم، هم‌چنیـن شـجره‌ای کـه در قرآن لعـن شـده، کـه تخویف‌شـان می‌کنیـم، ولی هر چه می‌کنیم، جز بیشـتر شـدن طغیانشان نتیجه

(۱۶۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

نمی‌دهد، آن هم چه طغیان بزرگی!» (۶۰/ اسری)

تحلیل آیه:

۱ - خـدای سـبحان بیان نکرده که آن رؤیا، که به پیغمبر خود ارائه داده، چه بوده؟ و در سایر آیات قران نیز چیزی که آن را تفسـیر کنـد نیامده است. ۲ X - هم‌چنین، شـجره ملعـونه معلوم نیست که چیست؟ که خداونـد تعـالی آن را فتنه مردم قرار داده است. و در قرآن کریم شجره‌ای به چشم نمی‌خورد که خداوند اسمش را برده و سپس آن را لعنت کرده باشد. (حتی شجره زقوم را که نام برده و به فتنه توصیف کرده، آن را لعن نکرده است. و صـرف این که در جهنم سبز می‌شود و مایه عذاب سـتمگران است باعث لعن آن نشده است).

از سیاق آیات، پاره‌ای از جزئیات این دو موضوع (یعنی رؤیای پیامبر

بنی امیه: شجره ملعونه در قرآن (۱۶۵)

و شجره ملعـونـه در قرآن،) را می‌توان استفاده کـرد.

۱ - آیات قبلی بیان می‌کرد که بشریت، آخرش مانند اولش، در بی‌اعتنایی به آیات خدا و تکذیب آن است، و مجتمع‌های انسانی به تدریـج، قرنی بعد از قرن دیگر، قریه‌ای بعد از قریه دیگر عذاب خدای را می‌چشـند، که یا عذاب هلاکت است و یا عذابی کمتـر از

آن.

۲ - آیات بعدی داستان ابلیس و تسلط عجیب او را بر اغوای بنی آدم بیان می کند.

آیات فوق‌الذکر همه در یک سیاق هستند، و از این وحدت سیاق بر می‌آید که داستان رؤیا و شجره ملعونه دو امر مهمی است که یا به زودی در بشریت پیدا می‌شود، و یا آن‌که در ایام نزول قرآن پیدا شده و مردم را دچار فتنه کرده و فساد را در آنان شایع ساخته و طغیان و استکبار را در آنان پرورش داده است.

(۱۶۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

همچنین با توجه به این که در آخر آیه می‌فرماید: «تخویف‌شان می کنیم ولی هر چه می کنیم جز بیشتر شدن طغیانشان نتیجه نمی‌دهد، آن هم چه طغیان بزرگی!» و در اول آیه فرموده: «به تو گفتیم که پروردگارت احاطه به مردم دارد،» همین موضوع را تأیید می کند.

با در نظر گرفتن آن چه که گفته شد، این را نیز در نظر بگیریم که خدای سبحان شجره نامبرده را به وصف «ملعونه در قرآن» توصیف فرموده است، و از این به خوبی بر می‌آید که قرآن کریم مشتمل بر لعن آن است، و لعن آن شجره الان هم در میان لعنت‌های قرآن موجود است.

حال ببینیم در قرآن شریف چه چیزهایی لعن شده است:

۱ - در قرآن ابلیس لعن شده است،

بنی امیه: شجره ملعونه در قرآن (۱۶۷)

۲ - در قرآن یهود لعن شده است،

۳ - در قرآن مشرکین لعن شده است،

۴ - در قرآن منافقین لعن شده است.

۵ - و همچنین مردمی دیگر به عناوینی دیگر لعن شده‌اند: مثل کسانی که با حالت کفر بمیرند، و یا آیات نازله خدا را کتمان کنند، و یا خدا و رسول را آزار نمایند، و امثال این عناوین. در آیه مورد بحث شجره به این لعنت‌ها وصف شده است:

شجره، همچنان که به درخت‌های ساقه‌دار اطلاق می‌شود، همچنین به اصول و ریشه‌هایی که از آن‌ها شاخه‌های فرعی جوانه می‌زند، اطلاق می‌شود، مانند ریشه‌های مذهبی و اعتقادی!

در زبان‌عرب‌شجره‌مبارکه به ریشه و دودمان مبارک گفته‌می‌شود. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

(۱۶۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

فرموده: - من و علی از یک شجره‌ایم!

اگر در این مسئله دقت زیاد بکنیم این معنا برایمان روشن خواهد شد که شجره ملعونه یکی از همان اقوام ملعونه در کلام خدای‌تعالی هستند، که صفات شجره را دارند، یعنی از یک ریشه منشعب شده و نشو و نما کرده و شاخه‌هایی شده‌اند، و مانند درخت بقایی یافته و میوه‌ای داده‌اند، و دودمانی هستند که امت اسلام به وسیله آن آزمایش شده و می‌شوند!

و چنین صفاتی جز بر یکی از سه دسته از آن‌ها که شمردیم، تطبیق نمی کند: مشرکین، منافقین، و اهل کتاب.

بقا و نشو و نمای آن‌ها یا از راه زاد و ولد است - و هر خانواده از ایشان که در میان مردمی زندگی می کنند دین و دنیای آن مردم را فاسد کرده و دچار فتنه‌شان می‌سازند

بنی امیه: شجره ملعونه در قرآن (۱۶۹)

- و یا از این راه در میان مسلمین دوام یافته و در همه اعصار آثار شوم خود را می‌بخشند - و یا از راه پیدا شدن عقیده‌ها و مذاهب

فاسد، که آن‌ها دور آن را گرفته و ترویجش می‌کنند، و همچنان نسل به نسل آن را پایدار نگه می‌دارند، و در آن لانه فساد به اسلام ضربه وارد می‌کنند.

وقتی بنا شد شجره ملعونه به طور مسلم یکی از سه فرقه باشد، حال ببینیم از اوضاع و احوال زمان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و زمان نزول آیه چه می‌فهمیم؟

به طور مسلم، در آن زمان از مشرکین و اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری، قومی که چنین صفتی داشته باشند، ظهور نکرد - نه قبل از هجرت و نه بعد از هجرت - زیرا تاریخ نشان می‌دهد که خداوند تعالی مسلمین را از شر این دو طایفه ایمن کرده و استقلال داده بود، و در آیه شریفه: «امروز مأیوس شدند کفار از دین شما، از آن‌ها نترسید و



از من بترسید!» (۳ / مائده) استقلال مسلمین را اعلام فرموده بود.

وقتی اوضاع و احوال صدر اسلام با مصداق بودن مشرکین و اهل کتاب سازگار نشد، قهرا باقی می‌ماند فرقه سوم، یعنی منافقین، که در ظاهر مسلمان بودند، و تظاهر به اسلام می‌کردند و در میان مسلمانان یا از راه فامیلی و یا از راه پیروزی عقیده و مسلک، بقا و دوام‌یافته و در اعصار بعدی هم فتنه مسلمانان شدند.

آری! جای هیچ تردیدی نیست که سیاق آیه اشاره به ارتباطی دارد که در میان دو فقره آیه فوق برقرار است، مخصوصا با دقت در این که قبل از این دو فقره احاطه خدا به مردم را بیان کرده، و بعدا تخویف و انذار آن‌ها را اعلام کرده و گفته است که جز افزایش طغیان آن‌ها نتیجه نداده است. پس ارتباط این چند فقره با یکدیگر این معنا را به خوبی روشن‌می‌سازدکه آیه شریفه در صدد بیان و اشاره به یک امر است که خدای سبحان به



آن احاطه دارد و خطری است که موعظه و تخویف از آن نکاسته، بلکه بیشترش می‌کند!

با در نظر گرفتن این جهات، معلوم می‌شود، که خدای سبحان، شجره ملعونه را در عالم خواب به رسول گرامی خود نشان داده، و آن گاه در قرآن بیان فرموده، که: آن شجره‌ای که در رؤیا نشانت دادیم، و پاره‌ای از رفتارشان را در اسلام برایت ارائه کردیم، فتنه اسلام خواهد بود!!

پس حاصل آیه این شد که:

- «... ما شجره ملعونه در قرآن را که تو با معرفی ما آن را شناختی، و در رؤیا پاره‌ای از فسادهایش را دیدی، قرار ندادیم مگر فتنه برای مردم و بوته آزمایشی که یکایک مردم در آن امتحان می‌شوند و ما به همه آنان احاطه داریم!» (۶۰ / اسری)

در روایات اسلامی (در درّ منثور) روایت شده که سهل‌بن سعد گفت:



- رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خواب دید که بنی فلان (بنی امیه) در منبرش جست و خیز می‌کنند، آن طور که میمون‌ها می‌کنند، بسیار ناراحت شد و تا زنده بود کسی او را خندان ندید...!

از ابن عمر روایت شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- من فرزندان حکم بن ابی‌العاص را در خواب دیدم که بر فراز منبرها بر آمده‌اند، و دیدم که در ریخت میمون‌ها بودند... منظور از شجره ملعونه دودمان حکم‌بن ابی‌العاص است.

از یعلی بن‌مره روایت شده که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- در خواب دیدم که بنی امیه در همه شهرها بر فراز منبرها بر آمده‌اند، و این که به زودی بر شما سلطنت می‌کنند، و شما ایشان را

بدترین ارباب خواهید یافت! آن گاه

بنی امیه: شجره ملعونه در قرآن (۱۷۳)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن بـه بعد در اندوه عمیقی فرو رفت...!

از عـایشه روایت شده کـه روزی بـه مروان حکم گفت:

- من خود از رسول اللّه شنیدم که به پدرت و جدت می‌فرمود: شمایید آن شجره ملعونه در قرآن!

در تفسیر برهـان از ابـی‌هریره روایت کـرده که گفت:

- روزی رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: در عـالم رؤیـا بنی‌الحکم و یا بنی‌العاص را دیـدم که بر فراز منبرم جست، آن طور که میمون‌هـا بالا ـ و پـایین می‌رونـد. آن روز رسـول خـدا آن قـدر نـاراحت به نظر می‌رسـید که تو گویی خشم از سـر و روی نـازنینش می‌بارد، و دیگـر تا زنده بود کسی او را خندان ندید تا از دنیا رحلت فرمـود.

در تفاسیر شیعه نیز از ائمه معصومین در این معنا روایت زیاد است. این که در

(۱۷۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

بعضـی روایـات اسم بنی امیه و در بعضـی اسم دیگران با بنی امیه ذکر شـده صـحیح است، و این امر اختصاص به بنی امیه نـدارد، و مانند آن چه در تفسیر آیه ۲۶ سوره ابراهیم آمــده: شجـره خبیثــه دو طایفــه از قریش هستنــد که از همه طوایــف فاسق‌ترند! (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۲۳۴.

بنی امیه: شجره ملعونه در قرآن (۱۷۵)

## فصل چهارم :اهل کتاب در صدر اسلام و شرایط اهل ذمه

### اهل کتاب از نظر قرآن کیست؟

از آیات بسـیاری بر می‌آید که مراد به اهل کتاب، یهود و نصاری هستند، اما آیه ۱۷ سوره حج دلالت دارد، (یا حداقل اشعار دارد)، بر این که مجوس هم اهل کتابند. در

(۱۷۶)

آیه نامبرده و در سایر آیاتی که صاحبان ادیان آسـمانی را می‌شـمارد، مجوس در ردیف آنان، و در مقابل مشـرکین، به شـمار آمده است:

- «اِنَ‌الَّذینَ امَنُوا وَالَّذینَ هادُوا، وَالصّابِئینَ وَ النَّصاری وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذینَ اَشْرَکُوا اِنَ‌اللّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ‌الْقِیامَهِْ...!» (۱۷/حج)

صابئین هم یک دسته از مجوس بوده‌اند که به دین یهود متمایل شده و دینی میـان این دو دیـن برای خـود درست کردند.

هر یــک از یهـود و نصـاری و مجـوس، بـه دلیـل آیـه ۲۹ سـوره تـوبه: «مِنَ الَّذینَ اُوتُـوا الْکِتـابَ» مـاننــد مسـلمین، امــت واحــد و جـداگــانــه‌ای هسـتند، هر چنــد ماننــد مسـلمین در پــاره‌ای عقایـد به شـعب و فرقه‌های مختلفی متفرق شده و به یکـدیگـر مشـتبـه شـده باشنـد.(۱)

اهل کتاب از نظر قرآن کیست؟ (۱۷۷)

### اهل کتاب، مسئله کفر و شرک آن‌ها

«وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکـاتِ حَتّـی یُـؤْمِـنَّ...!» (۲۲۱ / بقره)

در اسلام، مسئله «شرک» مشرکین و «کفر» کفار، از بزرگترین مسائل مطرح شده در قـرآن می‌باشد.

برای روشن شدن این نکته که چه کسی در قاموس قرآن مشرک است و چه کسی

۱- المیزان ج ۱۸، ص ۷۰.

(۱۷۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

کافر، و آیا با کدام یک از این طبقات می‌توان ازدواج کرد، و آیا اهل کتاب مانند یهودی‌ها و مسیحی‌ها مشرکند یا کافر، یا اصولاً در چه شرایطی صاحبان کتاب و ادیان از شرک و کفر بری هستند، و یا اعتقادات انحرافی تا چه حدی آن‌ها را به مرحله کفر و شرک می‌کشاند؟ مباحثی است که در تاریخ اسلام و قرآن مورد بحث زیادی قرار گرفته است.

در تحلیل آیه فوق نخست به شرح این مطلب اساسی می‌پردازیم:

الف: شرک چیست و مشرک کیست؟

«مشرک و مشرکات» ، یعنی زن و مردی که به خدا شرک می‌ورزند. شرک هم مانند ایمان و کفر به حسب آشکار و پنهان بودنش مراتب مختلفی دارد:

اهل کتاب، مسئله کفر و شرک آن‌ها (۱۷۹)

۱ - «شرک آشکار»، قائل شدن به تعدد خدا، پرستش بنده و شفیعان، از نمونه‌ای شرک آشکار است.

۲ - «شرک خفی‌تر از شرک آشکار»: شرک خفی‌تر از شرک آشکار شرک اهل کتاب است که نبوت خاصه را انکار کردند - به خصوص کسانی که گفتند: مسیح پسر خداست، یا آن‌هایی از یهود که گفتند: عُزیر پسر خداست، یا آن‌هایی که گفتند: ما پسران و دوستان خداییم!

۳ - «شرک بسیار خفی»: خفی‌تر از شرک اهل کتاب، قائل شدن به استقلال اسباب در تأثیر، و اعتماد بر آن‌هاست.

۴ - «آخرین مرحله شرک خفی» می‌رسد به شرکی که جز مُخلَصین از آن رهایی نمی‌یابند، و آن «غفلت از خدا» و التفات و توجه به غیر اوست!

(۱۸۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

همه این‌ها شرک است! ولی اطلاق فعل، غیر از اطلاق وصف است.

(یعنی گفتن این که فلانی شرک ورزید، غیر از این است که بگویند فلانی مشرک است). چنانکه کفر ورزیدن بر ترک کردن فرایض اطلاق می‌شود، ولی تارک فرایض را کافر نمی‌گویند! کسی که فریضه حج را ترک کند «کافر به حج» گفته می‌شود، ولی «کافر» به طور مطلق گفته نمی‌شود.

ب: عدم اطلاق شرک به اهل کتاب

اطلاق «مشرکین» در قرآن کریم بر اهل کتاب معلوم نیست، به خلاف «کافرین»، و در جاهایی که مصداقش معلوم است منظور، غیر اهل کتاب است، مانند آیه ۱ سوره

اهل کتاب، مسئله کفر و شرک آن‌ها (۱۸۱)

بینه: «لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَروُا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ...» که عنوان مشرکین در آن آیه، غیر از اهل کتاب است.

در آیات زیر نیز مراد از مشرکین، غیر اهل کتاب است:

۱ - «مشرکان پلیدند، پس نزدیک مسجدالحرام نشوند!» (۲۸ / توبه)

۲ - «چگونه برای مشرکان پیمانی باشد...؟» (۷ / توبه)

۳ - «با مشرکین همه با هم کارزار کنید...!» (۳۶ / توبه)

۴ - «مشرکین را هر جا که یافتید، بکشید...!» (۵ / توبه)

ظاهر آیه مورد بحث نیز که فرموده: «با مشرکات ازدواج نکنید مگر این‌که ایمان بیاورند،» انحصار حرمت، به ازدواج با زنان و مردان مشرک، یعنی بت‌پرست است، نه اهل کتاب!

(۱۸۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

ج: حلیت خوراک اهل کتاب، و ازدواج با زنان آن‌ها

آیه ۵ سوره مائده می‌فرماید:

- «امروز، پاکیزه‌ها برای شما حلال شد، و خوراک کسانی که کتاب به ایشان داده شده برای شما حلال است، و خوراک شما هم برای ایشان حلال است، و زنان پاکدامن از مؤمنات و زنان پاکدامن ازکسانی‌که پیش از شما به ایشان کتاب داده شده است... .»

این آیه مختص زنان اهل کتاب است. در این آیه طعام اهل کتاب و زن‌های پاکدامن‌شان را برای مؤمنین حلال کرده است. گویی دل‌های مؤمنین پس از آن همه تشدید و سختگیری کاملی که در معاشرت و

اهل کتاب، مسئله کفر و شرک آن‌ها (۱۸۳)

آمیزش و ارتباط با اهل کتاب، از شرع دیده‌اند، درباره حلال بودن غذای اهل کتاب قدری دچار اضطراب و تردد است، برای رفع این معنی جریان حلال بودن «طیبات» به‌طورکلی را هم بدان ضمیمه ساخته تا بفهمند که غذای آنان هم از نوع سایر «طیبات» حلال است، و بدین وسیله ناراحتی و تردیدشان برطرف گشته و دلهایشان آرامش یابد. پیوند زنان عفیف مؤمن به زنان عفیف اهل کتاب در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ...» نیز از همین نوع پیوند است. منظور از جمله «وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ...» بیان حلال بودن غذای اهل کتاب برای مسلمانان به طور حکمی مستقل، و بیان حلال بودن غذای مسلمانان برای اهل کتاب به طور یک حکم مستقل دیگری نیست، بلکه منظور بیان یک حکم است و آن ثبوت حلیت و برداشتن حرمت از طعام است، بیان این که

(۱۸۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

منعی در میان نیست تا به یکی از دو طرف تعلق یابد.

ولی این حلیت شامل آن غذاهایشان که چون گوشت خوک «تذکیه»پذیر نیستند، و یا تذکیه‌پذیرند ولی آنان تذکیه و ذبح شرعی نکرده‌اند، مثلاً نام خدا را بر آن نبرده‌اند، و یا سایر شرایط کشتار شرعی را به کار نبسته‌اند، نخواهد بود.

خداوند سبحان این محرمات را در چهار آیه سوره بقره و مائده و انعام، فسق و پلید و گناه نامیده است! و این دور از ساحت قدس الهی است که آن‌چه را پلید و گناه و فسق نامیده، منت گذاشته با جمله «اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ...» حلال فرماید!

این که در متعلق حکم، وصف آورده و فرموده: زنان عفیف از آنان که کتاب داده شده‌اند، و نفرموده: زنان عفیف از یهود و نصاری، و حتی نفرموده: زنان عفیف از اهل کتاب، اشاره‌ای به علت حکم دارد، لسان آیه هم لسان منت‌گذاری است و مقام هم

اهل کتاب، مسئله کفر و شرک آن‌ها (۱۸۵)

مقام تخفیف و آسانگیری است، پس معنی آیه چنین می‌شود که:

- ما با تخفیف و تسهیل در بر داشتن حرمت ازدواج میان مردان شما و زنان عفیف اهل کتاب، بر شما منت می‌گذاریم، آنان از سایر طوایف غیر مسلمان به شما نزدیکترند، اینان کتاب داده شده‌اند، و بر خلاف مشرکین و بت‌پرستان، که منکر نبوتند، اینان به توحید و اساس پیامبری ایمان دارند.

این قسمت هم ناگفته نماند که آیه مبارکه، زنان عفیف اهل کتاب را بدون هیچ‌گونه قیدی (یعنی ازدواج دائم یا منقطع) برای

مؤمنین حلال نموده است و تنها اجرت دادن و این که لذت به طور پارسایی باشد، نه به طور زنا و رفیق گیری، به عنوان شرط حلیت مزبور ذکر شده است، و در نتیجه هر گونه ازدواج با آنان، چه به طور دائم و چه منقطع صحیح و جایز است.

(۱۸۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

د: هشدار در معاشرت و آمیزش با اهل کتاب

در پایان آیه، خدای‌تعالی هشداری می‌دهد که:

- «هر کس نسبت به ایمان کفر ورزد، اعمالش باطل می‌شود، و در آخرت از زیانکاران است!» (۵ / مائده)

این جمله متمم بیان سابق و در مقام هشدار مؤمنین از خطری است که ممکن است با تسامح در اوامر الهی و سهل‌انگاری درباره کفار متوجه ایشان شود، خداوند که غذای اهل کتاب و زنان عفیفشان را برای مؤمنین حلال کرد برای تخفیف و تسهیل کارشان، و این که وسیله‌ای برای نشر تقوی و سرایت اخلاق پاک اسلامی از مسلمانان به

اهل کتاب، مسئله کفر و شرک آن‌ها (۱۸۷)

سایر فرقه‌ها بشود، و در نتیجه ایشان را به طرف دانش سودمند و کار خوب سوق دهد.

این است هدف از این حلیت، نه این‌که وسیله‌ای برای سقوط در دامان هواها و افتادن به وادی هوس‌ها و افراط در محبت و عشق شهوات گشته و در نتیجه سبب تسلط اخلاق آن فرقه‌های گمراه بر اخلاق مسلمانان شده و فسادشان بر صلاح مسلمانان غلبه کند، و هرج و مرج شده و مؤمنین به قهقری برگردند، و در نتیجه این منت الهی فتنه و مصیبتی مهلك، و این تخفیف که نعمت بود نقمت و بلایی شود!!

بدین مناسبت، خداوند متعال مؤمنین را، پس از بیان حلیت طعام و زنان عفیف اهل کتاب، بیدارباش داده که در استفاده از این نعمت الهی طوری افراط و بی‌قیدی به کار نبندند که به کفر ایمان و ترك ارکان دینی و اعراض از حق بینجامد، که این موجب هدر رفتن اعمال بوده و به زیانکاری آخرت می‌کشد!

(۱۸۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

ه : حرمت ازدواج با زنان کافر

قرآن در آیه ۱۰ سوره ممتحنه ازدواج با زنان کافر را تحریم می‌کند:

- «به عصمت‌ها (عقدهای) زنان کافر چنگ مزنید!» (۱۰ / ممتحنه)

در این آیه، عنوان «زنان کافر» اعم از مشرکات است. و شامل اهل کتاب هم می‌شود، زیرا «کافر به حسب نامگذاری» شامل اهل کتاب هم می‌شود، به طوری که نبودن آن در موردی موجب این است که عنوان «مؤمن» در آن مورد صادق باشد.

بر اساس ظاهر این آیه، هرگاه مردی ایمان آورد، و زنش «کافر» باشد، نمی‌تواند به همان زوجیت سابق اکتفا کند، مگر آن که زنش هم ایمان بیاورد.

حکمت تحریم ازدواج با زنان و مردان مشرك، این است که آن‌ها اعتقادشان باطل

اهل کتاب، مسئله کفر و شرک آن‌ها (۱۸۹)

است و در گمراهی سیر می‌کنند، از این جهت ملکات رذیله‌ای که کفر و نافرمانی را در نظرها جلوه می‌دهد و جلو چشم‌ها را از دیدن حق و حقیقت می‌گیرد، در ایشان رسوخ کرده، و در گفتار و کردارشان دعوت به شرك و رهنمایی به هلاکت را ثابت نموده است، عملاً آن‌ها با گفتار و کردار خویش دعوت به دوزخ می‌کنند.

این دستور عدم ازدواج با مشرکات به مناسبت این است که از آمیزش مؤمنان با کسانی که نزدیکی با آن‌ها انسان را از خدا دور می‌سازد، جلوگیری کند.

خدای‌تعالی می‌فرماید:

- «اگر با کنیز با ایمانی ازدواج کنید، که از جهت کنیز بودن در نظر مردم خوار و بی‌ارزش است، بهتر از این است که با زن بی‌ایمان و مشرکی ازدواج کنید، هر چند که آن زن دارای حسب و نسب و ثروت و سایر چیزهایی باشد که عادتا موجب رغبت مردان

(۱۹۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

می‌شود.» (۲۲۱ / بقره) (۱)

## جرایم اهل کتاب، تغییر احکام شرع

«اِنَّ‌الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما اَنْزَلَ‌اللّهُ مِنَ‌الْکِتابِ وَ... .» (۱۷۴ / بقره)

خدای متعال در قرآن کریم، از اهل کتاب و مخصوصا از علمای آن‌ها مواردی نقل می‌کند که با پنهان کردن آیات کتاب آسمانی خود، احکام شرعی آن را نیز تغییر دادند:

- «به درستی آن‌هایی که از کتاب خدا، آن‌چه را که خدا نازل کرده کتمان می‌کنند، و با

۱- المیزان ج ۳، ص ۲۹۴ و ج ۱۰، ص ۵.

جرایم اهل کتاب، تغییر احکام شرع (۱۹۱)

کتمان آن مبلغ اندک به دست می‌آورند، آن‌ها آن‌چه می‌خورند جز آتش نیست، که به شکم خود می‌فرستند، و خدا روز قیامت با آن‌ها سخن نخواهد گفت و تزکیه‌شان نخواهد کرد، و آن‌ها عذابی دردناک خواهند داشت!»

این آیه شریفه تعریضی است به اهل کتاب، چون در میان آنان بسیار چیزها در عبادات و غیره بوده، که خدا حلالش کرده بود، ولی بزرگان و رؤسای آنان حرامش کرده بودند. و کتابی هم که نزد ایشان بود آن اشیاء را تحریم نمی‌کرد.

اگر بزرگان ایشان احکام خدا را کتمان می‌کردند برای این بود که رزق و ریاست و مقام و جاه خود را زیادتر کنند. می‌فرماید:

- علمای اهل کتاب، احکام نازل شده از ناحیه خدا را در برابر بهایی اندک فروختند، همین مبلغ اندک عبارت است از خوردن آتش، و فرو بردن آن در شکم

(۱۹۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

خود، و بالاخره اختیار ضلالت بر هدایت!

و آن جرمی که از ایشان بیشتر به چشم می‌خورد و روشن‌تر است، این است که بر این کار خود ادامه می‌دهند، و بر آن اصرار می‌ورزند:

- «مگر چقدر بر آتش و سوختن در آن صبر دارند؟» (۱۷۵ / بقره) (۱)

## رفتار اهل کتاب قبل و بعد از هجرت

«وَ الَّذینَ ءَاتَیْنهُمُ الْکِتبَ یَفْرَحُونَ بِما اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ... .» (۶۳ / رعد)

۱- المیزان ج ۲، ص ۴۱۰.

رفتار اهل کتاب قبل و بعد از هجرت (۱۹۳)

تاریخ اثبات کرده که در زمان توقف رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه و قبل از هجرت، یهودیان از نبوت آن جناب خرسند بودند، و در مقام عناد بر نیامده بودند. آیه فوق می‌فرماید:

- «و کسانی که کتاب آسمانی‌شان داده‌ایم، از این قرآن که به تو نازل شده، شادمانند، ولی دسته‌های مخالف کسانی‌هستند که، بعضی از آن‌را انکار می کنند... .»

ظاهرا مراد از اهل کتاب در این آیه یهود و نصاری و یا این دو طایفه با مجوس است. چون معهود از اطلاقات قرآن همین است. اما این که می‌فرماید: اهل کتاب خوشحالی می کنند از این که قرآن به تو نازل شده، جهتش این است که این سوره مکی است و آن‌ها هنوز به عناد در برابر قرآن برنخاسته بودند.

آن عنادی که اهل کتاب را واداشت تا آن همه حوادث شوم را به بار بیاورند، همه بعد

(۱۹۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

از هجرت بود، و حتی در اوایل هجرت هم جمعی از ایشان دعوت اسلام را پذیرفتند و بر نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله شهادت دادند، و شهادت دادند که این همان پیغمبری است که در کتاب‌های آنان بشارت به آمدنش داده شده است.

قرآن شریف همین معنا را از ایشان حکایت کرده و می‌فرماید:

- «شاهدی از بنی اسرائیل به‌وصف آن گواهی داده و ایمان آورده است...!» (۱۰ / احقاف)

و اما نصاری، قومی از ایشان نیز در آن روزگار بر دین حق بودند، و هیچ‌گونه عنادی نسبت به دعوت اسلام نشان ندادند. مانند: قومی از نصارای حبشه، به‌طوری‌که در داستان هجرت مسلمین به حبشه نقل شده است. و هم‌چنین جمعی از غیر مردم حبشه، همچنان که قرآن کریم درباره آنان فرموده: «کسانی که قبل از قرآن کتابشان دادیم، به قرآن ایمان می‌آورند،» و نیز فرموده: «از قوم موسی کسانی بودند که به حق

رفتار اهل کتاب قبل و بعد از هجرت (۱۹۵)

هدایت و به او باور می‌کردند.» (۵۲ / قصص و ۱۶۰ / اعراف)

و هم‌چنین مجوس آن روز هم در انتظار بعثت و فرج خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله ، و ظهور دینی که حق و عدالت را گسترش دهد، به سر می‌بردند، و مانند مشرکین با حق دشمنی و عناد نمی‌ورزیدند.

## برخورد ناشایست اهل کتاب بعد از هجرت

قرآن مجید سپس تغییر رویه اهل‌کتاب را نسبت به اسلام نشان می‌دهد و می‌فرماید:

- «پاره‌ای از احزاب اهل کتاب، کسانی هستند که آن چه را به تو نازل شده انکار

(۱۹۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

می کنند.» (۳۶/ رعد)

آن چه اهل کتاب از آیات قرآن انکار می‌کردند آیاتی بود که دلالت دارد بر توحید، و نفی تثلیث، و نفی سایر عقاید باطله و معارف و احکام تحریف شده اهل کتاب. در آیه بعدی خداوند متعال ادعاهای بی‌مورد و درخواست‌های اهل کتاب را متذکر شده و می‌فرماید:

- «همچنان که بر اهل کتاب، از یهود و نصاری، کتاب نازل کردیم، بر تو نیز قرآن را نازل کردیم، به زبان خودت، و در حالی که مشتمل بر حکم الهی (یا حاکم بین مردم) است، و تو اگر خواست‌های اهل کتاب را پیروی کنی، و مانند ایشان طمع بداری که به غیر قرآن آیت دیگری بر تو نازل شود، و یا با ایشان مداهنه نموده و به پاره‌ای از احکام منسوخ یا تحریف شده ایشان متمایل شوی، ما تو را به عقوبت می گیریم، و در آن وقت است که به

برخورد ناشایست اهل کتاب بعد از هجرت (۱۹۷)

غیر خدا دادرسی نخواهی یافت، و کسی تو را از عذاب خدا نجات نتواند داد.» (۳۷ / رعد) (۱)

۱– المیزان ج ۲۲، ص ۲۸۹.

(۱۹۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## اختلاف مواضع اهل کتاب در قبال اسلام

«لَتَجِدَنَّ اَشَـدَّ النّاسِ عَـداوَةً لِلَّذینَ ءَامَنُوا الْیَهُودَ وَ... .» (۸۲ تا ۸۶ / مائده)

خداوند متعال در قرآن کریم مواضع سه قوم و ملت از ملل بزرگ عصر پیامبر اسلام را به عنوان مدرک تاریخی جالب برای ضبط در تاریخ ادیان، در آیه فـوق، بیان می‌فرماید:

۱ – یهود و عداوت شدید نسبت به مؤمنین

اختلاف مواضع اهل کتاب در قبال اسلام (۱۹۹)

– «هر آینه می‌یابی یهود و مشرکین را، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنین...!» خداوند متعال در آیات فوق، پس از بیان خرافاتی که اهل کتاب اسم دین بر آن‌ها نهاده بودند، خرافاتی هم که مختص هر یک از ادیان یهود و نصاری بود، آن‌ها را جداگانه شرح داد...،

مانند عقیده‌یهود بر: «بسته بودن دست خدا،»

و عقیده نصاری بر: «خـدا بـودن مـسیـح،»

و آن گاه برای این که کلام در ایفای منظور بلیغ و رسا و کامل شود نمونه‌ای هم از حال مشرکین بر حال آن دو طایفه افزود تا شنونده حال و عقاید و رفتار این سه ملت را که بزرگترین ملت‌های روی زمین هستند، مشاهده کرده و با احوال و عقاید و رفتار مسلمین مقایسه کنند، تا حقانیت معارف اسلام را به خوبی درک کرده و بدانند که یهود

(۲۰۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

و نصاری و وثنی‌ها از نظر دوری و نزدیکی به اسلام یکسان نیستند. یهود و مشرکین شدیدترین عداوت را نسبت به اسلام دارند، ولی مسیحیان موضعشان از آنان بسیار ملایم‌تر است.

اختلاف مواضع اهل کتاب در قبال اسلام (۲۰۱)

۲ – مسیحیان، دوست‌ترین مردم نسبت به مؤمنین

قرآن شریف درباره موضع مسیحیان می‌فرماید:

– «هر آینه می‌یابی آنان را که گفتند ما نصارائیم، دوست‌ترین مردم نسبت به مؤمنین، و این برای این جهت است که ملت نصاری، دارای قسیس‌ها و رهبان‌ها هستند، و اصولاً ـ مردمی هستند که تکبر نمی‌ورزند! و وقتی می‌شنوند قرآنی را که به رسول اللّه نازل شده، می‌بینی که چشم‌هایشان از اشک پر می‌شود، برای این که آن‌ها حق را شناخته‌اند و از این جهت دل‌هایشان نرم و اشکشان جاری می‌شود و می گویند:

– بار پروردگارا! ایمان آوردیم! پس ما را هم در سلک کسانی بنویس که شهادت به حقانیت دین دادند! چه خواهد بود برای ما اگر ایمان به خدا، و به آن چه از حق به سوی

(۲۰۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

ما نازل شده، بیاوریم، که خداوند ما را در سلک مردم صالح در آورد؟! در نتیجه این رفتارشان، و به پاس این گفتارشان، خداوند

بهشت‌هایی پاداششان داد که از زیر آن نهرها روان است و آنان در آن بهشت‌ها خالد و جاودانند. و این پاداش، پاداش نیکوکاران است!» (۸۲ تا ۸۵ / مائده)

۳ - دلیل نزدیکی مسیحیان به مسلمانان

دلیل این که خداوند مسیحیان را از جهت دوستی با اسلام نزدیکترین ملت‌ها معرفی فرمود این است که از این ملت، عده بیشتری به اسلام گرویدند و به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آوردند.

اختلاف مواضع اهل کتاب در قبال اسلام (۲۰۳)

البته این سؤال پیش می‌آید که از یهود و مشرکین نیز عده زیادی به دین اسلام گرویدند، مانند عبداله بن سلام با اصحاب یهودی‌اش، از یهود؛ و عده قابل ملاحظه‌ای از کفار و مشرکین: که مجموعا ملت مسلمان امروز را تشکیل می‌دهند، ولی چرا فقط مسیحیان مورد مهر و تعریف الهی قرار گرفته‌اند؟ جواب این است که:

- نحوه اسلام آوردن این چند ملت مختلف بوده است. مثلاً نصاری بدون مبارزه، بلکه پس از تشخیص حقانیت اسلام، با کمال شیفتگی و شوق به اسلام گرویده‌اند، در حالی که هیچ اجبار و اکراهی در کارشان نبود و می‌توانستند با جزیه دادن به دین خود ادامه بدهند و لکن اسلام را بر دین خود ترجیح دادند و ایمان آوردند.

- به خلاف مشرکین که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از ایشان جزیه نپذیرفت، و چیزی جز اسلام آوردن از ایشان قبول نکرد.

(۲۰۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

پس عده مشرکین که ایمان آوردند دلالت بر حسن اسلام آن‌ها ندارد، زیرا آن‌ها پس از آن همه آزار و شکنجه که به پیامبر اسلام روا داشتند، و آن همه جفا و قساوت و بی‌رحمی که نسبت به مسلمین روا داشتند، بالاخره اسلام آوردند. و هم‌چنین یهود:

- یهود نیز مانند نصاری مختار بودند که ایمان بیاورند یا جزیه بدهند، لکن به آسانی اسلام را قبول نکردند، بلکه مدت‌ها در نخوت و عصبیت خود پافشاری کردند، و علیه اسلام خدعه و مکر به کار بردند، و عهدشکنی‌ها کردند، و خواهان بلا و مصیبت مسلمین بودند، و بالاخره صفحات تاریخ را از خاطرات تلخی که مسلمین آن روز از یهود دیدند، پر کردند، خاطرات دردناکی که تلخ‌تر و دردناک‌تر از آن هرگز تصور ندارد!

اختلاف مواضع اهل کتاب در قبال اسلام (۲۰۵)

۴ - مواضع یهود و نصاری بعد از پیامبر

رفتار و عکس‌العمل‌های متفاوتی که یهود و مشرکین از یک طرف و نصاری از طرف دیگر در زمان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از خود نشان دادند، همان را پس از آن حضرت نیز داشتند، افرادی که از ملت مسیح در قرون گذشته به میل و رغبت دعوت اسلام را قبول کردند، بسیار زیاد و بی‌شمار بودند.

برعکس افرادی که از یهود و مشرکین در آن مدت طولانی به دین اسلام گرویدند بسیار کم و انگشت‌شمارند.

همین ادامه داشتن برخوردهای مختلف آنان در قرون متمادی و طولانی خود شاهد و گواه محکمی است بر صدق دعوی قرآن!

(۲۰۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

۵ - تحلیلی بر مواضع مسیحیان

در آیات فوق خدای‌تعالی دلیل نزدیکی نصاری به اسلام را چنین بیان فرموده است:

- عامل اول، زیادی محبت و انس مسیحیان نسبت به مسلمین، که در سایر ملل مورد اشاره نبوده است.

- عامل دوم، که در سایر ملل نیست، این است که در بین نصاری علماء زیادند. - عامل سوم، این که در بین آن‌ها زهاد و پارسایان

فراوانند.

- عـامل چهارم، این‌کـه ملت نـصاری مردمی متکبر نیستند.

همین سه عامل آخری است که کلید سعادت آنان و مایه آمادگی‌شان برای سعادت و خوشبختی است.

اختلاف مواضع اهل کتاب در قبال اسلام (۲۰۷)

از لحاظ دین، عامل سـعادت این است که انسان عمل صالح را بتواند تشخیص دهد، و بعد آن را انجام دهد، یا بهتر بگوییم: سعادت زندگی به داشتن ایمان و اذعان به حق و سپس عمل برطبق‌آن است.

بنابراین، انسان، اول احتیاج به علمی دارد که بتواند حقیقت دین را تشخیص دهد. موانع این تشخیص همان استکبار است که باید از خود زایل کنـد. سپس جامعه‌ای است که در آن اگر مردانی دانشـمند باشـند که به حق عمل کننـد، فرد نیز به آن‌ها تأسـی جوید، و آخر از همه این که افراد آن جامعه در برابر حق خاضع باشند و تکبر نورزند!

اما خـدای‌تعالی نزدیکی نصاری را به پذیرفتن دعوت رسول اللّه صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله ، که دعوت حق دینی بود، از همین جهت دانسـته که نصاری در درجه اول رجال دانشـمندی به نام کشیش، و هم‌چنین مردانی، که به حق عمل کنند به نام رهبان، داشتند، و در درجه سوم،

(۲۰۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

مردمش هم متکبر و بیزار از حق نبوده‌انـد. دانشـمندانی داشـتند که مرتب مردم را به عظمت حق و به معارف دین آشـنا می‌کرده‌اند. زهادی داشـته‌اند که گفتار دانشـمندان و دستوراتشان را به کار می‌بستند، و بدین وسیله عظمت پروردگار و اهمیت سعادت دنیوی و اخروی مردم را عملاً به آنان نشان می‌داده‌اند. و در خود این ملت هم این خصلت بوده که از قبول حق استنکاف و ننگ نداشته‌اند.

به خلاـف یهود - که گرچه در آنـان هم «احبـار» بوده است و لکن چون نوع مردم یهود به مـرض تکبر دچـار بودنـد همین رذیلـه آنان را به لجاجـت و دشـمنـی واداشته‌اند و در نتیجه سـد راه آمادگی‌شان برای پذیرفتن حق شده است. و هم‌چنین مشرکین که نه تنهـا دارای آن رذیلـه بوده‌اند بلکـه رجال علمی و مـردان زاهـد را هم نداشته‌اند.

همه گفتار و افعالی که خداوند سبحان در آیه فوق از نصاری نقل می‌کند در حقیقت،

اختلاف مواضع اهل کتاب در قبال اسلام (۲۰۹)

تصدیق و گواه مطلبی است که قبلاً فرموده بود، و آن این که نصاری نسبت به یهود به مردم با ایمان نزدیکترند، و محبتشان نیز بیشتر است، و نیز وجود علم نافع و عمل صالح و خضوع در برابر حق را در بین آنان تحقیق و بررسی می‌کند، و نیز می‌فهماند که همه این مزایا برای این بوده که در میان آنان کشیش‌ها و رهبان‌ها زیادند، و خـودشان مردمی بی‌تکبرند!

البته، عمومیتی که درباره مسیحیان در آیه وجود دارد، درباره مردمی بوده که نبوت حضـرت خاتم النبیین را قبول داشته و در انتظار بعثت او بوده‌انـد، و تـا زمانی که این مردم رفتار خود را تغییر نداده‌انـد مـدح و تعریف آیه در حقشان صادق است، همانگونه که در هر جای قرآن شـریف از مسـلمین سـتایش به عمل آمده، آنان نیز تا وقتی مورد ستایش آن آیاتند که فضایل مسلمین صدر اسلام را در خود نگه دارند، وگرنه آیه

(۲۱۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

در مدحشان نخواهد بود!! (۱)

۱- الـمیـــــزان ج ۱۱، ص ۱۳۴.

اختلاف مواضع اهل کتاب در قبال اسلام (۲۱۱)

## دعوت اهل کتاب به اسلام، و زمینه‌های آن

«یآ اَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جآءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثیرا مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ...!» (۱۵ تا ۱۹ / مائده)

قرآن کریم اهل کتاب را دعوت می‌کند که به پیامبر الهی اسلام و کتاب آسمانی او ایمان بیاورند. در آیه زیر خدای‌تعالی پیامبر گرامی خود را به آنان معرفی می‌کند.

- «ای اهل کتاب! فرستاده ما سوی شما آمده تا برایتان چیزهایی را که از کتاب مخفی می‌کردید، آشکار سازد و از بسیاری می‌گذرد؛ به راستی که شما را از طرف خدا نور و کتاب روشنی آمده است، که به وسیله آن، خداوند پیروان رضایت خود را به

(۲۱۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

راه‌های سلامت هدایت می‌کند، و به اذن خویش از تاریکی‌ها به نورشان می‌برد و به راهی راست رهنمونشان می‌شود...!»

در آیه زیر نیز این مطلب را ادامه می‌دهد:

- «ای اهل کتاب! فرستاده ما در دوران فترت پیامبران برای شما آمده و برایتان روشن می‌کند که نگویید: نوید دهنده و بیم‌رسانی به ما نیامد! همانا، شما را نویدآور و بیم‌رسان آمد و خدا بر هرچیز تواناست!» (۱۹ / مائده)

در آیه اول آن قسمت از مخفی‌کاری‌های اهل کتاب که پیامبر اسلام بیان فرموده - چیزهایی است از قبیل: آیات نبوت خود، و بشارت‌هایی که انبیاء پیشین بدان داده بودند:

- «آنان که آن رسول، پیغمبر درس ناخوانده را، که در تورات و انجیل نزد خود نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند...!» (۱۵۷ / اعراف)

دعوت اهل کتاب به اسلام، و زمینه‌های آن (۲۱۳)

- «این پیامبر را می‌شناسند، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند!» (۱۴۶ / بقره)

- «محمد رسول اللّه، و کسانی که با اویند، بر کفار سختند و در میان خود با هم مهربانند... این است وصف آن‌ها در تورات اما وصف آن‌ها در انجیل...!» (۲۹ / فتح)

و علاوه بر مطالب بالا، پیامبر الهی اسلام حکم «رجم» را که یهود نهان کرده بودند، و در آن باره بزرگنمایی می‌کردند، روشن فرمود:

- «اندوهناك نسازد تو را کسانی که در کفر تندروی می‌کردند!» (۱۷۶ / آل عمران)

این حکم هنوز هم در تورات در «اصحاح» و «سفر تثنیه» برایشان معروف می‌باشد.

اما قسمتی که پیامبر اسلام عفو نموده و کاری بدان نداشته است، موارد بسیاری است که آنان نهان می‌کردند. گواه این مطلب اختلافات فاحشی است که در تورات و انجیل است:

(۲۱۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

تورات فعلی، در قسمت توحید و نبوت مطالبی دارد که نمی‌توان به خدا نسبت داد، مانند جسم بودن خدا، ورود خدا در مکان معین، و نظیر این‌ها... و اقسام کفریات و فسق‌ها و لغزش‌هایی که به پیامبران بزرگ نسبت می‌دهد. و نیز معاد را که اساس ادیان بوده و هیچ دینی بدون معاد نمی‌تواند برپا باشد، به طور کلی از تورات حذف کرده‌اند.

و در انجیل‌هایی که در دست است، خصوصا انجیل یوحنا، عقاید شرك و بت‌پرستی ترویج شده است! (۱)

## دعوت به کلمه توحید بین ادیان

۱- المیـــــــــــزان ج ۱۰، ص ۶۷.

دعوت به کلمه توحید بین ادیان (۲۱۵)

«تَعالَوْا اِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ اَلّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّهَ وَ...!» (۶۴ / آل‌عمران)

- ای اهل کتاب! بیایید تا کلمه توحید را گرفته و در نشر و عمل نمودن بر طبق آن کمک حال یکدیگر باشیم...!

این خطابی است که به «اهل کتاب» به طور عموم شده است، دعوتی که با عبارت «تَعالَوْا اِلی کَلِمَةٍ...،» شروع شده، در حقیقت دعوتی است که به اجتماع بر معنای کلمه، یعنی عمل کردن به آن شده است!

یعنی، اهل کتاب را به کلمه «اَلّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّهَ!» دعوت کرده است. و این همانا دعوتی است که به توحید عملی (ترک نمودن پرستش غیر خداوند) نموده است، نه آن که تنها به اعتقاد وحدت و یکتایی خدا باشد.

(۲۱۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

اما در آیه شریفه تنها به گفتن «الّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّهَ!» برای قطع نمودن ماده شرک (شرکی که لازمه اعتقاد تثلیث یا اتخاذ پسر و امثال آن باشد،) قناعت نکرده است، بلکه آن را با عبارت: «وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئا،» و عبارت: «وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضا اَرْبابا،» همراه ذکر نموده تا بدان وسیله «ماده شرک» را ریشه‌کن سازد، و مجرد نام گذاشتن عبادتی به عنوان «عبادت خدا» موجب اختصاص آن عبادت به خدای سبحان نمی‌گردد، مگر آن که اعتقاد انسانی از شرک خالص شود، و ضمیر او از عقاید و آرایی که از اصل شرک زاییده شده، پاکیزه گردد! زیرا اگر ضمیر و باطن آدمی از آن‌ها خالص نباشد، پرستش شود - هر چند در ظاهر نام آن عبادت را مخصوص یکی از شریکان نمایند - در واقع بر اساس شرک روییده و عینا یک نحو عبادت غیر خداوندی خواهد بود.

- «فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِاَنّا مُسْلِمُونَ!»

دعوت به کلمه توحید بین ادیان (۲۱۷)

- پس اگر روی گرداندند و قبول نکردند، بگو، شاهد باشید که ما مسلمان و تسلیم فرمان اوییم!» (۶۴ / آل‌عمران)

در این‌جا استشهاد می‌کند که پیغمبر گرامی خدا و پیروانش بر دینی که پیش خدا مرضی و پسندیده است - یعنی دین اسلام - بوده و تسلیم فرمان خدایند... اِنَّ الدّینَ عِنْدَ اللّـهِ الْاِسْلامُ! (۱۹ / آل‌عمران)

از جنبه تاریخی در روایات اسلامی آمده است:

رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله مسیحیان وفد نجران را طلب کرده و به آنان فرمود:

- «یا اَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا اِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ اَلّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّهَ وَ...!

- ای اهل کتاب! بیایید از کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است (کلمه توحید) پیروی کنیم:

- جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم! و چیزی را با او شریک قرار ندهیم! و

(۲۱۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

برخی برخی دیگر را به جای خدا به ربوبیت نپذیریم...!»

در بعض روایات دیگر دارد که:

رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله یهودیان مدینه را به آن دعوت نمود تا به ناچار «جزیه» را قبول کردند. روشن است که دعوت هر دو گروه اهل کتاب به کلمه توحید منافاتی با آن ندارد که آیه ابتدا درباره دعوت مسیحیان نجران نازل شده باشد.(۱)

## اهل کتاب در ذمه اسلام

۱- المیـــــــــــزان ج ۶، ص ۹۴.

اهل کتاب در ذمه اسلام (۲۱۹)

«ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ‌الذِّلَّةُ اَيْنَ ما ثُقِفُوا...!» (۱۱۲ / آل‌عمران)

اهل کتاب به حسب حکم شریعت اسلام ذلیل و خوارند، مگر داخل در ذمه اسلام (حبل من اللّه) و یا تحت امان مسلمین (حبل من الناس) قرار گیرند. منظور از عبارت «زدن خواری بر آنان» حکم تشریعی خداوند بر ذلت آنان می‌باشد نه حکم تکوینی، و مقصود از آن ذلتی است که از آثار آن «جزیه» می‌باشد، که یک ذلت تشریعی است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند که این آیه در مقام تشریع حکم نیست، بلکه اخبار از یک امر تکوینی می کند، یعنی خبر می‌دهد که قضای حتمی الهی، یهودیان را خوار گردانیده است، چنانکه یهودیان پیش از اسلام نیز جزیه ده مجوسیان و بعض شعبه‌های ایشان در تحت قدرت و نفوذ نصاری بوده‌اند.

(۲۲۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

این معنی گرچه فی نفسه اشکالی ندارد، بلکه بقیه آیه هم مؤید آن می‌تواند باشد، زیرا در آن توضیح می‌دهد که آن چه بر سر آن‌ها آمد به خاطر گناهان و نتیجه کردار خودشان بود، لکن لازمه آن اختصاص دادن آیه شریفه به طایفه یهود خواهد بود با این که اختصاصی در لفظ آیه نیست. آیه شریفه می‌فرماید:

- «هرگز به شما زیانی نزنند جز اندکی، و اگر با شما بجنگند به شما پشت می کنند، سپس یاری نشوند، هر کجا یافت شوند ذلت و خواری بر آنان مسلم است! مگر به رشته‌ای از جانب خدا (چون دادن جذیه) یا از جانب مردم (مانند در امان بودن) چنگ زنند. آنان قرین خشم و غضب خداوندی شدند، و مسکنت بر آنان مقرر شد! زیرا آیه‌های خدا را انکار می کردند و پیغمبران را به ناحق می کشتند، بدان جهت که عصیان کردند و تجاوز پیشه بودند! همه اهل کتاب یکسان نیستند: طایفه‌ای از آنان در دل شب تلاوت آیات خدا را می کنند، و به سجده

اهل کتاب در ذمه اسلام (۲۲۱)

مشغولند، اینان به خدا و روز جزا ایمان دارند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به نیکوکاری و اعمال خیر می‌شتابند، اینان به حقیقت از صالحانند! در برابر خوبی‌هایی که می کنند، هرگز ناسپاسی نبینند! زیرا که خدا به حال پرهیزکاران آگاه است، اما، آن‌ها که کافرند، اموال و اولادشان در قبال خدا سودشان نمی‌دهد، آنان اهل جهنم، و در آن همیشه جاودانند!»(۱۱۱تا۱۱۶/آل‌عمران)

خدای‌تعالی در ادامه آیات فوق مؤمنین را از این که با اهل کتاب دوستی صمیمانه ایجاد کنند، و آن‌ها را همراز خود قرار دهند، سخت پرهیز می‌دهد و می‌فرماید: شما به کتاب‌های آسمانی آن‌ها هم ایمان دارید ولی آن‌ها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند و گروهی از آن‌ها منافقانه عمل می کنند و در مقام خاموش کردن چراغ هدایت اسلام برآمده‌اند.

(۲۲۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

از سراسر آیه شریفه استفاده می‌شود که در امنیت بودن از مکر و حیله آنان، مشروط به صبر و شکیبایی و داشتن تقوا است.(۱)

## جزیه: مالیات اهل کتاب

«مِنَ الَّذينَ اُوتُوا الْكِتبَ حَتّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صغِرُونَ...!»

(۲۹ / توبه)

«جزیه» به معنای خراجی است که از اهل ذمه گرفته می‌شود، و بدین مناسبت آن را

۱- المیــــــــزان ج ۶، ص ۳۰۱.

جزیه: مالیات اهل کتاب (۲۲۳)

جزیه نامیده‌اند که در حفظ جان ایشان به گرفتن آن اکتفاء می‌شود.

حکومت اسلامی جزیه را بدین سبب می‌گیرد که هم ذمه ایشان را حفظ کند و هم خونشان را محترم شمارد، و هم به مصرف اداره ایشان برساند. قرآن مجید در آیه فوق چنین دستور می‌دهد:

- «با کسانی که اهل کتابند و به خدا و روز جزا ایمان نمی‌آورند، و آن‌چه را خدا و رسولش حرام کرده، حرام نمی‌دانند، و به دین حق نمی‌گروند، کارزار کنید، تا با دست خود و به ذلت جزیه بپردازند!»

آن چه در صدر آیه از اوصاف سه گانه اهل کتاب به عنوان دلیل و حکمت و مجوز قتال و جنگ با ایشان ذکر شده، و از این که باید - در کمال ذلت جزیه بپردازند - چنین بر می‌آید که مراد به ذلت ایشان خضوع در برابر سنت اسلامی و

(۲۲۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

تسلیم در برابر حکومت عادله مجتمع اسلامی است.

مقصود این است که مانند سایر جوامع نمی‌توانند در برابر جامعه اسلامی صف‌آرایی و عرض اندام کنند، و آزادانه در انتشار عقاید خرافی و هوی و هوس خود به فعالیت بپردازند، و عقاید و اعمال فاسد و مفسد مجتمع بشری خود را رواج دهند، بلکه با تقدیم دو دستی جزیه، همواره خوار و زیردست باشند.

پس آیه شریفه ظهور دارد در این که مراد از ذلت ایشان این است، نه این که مسلمین و یا زمامداران اسلام، ایشان را توهین و بی‌احترامی نمایند و یا مسخره‌شان کنند، زیرا این معنا با وقار اسلامی سازگار نیست.

## فلسفه اخذ جزیه از اهل کتاب

فلسفه اخذ جزیه از اهل کتاب (۲۲۵)

هدف اخذ جزیه از اهل کتاب برای این نبوده که مسلمین و اولیاء ایشان را از ثروت اهل کتاب برخوردار سازد، و وسایل شهوترانی و افسار گسیختگی را برای آنان فراهم نماید، و آنان را در فسق و فجور به حد پادشاهان و رؤسا و میلیاردرهای ملت‌ها برساند.

بلکه غرض دین، در این قانون، این بوده که حق و شیوه عدالت و کلمه تقوی را غالب ساخته؛ و باطل و ظلم و فسق را زیردست قرار دهد، تا در نتیجه نتواند بر سر راه حق عرض اندام کند، و هوی و هوس در تربیت صالح و مصلح دینی راه نیابد و با آن مزاحمت نکند، و در نتیجه یک عده پیرو دین و تربیت دینی، و عده دیگر پیرو تربیت فاسد هوی و هوس نگردند، و در نظام بشری دچار اضطراب و تزلزل نشود، و در عین حال اکراه هم در کار نیاید، یعنی اگر فردی و یا اجتماعی نخواستند زیر بار تربیت اسلامی

(۲۲۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

بروند، و از آن خوششان نیامد، مجبور نباشند و در آن‌چه اختیار می‌کنند و می‌پسندند، آزاد باشند، اما به شرط این که اولاً توحید را دارا باشند، و به یکی از سه کیش: یهودیت، نصرانیت، و مجوسیت معتقد باشند، و در ثانی تظاهر به مزاحمت با قوانین و حکومت اسلام ننمایند.

این منتها درجه عدالت و انصاف است، که دین حق درباره سایر ادیان مراعات نموده، و گرفتن جزیه را هم برای حفظ ذمه و پیمان از ایشان، و اداره به نحو احسن خود آنان، قرار داده است، و هیچ حکومتی، چه حق و چه باطل، از گرفتن جزیه گریزی ندارد، و نمی‌تواند جزیه نگیرد.

در روایات اسلامی از زهری (در درّ منثور) نقل شده - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مجوسیان هجر، از یهودیان و از نصارای یمن

جزیه گرفت. میزان جزیه آنان

فلسفه اخذ جزیه از اهل کتاب (۲۲۷)

از هر شخص بالغ یک دینار بود.(۱)

۱- المیـــــــــــــزان ج ۱۸، ص ۷۸.

(۲۲۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

(۲۲۹)

## فصل پنجم:توطئه فرهنگی، اجتماعی و مذهبی یهود در صدر اسلام

### کوشش اهل کتاب برای گمراه کردن مسلمین

«وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یُضِلُّونَکُمْ... .» (۶۹/آل‌عمران)

(۲۳۰)

قرآن مجید در آیه فوق مواضع اهل کتاب و کوشش آن‌ها در اخلال و خراب‌کاری در امر دعوت پیامبر گرامی اسلام را شرح داده و می‌فرماید:

- «گروهی از اهل کتاب دوست دارند شما را گمراه کنند، با این که به حقیقت جز خود را گمراه نمی‌کنند، ولی نمی‌فهمند!

- ای اهل کتاب! چرا به آیات الهی کافر می‌شوید، با این که خودتان آن را مشاهده می‌کنید؟

- ای اهل کتاب! چرا حق را در شکل باطل اظهار می‌کنید، و حق را پنهان می‌دارید، با این که خودتان می‌دانید؟!»

در آیه شریفه، خداوند متعال، «اِضْلال» اهل کتاب را به خود آن‌ها نسبت داده، زیرا اولین فضیلت آدمی میل به «حق» و پیروی آن است، بنابراین وقتی آن‌ها دوست می‌دارند که مردم را از حق به سوی باطل منحرف کنند، این دوست داشتن از

کوشش اهل کتاب برای گمراه کردن مسلمین (۲۳۱)

احوال نفس آن‌هاست، و در عین حال از رذایل و معاصی است. روی این اصل، این دوست داشتن خود یک نوع گمراهی است، که نفهمیده بر نفس خود روا داشته‌اند!

علاوه بر میل باطنی آنان به گمراهی مؤمنین، در خارج هم القاء شبهاتی کرده و می‌خواستند از مؤمنین افرادی را گمراه کنند، در این صورت از لحاظ قرآن و واقعیت، آن‌ها ابتدا خود را گمراه کرده‌اند.

از تصریح قرآن به شهادت اهل کتاب در عبارت: «و خودتان شاهد هستید!» استفاده می‌شود که موضوع انکارشان «نبوت رسول اللّه» بوده است، زیرا تنها علایم و نشانه‌های رسول گرامی اسلام بود که در تورات و انجیل ذکر شده بود و مورد شهادت آنان قرار داشت!

در آیه فوق، خدای‌تعالی عتاب را شامل همه اهل کتاب نموده، در حالی که موضوع

(۲۳۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

نامبرده از کردارهای بعض افراد آنان بوده است، جهتش این است که همگی از نظر اصل و نسل و صفات قلبی مشابه بوده، و افعالی که از بعض آنان صادر شده، مورد رضایت دیگران هم قرار گرفته است! (۱)

۱- المیـــــــــــــزان ج ۶، ص ۱۰۷.

کوشش اهل کتاب برای گمراه کردن مسلمین (۲۳۳)

## ظهور کینه باطنی و پایدار یهود

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انْظُرْنا وَ اسْمَعُوا...!»

(۱۰۴ و ۱۰۵ / بقره)

در تاریخ اسلام، هیچ زمانی نشده که قوم یهود به نحوی از انحاء برخوردی زشت با این دین نشان ندهد، که نشانگر خصومت باطنی، و توطئه‌های رهبران مذهبی آنان نباشد. نمونه‌ای را که قرآن مجید نقل می‌کند نشان می‌دهد که این خصومت‌های تحقیرآمیز و بخل‌های بی‌مزه ناشی از آن بوده که دوست نداشتند کتاب آسمانی به مسلمانان نازل شود...!؟

(۲۳۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر وقت خواستید از پیامبر خود درخواست بکنید که «شمرده‌تر» سخن گوید تا مطالب را بهتر حفظ کنید، کلمه «راعنا» به کار نبرید، چون این تعبیر در اصطلاح یهود نوعی ناسزاست. چون یهودیان با گفتن این عبارت پیامبر خدا را مسخره می‌کنند. شما بگویید: «اُنظرنا» و نیکو گوش فرا دهید! و کافران را عذابی الیم است! نه آن‌ها که از اهل کتاب کافر شدند، و نه مشرکین، هیچ یک دوست ندارند از ناحیه پروردگارتان کتابی برایتان نازل شود، ولی خداوند رحمت خود را به هر کس که بخواهد اختصاص می‌دهد! و خدا صاحب فضلی عظیم است!»

در این آیه نهی شده از گفتن عبارت «راعِنا» و گفتن آن را «کفر» شمرده است. این کلمه در بین یهودیان یک قسم نفرین و فحش بوده و معنایش این بوده که:

«بشنو خدا تو را کَر کند!»

ظهور کینه باطنی و پایدار یهود (۲۳۵)

اتفاقا مسلمانان وقتی کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را درست ملتفت نمی‌شدند، به خاطر این که ایشان گاهی به سرعت صحبت می‌کرد، از ایشان خواهش می‌کردند کمی شمرده‌تر صحبت کند، که آنان متوجه بشوند، و این خواهش خود را با کلمه «راعنا» که عبارتی کوتاه است ادا می‌کردند. معنای این کلمه «مراعت حال ما کن!» است، ولی همان‌طور که گفتیم، این کلمه در بین یهود یک نوع ناسزا بود.

یهودیان از این فرصت که مسلمانان هم می‌گفتند - راعنا، راعنا - استفاده کرده، وقتی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسیدند، می‌گفتند: راعنا! و به ظاهر وانمود می‌کردند که منظورشان رعایت ادب است، ولی منظور واقعی‌شان ناسزا بود.

خدای‌تعالی برای بیان منظور واقعی آن‌ها آیه «مِنَ الَّذینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ...» (۴۶ / نساء) را فرستاد، و چون منظور واقعی یهود روشن شد، در آیه

(۲۳۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

مورد بحث مسلمانان را نهی فرمود از این که دیگر کلمه «راعِنا» را به کار برند. بلکه به جای آن فرمود، چیز دیگری بگویند: مثل «اُنْظُرْنا» یعنی - اندکی مهلت بده!

در آیه بعدی می‌فرماید: علت این که دوست نمی‌دارند کتابی بر شما نازل شود، این است که چون آن‌ها قبلاً اهل کتاب بودند، و دوست نمی‌داشتند کتابی بر مسلمانان نازل شود، چون نازل شدن کتاب بر مسلمانان باعث می‌شد دیگر یهود تنها اهلیت کتاب نداشته باشند، و این اختصاص از بین برود، و دیگران نیز اهلیت و شایستگی آن را به دست آورند.(۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۵۴.

القاء شبهه یهود در احکام اسلام (۲۳۷)

## القاء شبهه یهود در احکام اسلام

«کُـلُّ الطَّعـامِ کـانَ حِـلاًّ لِبَنـی اِسْرآئیـلَ اِلّا... .» (۹۳ تا ۹۵ / آل‌عمران)

یهود عصر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه همواره می‌کوشیدند دست‌آویزی جهت ایجاد شبهه‌در‌دین‌اسلام،بین‌مسلمانان آن‌عصر، پیداکنند و به‌توطئه‌های‌خود علیه‌دعوت الهی پیامبر گرامی اسلام ادامه دهند.

یکی از این دست‌آویزها این بود که: چگونه پیامبر اسلام غذاهای ممنوع در دین موسی را حلال کرده است؟ قرآن مجید بار دیگر حقایق تاریخی دین یهود را متذکر شده و می‌فرماید:



– «همه طعام‌ها برای بنی‌اسرائیل حلال‌بود، مگر آن چه را اسرائیل پیش از نزول تورات، بر نفس خود حرام کرد. ای رسول ما! بگو:

– اگر راست می‌گویید تورات را بیاورید و تلاوت کنید تا معلوم شود کدام یک از ما بر حقیم؟ کسانی که بعد از این حجت بر خدا دروغ بندند به حقیقت ستمکارند! بگو: خدا راست گوید: اکنون از ملت حنیف ابراهیم (یعنی اسلام) پیروی کنید، ابراهیمی که هرگز از مشرکان نبوده است!» (۹۳ تا ۹۵ / آل‌عمران)

باید دانست که یهود اصولاً منکر نسخ احکام شریعت‌ها می‌باشند، و حتی علیرغم این که در تورات حلال بودن بعضی از اغذیه، که یعقوب پیامبر بر نفس خود حرام کرده بود، ذکر شده است، آن را کتمان می‌دارند! و روی همین عقیده خود بین مسلمانان نیز ایجاد شبهه می‌کردند که دین اسلام و پیامبر آن با این که مدعی است دینش همان دین



ابراهیم است، چگونه چیزهایی را که تورات حرام شمرده، محمد در شریعت خود حلال می‌داند؟

(البته، پیش‌داوری یهود در مورد دین ابراهیم علیه‌السلام نیز این بود که ابراهیم به عقیده آن‌ها یهودی بوده و محکوم به احکام تورات بوده است!)

القاء شبهه یهود به شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مستقیما بیان نمی‌شد بلکه آن‌ها هنگام برخورد با مسلمانان و مؤمنین آن عصر به آنان القاء می‌کردند، و به اعتقاد خود نیز (که نسخ را در شریعت جایز نمی‌دانستند،) نسخ حرمت غذاها را به وسیله پیامبر اسلام مسئله شبهه‌ساز قرار داده بودند.

خدای متعال در پاسخ آنان آیات بالا را نازل فرمود و به رسول اکرم خود تعلیم داد که بگوید:



– «تورات خود شما ناطق و گویاست که جمیع طعام قبل از نزول تورات حلال بوده است، اینک کتاب‌های آسمانی‌تان را بیاورید، و اگر راست می‌گویید آن را تلاوت کنید! اگر از آوردن تورات و تلاوت آن امتناع کردند، پس باید اعتراف کنند که بر خدا دروغ بسته‌اند و ستمکارانند! بگو:

– اکنون که آشکار شد من در دعوت خود صادقم پس پیروی از ملت و دینم بکنید، که همان دین حنیف ابراهیم است!» (۹۳ تا ۹۵ / آل‌عمران)

قرآن شریف خاطر نشان می‌سازد که دلیل حرام بودن بعض طعام‌ها به بنی‌اسرائیل، در تورات، صرفا به خاطر ظلمی بوده که آن‌ها مرتکب شده بودند! (۱)

## تبلیغات یهود علیه دستورات مالی اسلام

۱- المیزان ج ۶، ص ۲۴۵.

تبلیغات یهود علیه دستورات مالی اسلام (۲۴۱)

«لَقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذینَ قالُوآ اِنَّ اللّهَ فَقیرٌ وَ نَحْنُ اَغْنِیآءُ... .»

(۱۸۱ / آل‌عمران)

وقتی آیاتی نظیر «مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضا حَسَنا...» (۲۴۵ / بقره) و امثال آن بر پیامبر گرامی خدا نازل می‌شد، و یا وقتی یهود می‌دید که مؤمنین در فقر و فاقه هستند، به طور تعرض‌آمیز می‌گفتند که اگر پروردگار مؤمنان غنی بود به ایشان کمک می‌کرد، و بی‌نیازشان می‌ساخت، پس خدایشان فقیر است، و این ما هستیم که بی‌نیازیم! در آیات اشاره شده خداوند متعال می‌فرماید:

- «خدا شنید گفتار کسانی‌را که می‌گفتند: - خدا نیازمند و ما بی‌نیازیم! به‌زودی گفتار آنان

(۲۴۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

را با کشتاری که به ناحق از انبیاء نمودند، ثبت خواهیم کرد، و گوییم:

- بچشید عذاب سوزان را! بگو که قبل از من پیامبرانی با بیّنه و دلیل و آن‌چه درخواست می‌کردید، آمدند، پس چرا آن‌ها را کشتید، اگر راستگو هستید؟!» (۱۸۱ تا ۱۸۳ / آل‌عمران)

مراد از پیامبران قبل که به دست بنی اسرائیل کشته شدند، امثال زکریا و یحیی هستند، که از انبیاء بنی اسرائیل بودند.

این که خداوند تعالی در این آیه گفتار ناهنجار آنان را همدوش و همراه گناهان دیگرشان، یعنی کشتن انبیاء، ذکر فرموده، از این جهت است که گناه این سخن، از نظر عظمت و بزرگی، هم ردیف گناه دیگرشان که کشتن انبیاء الهی است، می‌باشد! (۱)

۱- المیزان ج ۷، ص ۱۰۴.

تبلیغات یهود علیه دستورات مالی اسلام (۲۴۳)

## عرصه دخالت یهود در روایات

در بحث از روایات راجع به قرآن و اخبار معلوم شده که روایات اسرائیلیه یا به اصطلاح مشهور «اسرائیلیات» که یهود داخل در روایات ما کرده است، و همچنین نظایر آن، غالبا در مسائل اعتقادی است، نه فقهی!

به منظور تشخیص روایات راست از دروغ، دستور صریح یا نزدیک به صریح است که آن‌ها را به قرآن عرضه کنند، تا راست از دروغ و حق از باطل معلوم گردد. معلوم است که اگر در روایات دسیسه و دستبردی شده باشد، تنها در اخبار

(۲۴۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

مربوط به فقه و احکام نیست، بلکه اگر دشمن داعی به دسیسه در اخبار داشته، داعی‌اش در اخبار مربوط به اصول و معارف اعتقادی و قصص انبیاء و امم گذشته، و همچنین در اوصاف مبدأ و معاد قوی‌تر و بیشتر بوده است.(۱)

## نفوذ خرافات یهود در احادیث صدر اسلام

«وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ... .» (۱۰۲ / بقره)

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۱۵۹.

نفوذ خرافات یهود در احادیث صدر اسلام (۲۴۵)

در روایات نقل شده در تاریخ سعید بن جریر و خطیب از نافع، که نافع آن‌ها را مستقیما از «پسر عمر» نقل کرده، نکاتی درباره «هاروت و ماروت» (دو فرشته بابل که خداوند در آیه فوق از آن‌ها یاد کرده است،) و همچنین مطالبی درباره مسخ شدن «زهره»

(دختری به صورت ستاره زهره در آسمان،) آورده شده، که «علامه بزرگوار صاحب المیزان» را وادار کرده بحث تحقیقی مفصلی در این زمینه را به نفوذ خرافات یهود در احادیث صدر اسلام، اختصاص دهد، که ذیلاً خلاصه‌ای از آن را نقل می‌کنیم: ... درباره هاروت و ماروت و ستاره زهره علاوه بر روایت پسر عمر، قریب به این معنا، در بعضی از کتب شیعه نیز از امام باقر علیه‌السلام (بدون ذکر سند) روایت شده است. «سیوطی» هم قریب به این معنا را درباره هاروت و ماروت و زهره، طی نزدیک به بیست و چند حدیث آورده که ناقلان آن تصریح کرده‌اند به این که سند برخی از آن‌ها صحیح

(۲۴۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

است؟! و در آخرسندهای آن‌هاعده‌ای‌ازصحابه ازقبیل ابن‌عباس، ابن‌مسعود، علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام ، ابی درداء، عمر، عایشه، و ابن عمر قرار دارند.

ولی! با همه این احوال، داستان، داستانی است خرافی، که به ملائکه بزرگوار خدا نسبت داده‌اند، ملائکه‌ای که خدای‌تعالی در قرآن کریم تصریح فرموده به قداست ساحت و طهارت وجود آنان از شرک و معصیت، آن هم غلیظ‌ترین شرک و زشت‌ترین معصیت!!! چون در بعضی از روایات نسبت پرستش بت، قتل نفس، زنا، و شرب خمر به آن دو فرشته داده شده است. و به ستاره «زهره» نسبت می‌دهد که زنی زناکار بوده و مسخ شده است!!!

این خود مسخره‌ای خنده‌آور است!!! ستاره زهره، ستاره‌ای است آسمانی که در آفرینش و طلوعش پاک است. خدای‌تعالی در آیه «اَلْجَوارِ الْکُنَّس» (۱۶ / تکویر) به

نفوذ خرافات یهود در احادیث صدر اسلام (۲۴۷)

وجود آن سوگند یاد کرده است. علاوه بر این، علم هیئت جدید هویت این ستاره را کشف کرده، و این که از چند عنصر تشکیل شده، و حتی مساحت و کیفیت و سایر شئون آن چه قدر و چگونه می‌باشد.

پس این قصه، مانند آن چه در روایت مورد بحث آمده، به طوری که گفته‌اند مطابق خرافاتی است که یهود برای «هاروت و ماروت» درست کرده است. و باز شبیه به خرافاتی است که یونانیان قدیم درباره ستارگان ثابت و سیار داشته‌اند.

پس از این‌جا برای هر دانش‌پژوهی ریزبین روشن می‌شود که احادیث از این قبیل که در مطاعن انبیاء و لغزش‌های آن‌ها، وارد شده، از دسیسه‌های یهود خالی نیست!

و این موضوع کشف می‌کند که یهود تا چه پایه و با چه دقتی خود را در میان اصحاب حدیث در صدر اسلام جا زده و تا توانسته با روایات آن‌ها به هر جور

(۲۴۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

که بخواهد بازی کند و خلط و شبهه در آن بیندازد. (البته دیگران نیز یهود را در این خیانت‌ها کمک کرده‌اند!)

پیامبر گرامی خدا برای شناخت حدیث و روایت صحیح از ناصحیح، به عموم مسلمانان، «معیاری» را داده است، که باید با آن معیار و محک کلی، معارفی را که به عنوان کلام آن حضرت، یا کلام یکی از اوصیاء او، روایت می‌شود، بشناسند و بفهمند که آیا از دسیسه‌های دشمن است، و یا به راستی کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینان اوست. و آن این است که:

- «... هر حدیثی را که شنیدید، به کتاب خدا عرضه کنید، اگر موافق با کتاب خدا بود، آن را بپذیرید، و اگر مخالف بود رهایش کنید!»

## زیان‌های وارده به علم و اسلام از اسرائیلیات

زیان‌های وارده به علم و اسلام از اسرائیلیات (۲۴۹)

بعضی از مردم، مخصوصا اهل عصر ما، که فرو رفته در مباحث و علوم مادی و مرعوب از تمدن جدید غربی هستند، در مورد «حدیث و روایت» از آن طرف افتاده‌اند. بدین معنی که روایات جعلی را بهانه قرار داده و به کلی آن چه به نام روایت و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نامیده می‌شود، طرح کرده و زیر سؤال برده‌اند!

در مقابل این‌ها بعضی از «اخباریون» و اصحاب حدیث و حروی مذهبان و دیگران هستند که افراط را از طرف مقابل مرتکب شده‌اند، یعنی نام هر مطلبی که حدیث و روایت باشد، بدون تحقیق و چشم بسته، پذیرفته‌اند!

هر دو طایفه در خطا دست کمی از هم ندارند زیرا:

۱ – اگر کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای معاصرینش، و منقول آن برای ما، که در آن

(۲۵۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

عصر نبوده‌ایم، حجیت نداشته باشد، در امر دین سنگ روی سنگ قرار نمی‌گیرد، و اصولاً اعتمادی به سخنانی که برای انسان نقل می‌شود، و پذیرفتن آن را فطرت انسان توصیه می‌کند، از بین می‌رود!

۲ – اما بهانه‌ای که دسته دوم عنوان کرده‌اند، یعنی مسئله نفوذ دسیسه و جعل در روایات دینی، باید دانست که این امر مختص به مسائل دینی نیست، و تازگی هم ندارد، زیرا اجتماع همواره بر اساس همین منقولات مخلوط از دروغ و راست می‌چرخد. در مسائل اجتماعی، دروغ و جعلیات بیشتر است، چون دست سیاست‌های کلی و شخصی بیشتر با آن‌ها بازی می‌کند!

لذا اخبار و احادیث را با محک خاصی که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به ترتیب مذکور در بالا تعیین فرموده است، باید بسنجیم. و آن هم به وسیله اهل فن و علمای دین؛ زیرا

زیان‌های وارده به علم و اسلام از اسرائیلیات (۲۵۱)

قرآن کتابی است که نه تنها باطل در آن راه نمی‌یابد، بلکه به وسیله قرآن باطل‌هایی که ممکن است اجانب در بین مسلمانان نشر دهند، نیر دفع می‌شود! (۱)

## سابقه مباهله با یهود

«فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْناءَنا وَ اَبْناءَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ...!» (۶۱ / آل‌عمران)

در روایات اسلامی مشاهده می‌شود علاوه بر مباهله پیامبر اسلام با مسیحیان نجران، در مورد عیسی‌بن مریم، و دعوت آنان به اسلام واقعی و خودداری آنان،

۱– المیزان ج ۲، ص ۲۶.

(۲۵۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

دستور مباهله‌ای که در آیه فوق از طرف خدای‌تعالی صادر شده، شامل اقوام غیر مسیحی نیز بوده است.

(در درمنثور به نقل از ابن جریر از علباء بن احمر الیشکری، روایت شده که گفت:)

– چون آیه فوق نازل شد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی به سوی فاطمه و علی فرستاد تا با دو فرزند خویش حسن و حسین حاضر شوند، و یهود را هم طلبید که با آنان مباهله و ملاعنه (لعن) کنند، جوانی از یهودیان به قوم خود گفت:

– وای بر شما آیا دیروز را فراموش کرده‌اید که برادرانتان به صورت‌های میمون و گراز مسخ شدند؟ مبادا که مباهله کنید! یهودیان از مباهله دوری جستند.

روایت فوق مؤید آن است که در آیه مباهله ذکر عبارت «فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ – هر کس در این مورد با تو محاجه کند...» می‌رساند که حکم مباهله برای غیر داستان عیسی بن مریم نیز ثابت است.

سابقه مباهله با یهود (۲۵۳)

بنابراین، قصه‌ای که روایت بالا آن را بیان نمود، داستان دیگری است که بعد از داستان «وفد نجران» و دعوت مسیحیان برای مباهله واقع شده، و یهود هم طبق دستور آیه شریفه به مباهله دعوت شده است.(۱)

## ایرادات بنی اسرائیلی – دشمنی با جبرائیل

«قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ...!» (۹۷ تا ۹۹ / بقره)

۱- المیزان ج ۶، ص ۷۶.

(۲۵۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

قرآن مجید، یکی دیگر از ایرادات بنی اسرائیلی یهود عصر اول اسلام را که بهانه برای عدم گرایش خود به دین اسلام قرار دادند، نقل می‌کند. این دعوی زمانی اتفاق می‌افتد که هیچ بهانه‌ای دیگر برای عدم قبول اسلام از طرف علمای یهود نمانده است، و تنها این‌که نزول قرآن به وسیله «جبرئیل امین» فرشته وحی الهی، را ایراد دانسته‌اند... .

آیه قرآن چنین بیان می‌فرماید:

- «بگو! آن کس که دشمن جبرئیل است، باید بداند که جبرئیل قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده است، نه از پیش خود! قرآن کتابی است که کتب آسمانی قبل از خود را گواهی می‌کند، و برای کسانی که بدان ایمان آورده‌اند هدایت و بشارت است! کسی که دشمن خدا و ملائکه و رسولان خدا، و جبرئیل و میکائیل است، باید بداند که خدا هم دشمن کافران است!

ایرادات بنی اسرائیلی – دشمین با جبرئیل (۲۵۵)

آیاتی که به تو نازل کردیم روشن و صریح است، و کسی جز فاسقان بدان کفر نمی‌ورزند!»

سیاق آیات فوق دلالت دارد بر این که آیه شریفه در پاسخ از سخنی نازل شده که یهود گفته بودند. آن این بود که ایمان نیاوردن خود را بر آن چه به رسول الهی اسلام نازل شده، تعلیل کرده بودند به این که ما با جبرئیل که برای تو وحی می‌آورد، دشمن هستیم!

شاهد بر این که چنین حرفی را یهود زده بودند این است که خدای سبحان درباره قرآن و جبرئیل با هم در این دو آیه سخن گفته است.

پاسخی که خدای‌تعالی در آیات فوق داده، این است که:

۱ – جبرئیل از پیش خود قرآن نمی‌آورد، بلکه به اذن خدا بر قلب تو نازل می‌کند. پس دشمنی یهود با جبرئیل نباید باعث شود که از کلامی که

(۲۵۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

به اذن خدا می‌آورد، اعراض کنند!

۲ – قرآن کتاب‌های بر حق و آسمانی قبل از خودش را تصدیق می‌کند، و معنا ندارد که کسی به کتابی ایمان بیاورد، و به کتابی که آن را تصدیق می‌کند، ایمان نیاورد!

۳ – قرآن مایه هدایت کسانی است که به وی ایمان بیاورند.

۴ – قرآن بشارت است، و چگونه ممکن است شخص عاقل از هدایت چشم پوشیده، و بشارت‌های آن را به خاطر این که دشمن آن را آورده، نادیده بگیرد؟ قرآن کریم با بیان پاسخی به بهانه‌های بنی اسرائیلی یهود عصر اول اسلام، ضمنا پرده از معاریفی والا بر می‌دارد، و کیفیت انجام وظیفه ملائکه وحی را در این آیات و در آیات مانند آن چنین روشن می‌سازد:

- جبرئیل ملکی از ملائکه خداست، جز امتثال اوامر خدا کاری ندارد، مثل میکائیل و سایر

ایرادات بنی اسرائیلی - دشمین با جبرئیل (۲۵۷)

ملائکه که همگی بندگان مکرم خدایند، و خدا را در آن‌چه امر می‌کند، نافرمانی نمی‌کنند، و هر دستوری صادر کند، انجام می‌دهند.

سپس خدای سبحان برخورد پیامبران خود را نیز چنین شرح می‌دهد: - رسولان از ناحیه خود کاره‌ای نیستند، هر چه دارند به وسیله خدا، و از ناحیه اوست، خشم آن‌ها، و دشمنی‌شان، همه به خاطر خداست! پس هر کس با خدا و ملائکه او و پیامبرانش، جبرئیلش و میکائیلش دشمنی کند، خدا دشمن اوست!

پس، همان طور که جبرئیل در نازل کردن قرآن هیچ استقلالی ندارد، و تنها مأموری است مطیع، هم‌چنین در گرفتن وحی و رساندنش به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم استقلالی ندارد، بلکه قلب گرامی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خودش ظرف وحی خداست، نه این که جبرئیل در آن قلب دخل و تصرفی کرده باشد. جبرئیل صرفا مأمور رساندن است! (۱)

(۲۵۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## بهانه‌های یهود در عدم گرایش به اسلام

«قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ...!» (۹۷ تا ۹۹ / بقره)

روایات اسلامی شرح چگونگی تحقیقات روحانیون یهود از واقعیت دین اسلام و تطبیق احوال پیامبر آن با پیشگویی‌های تورات را شرح می‌دهند، و جزئیات نشستی را که در این زمینه در مدینه النبی صورت گرفته، چنین نقل می‌کنند:

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۸.

بهانه‌های یهود در عدم گرایش به اسلام (۲۵۹)

روایت کنند که چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد مدینه شد، ابن صوریا و جماعتی از یهود اهل فدک نزد آن جناب آمدند و پرسیدند:

- ای محمد، خواب تو چگونه است؟ چون درباره خواب پیامبری که در آخر زمان می‌آید چیزی شنیده‌ایم. فرمود:

- دیدگانم به خواب می‌روند، ولی قلبم بیدار است. گفتند:

- درست گفتی ای محمد! حال بگو: فرزند از پدر است یا از مادر؟ فرمود: - استخوان‌ها و اعصاب و رگ‌هایش از مرد است، و اما گوشت و خون و ناخن و مویش از زن است. گفتند:

- این نیز درست گفتی ای محمد! حال بگو بدانیم:

- چه می‌شود که وقتی فرزند شبیه به عموهایش می‌شود ولی به دایی‌هایش شباهت

(۲۶۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

به‌هم می‌رساند و یا وقتی فرزندی‌به‌دائی‌هایش شباهت بهم‌می‌رساند، ولی‌هیچ شباهتی به عموهایش ندارد؟ فرمود:

- از نطفه زن و مرد هر یک بر دیگری غلبه کند، فرزند به خویشان آن طرف شباهت پیدا می‌کند. گفتند:

- ای محمد، این نیز درست گفتی. حال از پروردگارت بگو که چیست؟ (این‌جا خدای سبحان سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ،» را تا به آخر نازل فرمود.)

ابن صوریا گفت: یک سؤال دیگر مانده، اگر جوابم بگویی به تو ایمان می‌آورم و پیروی‌ات می‌کنم. بگو ببینم:

- از میان فرشتگان خدا کدام یک به تو نازل می‌شود و وحی خدا را بر تو می‌خواند؟ فرمود: - جبرئیل!

بهانه‌های یهود در عدم گرایش به اسلام (۲۶۱)

ابن صوریا گفت: این دشمن ماست. چون جبرئیل همواره برای جنگ و شدت و خونریزی نازل می‌شود. میکائیل خوب است، که همواره برای رفع گرفتاری‌ها و آوردن خوشی‌ها نازل می‌شود. اگر فرشته تو میکائیل بود ما به تو ایمان می‌آوردیم! (۱)

(نقل از ابن عباس در مجمع‌البیان)

## رابطه یهود با کفار

«تَری کَثیرا مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذینَ کَفَرُوا... .» (۸۰ و ۸۱/ مائده)

یهود با کفار علیه مسلمانان ایجاد رابطه دوستی کرده بودند: قرآن مجید می‌فرماید:

۱- المیـــــــزان ج ۲، ص ۲۱.

(۲۶۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که دوست می‌دارند کسانی را که کافر شدند، چه بد توشه‌ای است که به دست خود برای خود پیش فرستادند! خود باعث شدند خداوند بر آنان خشم گرفته، و در نتیجه در عذاب جاودانه به سر برند، اینان اگر به خدا و به نبی او و به آن چه به نبی نازل شده، ایمان می‌آوردند، هرگز کفار را دوست نمی‌گرفتند و لکن اکثر آن‌ها فاسقند!»

یهود اگر قدر دین‌خود را می‌شناخت، هرگز ازآن دست برنمی‌داشت و آن را لگدکوب تجاوزات خود نمی‌کرد، و در نتیجه متدینین به دین خود را که همه اهل توحیدند دوست می‌داشتند و از آنان که به کفر گرائیده‌اند بیزاری می‌جستند.

به شهادت حس و وجدان، هر قوم و ملتی دشمنان دین خود را دشمن می‌دارند و اگر قومی دشمنان دین خود را دوست بدارند، معلوم است که از دین خود دست برداشته‌اند، لذا این‌چنین قومی را باید دشمن دین خود شمرد.

رابطه یهود با کفار (۲۶۳)

خداوند تعالی در حق آنان فرموده:

- «کیفر گناهی که از پیش برای آخرت خود فرستاده‌اند، همان ولایت کفار از روی هوای نفس است. و خداوند بر آنان خشم کرده، و در عذاب ابدی معذبشان می‌کند!» (۸۰ / مائده)

اگر اهل کتاب به خدا و نبی او محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و قرآنی که بر او نازل شده ایمان می‌آوردند، و یا به پیغمبر خود و کتابی که به او نازل شده، مثلاً موسی و توراتش ایمان می‌داشتند، هرگز کفار را دوست نمی‌گرفتند، و لکن عده بسیاری از آنان فاسق و سرپیچ از ایمانند! (۱)

دستور اجتناب مسلمین از اختلاط با یهود و نصاری

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۱۳۴.

(۲۶۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری اَوْلِیآءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِیآءُ بَعْضٍ...!» (۵۱ / مائده)

قرآن مجید مسلمانان را به شدت از اختلاط و دوستی یهود و نصاری بر حذر داشته و می‌فرماید:

- «ای مؤمنین! یهود و نصاری را به دوستی مگیرید! بعض آن‌ها دوستان بعض دیگرند، هر که از شما با ایشان دوستی کند، او از ایشان است، خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند، آنان را که در دل‌هایشان مرضی هست، می‌بینی که در دوستی اینان می‌شتابند...!»

خدای‌تعالی در این آیات مؤمنین را از دوستی و آمیزش روحی با یهود و نصاری

دستور اجتناب مسلمین از اختلاط با یهود و نصاری (۲۶۵)

برحذر داشته و آنان را شدیدا تهدید نموده است. این نهی به خاطر جذب روحی و ارتباط جان‌ها، که باعث تأثیر و تأثر و همرنگی اخلاقی است، می‌باشد.

خدای‌تعالی به طور اخبار غیبی و پیشگویی قرآنی اشاره‌ای به عاقبت این دوستی، یعنی منهدم شدن اساس روش دینی، کرده و گوشزد نموده، که خداوندتعالی به زودی عده‌ای را بر می‌انگیزد تا قیام به امر دین کرده، و اساس دین را به بنای اصلی آن بر گردانند!

مفهوم «ولایت» یک نوع نزدیک شدن به چیزی است به طوری که موانع و پرده‌های میان آن دو در جهتی که باعث نزدیکی است، برداشته شود.

اگر نزدیکی در کمک و یاری است، «ولیّ» آن کسی خواهد بود که هیچ مانع و رادعی او را از یاری کسی که به او نزدیک شده، باز ندارد، و اگر در جهت انس معاشرتی

(۲۶۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

و محبت، که همان جذب شدن روحی است، باشد، «ولیّ» آن محبوبی خواهد بود که انسان نتواند در برابر اراده و خواسته او خود را نگه دارد.

و اگر نزدیکی در جهت نسبت است. «ولیّ» آن کسی خواهد بود که مثلاً ارث می‌برد و چیزی مانع ارث بردن او نباشد.

و اگر نزدیکی در جهت اطاعت و فرمانبرداری است، «ولیّ» آن کسی خواهد بود که به هر چه بخواهد و اراده کند، دستور دهد و حکم نماید!

خدای‌تعالی در آیه فوق، که دستور می‌دهد یهود و نصاری را اولیاء خود نگیرید، هیچ‌گونه قیدی برای ولایت ذکر نمی‌کند، و دستور مطلق است.

و از آیه بعدی بیشتر مشخص می‌شود که منظور از «ولایت» در آیه نوعی دوستی و نزدیکی منافقانه است.

دستور اجتناب مسلمین از اختلاط با یهود و نصاری (۲۶۷)

خداوند سبحان می‌فرماید: کسی که کتاب صحیح و دین حق را مسخره کند و بازیچه گیرد، بیشتر لازم است که از او پرهیز شود و از معاشرت و دوستی و اختلاط با او اجتناب شود! قرآن شریف می‌فرماید:

- «بعض آن‌ها دوستان بعض دیگرند!» (۵۱ / مائده)

منظور از این ولایت، ولایت محبت است، که مستلزم نزدیکی جان‌های ایشان و جذب روح‌هایشان است، و باعث اجتماع عقایدشان بر پیروی هوی و سرکشی از حق و پذیرش آن، و اتحادشان بر خاموش کردن نور خدا، و یاری و کمک کردنشان یکدیگر را در برابر پیامبر گرامی اسلام و مسلمین، می‌باشد، به طوری که همه‌شان چون یک روح و دارای یک ملیت هستند.

البته واقعا وحدت ملی ندارند ولی این مطلب آنان را به طرف اتفاق و وحدت سوق

(۲۶۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

داده و همه را در برابر مسلمانان چون یک دست واحد می‌کند.

دو طایفه - یهود و نصاری - با همه فاصله‌ها و دشمنی‌های سختشان، در مقابل اسلام یکی می‌شوند، و بعضی بعض دیگر را کمک می‌کنند و با هم متحد می‌شوند: یهود نصاری را دوست می‌گیرد و نصاری یهود را، و بعض یهود بعض دیگر یهود را، و بعض نصاری بعض دیگر از نصاری را، که قبلاً با هم دشمن بودند.

اگر هدف شما این است که با کمک عده‌ای از دوستان یهود و نصاری به هدف خود برسید و بر بعض دیگر از آنان غالب

شویـد، به ایـن هدف نمی‌رسیـد، زیرا بعض آن‌ها دوستان بعض دیگرند و شما را بر خودشان ترجیح و غلبـه نمی‌دهند.

هر که از شـما ایشـان را دوست بگیرد او هم بعض آنـان خواهـد بود، گرچه در ظـاهر از مؤمنیـن باشـد. کمترین چیزی که از این به دست می‌آید این است که اینان به راه هدایتی

دستور اجتناب مسلمین از اختلاط با یهود و نصاری (۲۶۹)

که همان ایمـان است، نمی‌رونـد، بلکه به راهـی می‌روند که یهـود و نصـاری انتخاب کرده‌اند و همه جا به دنبـال آنان هستنـد. و خداوند متعال بدین جهت الحاق آن‌هارا به یهود و نصاری بـا این جمله علت آورده که:

- «اِنَّ اللّـهَ لا یَـهْـدِی الْـقَـوْمَ الظّـالِمیـنَ!

- خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند!» (۵۱ / مائده) (۱)

## دلیل نهی مسلمین از آمیزش با اهل کتاب

«یـآ اَیُّهَـا الَّذینَ امَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُوا وَ لَعِبا... اَوْلِیآءَ... .»

۱- المیـزان ج ۱۰، ص ۲۵۲.

(۲۷۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

(۵۷ تا ۶۶ / مـائده)

قـرآن مجید با این آیات ماهیـت آن عده از اهل کتـاب و کفار را کـه با تحقیر دین اسـلام، صفـات زشـت و پلید خود را نشـان می‌دهند، به مسلمانـان می‌شناسانـد و از دوستی آن‌ها، که باعث القای روحیه آن‌ها در مسلمانان می‌شـود، نهـی می‌فرمایـد:

- «ای کسانی که ایمـان آورده‌ایـد! کفـار و اهـل کتـابی را که دین شـما را به سـخریه گرفته و بازیچه‌اش می‌پندارنـد، به‌دوسـتی خود مگیرید و از خدا بپرهیزید، اگر مردمی باایمانید!

اینان وقتی شما اذان‌می گویید آن‌را وسیله‌تفریح‌خود گرفته و بازیچه‌اش می‌پندارند و این برای این‌است که مردمی بی‌خبرند!

- بگو! ای اهـل کتـاب! آیا ما را در این عمل، که به خـدا و آن‌چه از طرف خـدا به ما و

دلیل نهی مسلمین از آمیزش با اهل کتاب (۲۷۱)

به مـردم قبل از ما نـازل شده و ایمـان آورده‌ایـم، سرزنش و عیب‌جویی می‌کنیـد؟ و آیا جز ایـن اسـت که بیشترتـان فاسقیـد؟!

- بگو! حالا ـ که این کارهـا در نظر شـما بـد است می‌خواهیـد از کسـانی خبرتان دهیم که از جهت سـرانجام و پاداش خیلی بـدتر از صاحبـان این عمل باشـند؟ آنان که خداونـد به صورت میمون‌ها و خوک‌ها مسـخشان کرده است! همان کسان که پرسـتش طاغوت کردند! آری اگر ما از در مماشات مؤمنین را هم بـد فرض کنیم، بـاری ایشـان بـدتر و از راه حق منحرف‌ترند!

- وقتی نزد شـما می‌آینـد می‌گویند ما ایمان‌آورده‌ایم و حال آن‌که آمدنشان به خدمت تو، با کفر، و رفتنشان هم با کفر بوده‌است و خدا داناتر است به نفاقی که دارند و آن را کتمان می‌کنند!

- بسـیاری از آن‌هـا را می‌بینی که علاـوه بر نفـاق درونی‌شـان در گناه و دشـمنی و در رشوه‌خواری از یکـدیگر سـبقت مـی‌گیـرنـد، راستی چه اعمال بدی است که مرتکب می‌شوند؟

(۲۷۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

- چـرا علمای یهود و نصـاری ملت خود را از گفتـارهای گنـاه (تحریـف کتاب و گفتـار غیرحق) و رشـوه‌خواری بازنمی‌دارند؟

- راستی چه رفتار بدی است که می‌کنند!» (۱)

۱- المیـزان ج ۱۱، ص ۴۵.

دلیل نهی مسلمین از آمیزش با اهل کتاب (۲۷۳)

(۲۷۴)

## فصل ششم :مباهله با مسیحیان صدر اسلام

### بن‌بست مباحثات و آغاز مباهله

«فَقُلْ تَعالَـوْا نَدْعُ اَبْناءَنـا وَ اَبْناءَکُمْ وَ... ثُمَّ نَبْتَهِلْ...!» (۶۱ تا ۶۳ / آل‌عمران)

قرآن شریف در آیات سوره آل عمران پس از شرح زندگی و نحوه تولد حضرت مسیح علیه‌السلام تعلیمات خاصی را به پیامبر اکرم خود حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله جهت

(۲۷۵)

مباحثه با مسیحیان عصر خود ارائه داده است.

تـاریـخ این مـذاکرات و مباحثـات به سـنه شـشم هجری یا قبل از آن تاریـخ می‌رسـد. در این تاریـخ گروهی از بزرگان مسـیحیـان ساکن عربستـان از سرزمین وفد نجران به مدینـه آمـده بودنـد تا با پیامبـر اسلام درباره دعـوی و دعوتـش مباحثـه کنند.

در تاریخ اسـلام، این ماجرا به دلیل کشیده شدن نتیجه مباحثات به بن‌بست، و توافق طرفیـن برای احراز حقانیت خود از طریق دعا و نفرین، به «مباهله» مشهور شده است.

### مفهوم مباهله و هدف مسیحیان

«مباهله» در اصل به معنی «لعنت» بوده و سپس در دعا و مسئلتی که با اصرار

(۲۷۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

توأم باشد استعمال شده است. در آیه فوق عبارت «فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبین،» اشاره به قطعی بودن دعا و مردود نشدن آن دارد، چون تفکیک حق از باطل از آن طریـق روشن می‌شـود.

مراد از قرار دادن «لعنت خـدا» بر تمامی کاذب‌ها، کاذبینی است که در دو طرف محاجه قرار گرفته‌انـد. یک طرف پیغمبر اکرم خدا با اهل بیتش، و طرف دیگر مسیحیانی که برای احتجاج آمده بودند.

هـدف از آمـدن نصارای نجران به مدینه برای مبارزه با رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله و احتجاج با آن حضـرت درباره عیسـی بن مریم علیه‌السـلام بود. چون ادعای این که عیسـی بنده و فرسـتاده خداست قیـام به شـخص حضرتش داشت، و وابسته بـه وحیی بود که او ادعا می کرد.

البته، هدف اصلی آن‌ها منکوب کردن شخص پیامبر اکرم بود زیرا فقط به این دلیل

مفهوم مباهله و هدف مسیحیان (۲۷۷)

نیامده بودند که پیامبر اسلام اعتقاد به بندگی عیسی مسیح را اعلام می کرد، بلکه جهت اصلی آمدنشان موضوع دعوت نمودن پیامبر اسـلام آنـان را به عقیـده توحیـدی خـود بـود، که بر طبـق وحی الهـی آنـان را دعـوت مـی‌نمـود. چـون رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود:

- خدایی جز خدای یکتا نیست! و عیسی یکی از بندگان و فرستادگان اوست!

ولی مسیحیان ادعا داشتند: عیسی خود خداست، یا او پسر خداست، و یا این که خدا سـومین از سـه نفـر (اقـانیم ثـلاثه) است.

## کیفیت انجام مباهله

در کیفیت انجام مباهله، در تفسیر عیاشی، از امام صادق علیه‌السلام به نقل از جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، نقل شده که فرمود:

(۲۷۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«دو نفر از علمای مسیحیان نجران به مدینه آمدند و با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله راجع به عیسی گفتگو کردند. خدای‌تعالی آیه:

- «مثل عیسی نزد خدا مانند مثل آدم است!» (۵۹ / آل‌عمران) را نازل فرمود.

پس حضرت به منزل تشریف برد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیه‌السلام را همراه خود بیرون آورد، در حالی که دستش را با انگشتان باز شده به سوی آسمان بلند کرده بود، و عالم نصرانی را با همراهانشان به مباهله طلبید...!» حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:

«پدرم طرز مباهله را چنین شرح داد که: (دو طرف انگشتانشان را داخل انگشتان یکدیگر نموده و کف دست را به سوی آسمان بلند کرده و نفرین می‌کنند.)

آن دو مسیحی چون رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدان حال مشاهده کردند، یکی دیگری را گفت:

- سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد ما هلاک خواهیم شد، و اگر نباشد قومش

کیفیت انجام مباهله (۲۷۹)

ما را کفایت کند! پس از مباهله خودداری کردند و منصرف شدند.»

## تعلیم نحوه مباهله در قرآن

خدای متعال در آیات زیر به پیامبر گرامی خود چنین دستور می‌دهد:

- «پس هر کس درباره عیسی (بعد از آن‌که به واسطه وحی به احوال او آگاهی یافتی،) با تو مجادله کند، بگو:

- بیایید، ما و شما، با فرزندان و زنان خود مباهله کنیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین نماییم،) تا لعن و عذاب خدا را بر هر طرف که دروغگو باشد، وارد سازیم! این داستان، به حقیقت، سخن حق است و جز آن‌خدای یکتا، خدایی نیست! خداست‌که بر همه کارها توانا و به

(۲۸۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

همه حقایق داناست، اگر روی برگرداندند، پس خدا به بدکاران داناست!» (۶۱ تا ۶۳ / مائده)

این بیان، علاوه بر این که، وحی و کلام الهی است، دارای برهان و دلیل علمی روشن نیز می‌باشد، و آن مثال تولد عیسی و آدم است.

یعنی چنانکه طرف مباحثه، هر چند در وحی آسمانی بودن آن تردید کند، از جهت برهان علمی بودنش نمی‌تواند تردیدی بکند.

## لجاجت مسیحیان در قبول حق

قرآن شریف با پیش‌گویی لجاجت مسیحیان و رسوایی حاصله از امر مباهله برای آنان، آیات این فصل را چنین به پایان می‌برد:

لجاجت مسیحیان در قبول حق (۲۸۱)

- «آن چه ما از قصص عیسی شرح دادیم همان حق است (نه آن چه نصاری درباره آن ادعا می‌کنند.) اگر روی گرداندند، پس خدا داناست بر کار «مفسدین»!» (۶۲ و ۶۳ / آل‌عمران)

چون غرض از انجام «مباهله و محاجه» اظهار حق است، بنابراین کسی که تن به آن می‌دهد، می‌داند که خدای سبحان ولی حق است، و راضی به از بین رفتن او نخواهد شد، و عاقلانه نیست که از آن روی بگرداند، ولی اگر مردمی از آن روی گرداندند و حاضر به ظهور حق نشدند، معلوم می‌شود که مردمی لجوجند و طالب روشن شدن حق نیستند!

- «پس ای پیامبر! اگر نصاری از مباهله روی بگردانند، برای آن است که اهل فسادند، و خواهان حیات ارزنده نیستند!» (۶۳ / آل‌عمران)

آخرین آیه نازل شده در این مطلب روشن می‌سازد که صفت «فسادانگیزی» در نفوس مسیحیان طرف مباهله رسوخ پیدا کرده، و در قلب آنان ریشه دوانده بود.

(۲۸۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

این نشانه آن است که در آینده نزدیک به مباهله پشت خواهند کرد و به‌واسطه آن صفت روی گردان می‌شوند.

اتفاقا همچنان شد، و عمل آن‌ها گفتار خداوندی را در آیه فوق تصدیق کرد!

## تفصیل مباحثه و مباهله با مسیحیان

تفصیل این قسمت از تاریخ را از تفسیر قمی با بیان حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کنیم:

«... چون نصارای نجران که بزرگشان «اهتم و عاقب و سید» بود به جانب

تفصیل مباحثه و مباهله با مسیحیان (۲۸۳)

رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله آمدند، وقت‌نمازشان رسید و به‌عادت خود مشغول ناقوس زدن شدند و به نماز ایستادند. اصحاب به‌حضرت گفتند:

- آیا روا باشد که اینان در مسجد تو چنین کنند؟ فرمود:

- آن‌ها را واگذارید! چون از نماز فارغ شدند متوجه رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله شدند و گفتند:

- به چه‌دعوت می‌کنی؟ حضرت فرمود:

- به شهادت لا اله الا اللّه، و این که من رسول اویم! و عیسی بنده مخلوقی است که غذا می‌خورد و می‌آشامید، و هم از او حدث صادر می‌شد! گفتند:

- اگر چنین است، پس پدر او کیست؟ وحی بر پیغمبر نازل شد و دستور رسید که بگوید:

- درباره آدم چه می‌گویید؟ آیا آدم بنده و مخلوق بود یا نه؟ گفتند: آری! فرمود:

(۲۸۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

- پدر او کیست؟

در این موقع بزرگان مسیحی مات و مبهوت شدند و پاسخی نتوانستند بدهند. پس خدای‌تعالی آیات مباهله سوره آل عمران را نازل فرمود. سپس رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله فرمود:

- با من مباهله کنید! اگر من راستگو بودم لعنت الهی بر شما نازل شود، و اگر کاذب بودم لعنت الهی مرا فرا گیرد! گفتند:

- به انصاف سخن گفتی!

برای مباهله وعده نهادند و به سوی خانه‌هایشان رفتند. چون به منزل‌های خود رسیدند، رؤسای آنان «سید و عاقب و اهتم» گفتند:

اگر محمـد با قوم خود برای مباهله آمـد با او مباهله می‌کنیم، ولی اگر تنها با اهل بیتش آمد با او مباهله نمی‌کنیم، زیرا اهل بیتش را به چنان خطری عظیمی نخواهد انداخت، مگر این که صادق باشد.

تفصیل مباحثه و مباهله با مسیحیان (۲۸۵)

صبـح که شـد، موقع قرار رسیـد، دیدنـد محمـد صلی‌الله‌علیه‌وآله در حـالی که همراه او یـک مرد و یـک زن و دو پسـر اسـت، مـی‌آیـد، پـرسیدنـد: این‌ها کیـاننـد؟ گـفتنـد:

– آن مـرد پسر عم و وصـی و دامادش علی بن ابیطالب است، و آن زن دخترش فاطمه، و آن دو کودک حسـن و حسـین فرزنـدان دخترش فاطمه می‌باشند.

داستـان را چنـان دیدنـد همگـی متفـرق شـدنـد و از مباهلـه رو گرداندنـد و به رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله عـرضه داشتنـد: ما را از مباهله معـاف دار که ما تو را راضی می‌کنیم!

پس حضـرت با آنان به دادن جزیـه (مـالیات) مصـالحه فـرمود...!» (۱)

## نقش خانواده پیغمبر در مبـاهله

۱– المیـــــــــــزان ج ۶، ص ۵۸.

(۲۸۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«فَقُـلْ تَعالَوْا نَـدْعُ اَبْناءَنـا وَ اَبْناءَکُـمْ وَ... ثُمَّ نَبْتَهِـلْ...!» (۶۱ / آل عمران)

قرآن شریف در آیه فوق به طور صریح دعوت و مباهله را به فرزندان و زنان طـرفین نیز مـربوط ساخته است:

– «بیاییـد! تا فرزندان و زنـان و نفس‌های خود را بخوانیم، و سپس در حق یکدیگر نفریـن نمـاییـم، تـا لعـن و عـذاب خـدا را بر هـر طرف که دروغگـو بـاشـد وارد سازیـم!»

پر واضـح است که موضوع مبـاهله، گرچه به ظاهر ماننـد احتجاجی است که بین رسول اکرم صـلی‌الله‌علیه‌وآله ومردان نصاری واقع شـده، لکـن فرزنـدان و زنـان را هـم در «دعـوت» وارد سـاخته اسـت، تـا دلالـت بیشـتری بر صـدق شـخص «داعی» یعنی رسـول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و

نقش خانواده پیغمبر در مباهله (۲۸۷)

اطمینانش به دعوت خویش نماید.

رسول اکرم خدا برای مباهله با نصاری جز «علی و فاطمه و حسن و حسین» علیهم‌السلام کسی دیگری را حاضر نفرمود.

ایـن مطلـب مورد اتفـاق تمام مفسریـن و اهـل حدیـث و تاریخ‌نویسـان اسـت.

یعنی برای مباهله تنها به خود و علی که مصداق «اَنْفُسَنا» بودند، و به حسن و حسین که مصداق «اَبْنائَنا» محسوب می‌شدند، و به فاطمه علیهاالسلام که مصداق «نِسائَنا» بود، اکتفـا فرمـود، و امتثـال امر الهـی را هم بـدان وسیلـه انجام داد.

کسـانی که بـا رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله برای مبـاهله همراه شدنـد، یعنی علی و فـاطمه و حسن و حسـین عملاًـ همگی در موضوع «دعوی» و هم‌چنین در موضوع «دعوت» شرکت داشتند، و این خود بزرگترین منقبت اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد.

(۲۸۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

چون پیـامبر اسـلام، از بین تمـام مردان و زنـان و فرزنـدان «امت» علی و فاطمه و حسـنین را مخصوص به اسم «اَنْفُسْ، و نِساء و اَبْناء» فرموده است.

منظور رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از آوردن «علی و فاطمه و حسنین» جنبه نمونه‌ای نداشته است.

حضـرتش در مقـام امتثـال امر الهی جز یـک مرد و یک زن و دو فرزنـد نیاورد، معلوم می‌شود که در این مقام برای امتثال امر، کس دیگری را پیدا نکرد، تـا بـا آوردن آن‌هـا امر را عملی سـازد، زیرا مؤمنین بـه لحـاظ مجرد ایمـان خـود در موضـوع مبـاهله نصـیبی نداشـته‌اند، و در واقع نصاری نیز با آنان طرف حساب نبوده‌اند، چون طرف محاجه و مباهله شخص رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. در واقع، نبایستی کسی جز خود او متعرض موضوع مباهله گردد، و نباید کسی دیگری را در

نقش خانواده پیغمبر در مباهله (۲۸۹)

معرض بلایی قرار دهد که در صورت کذب بودن ادعایش دامنگیر می‌شد!

لکن از این که رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله آن عده مشـخص را همراه خود برد، روشن می‌شود که «دعوی» چنان که به آن حضرت قیام داشت، به آن عده نیز قائم بوده است!

یعنی، تنها آن یک مرد و یک زن و دو فرزنـد بودنـد که مصـداق آیه شـریفه «اَنْفُسَـنا وَ نِسائَنا وَ اَبْنائَنا» بـودنـد و کس دیگری وجود نداشت! (۱)

## نفرات و مشخصات مسیحیان طرف مباهله

۱- المیزان ج ۶، ص ۵۸.

(۲۹۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

رسولانی که از طرف نصارای نجران به مدینه آمده بودند، شصت نفر می‌شدند که آن‌ها را «وفد نجـران» می گفتنـد. چهـارده نفـر از آنـان از اشـراف نجران بودند.

سه نفر از این چهارده نفر، کسانی بودند که مرجع اصلی کارهایشان بودند:

۱ – «عاقب» که نامش عبدالمسیح و سمت امیری قوم را داشت، صاحب مشورت آنان محسوب می‌شد، به‌طوری که از رأیش تخطی نمی کردند.

۲ – «سید» که اسمش «ایهم» و معتمد اصلی و پناهگاه و فریادرس آنان شمرده می‌شد، و هم‌چنین «صاحب رحل» یعنی مسئول رخت و اسباب و وسایل سفری آنان بود.

۳ – «ابوحارثه بن علقمه» که «اسـقف» و پیشوای بزرگ دینی آنان حساب می‌شـد. او در بین نصاری به قدری مقام داشت که ملوک و پادشاهان روم به خاطر علم

نفرات و مشخصات مسیحیان طرف مباهله (۲۹۱)

و دانشش ثروت هنگفتی به او داده بودند و کلیساهای متعددی به نام او ساخته بودند. او تمام کتب دینی آنان را از حفظ داشت.

این عـده شـصت نفری در هیأت مردان «بلحرث بن کعب» وارد مـدینه شـده و داخل مسـجد پیغمبر شدند، و آن وقتی بود که پیغمبر اسلام نماز عصرش را با مسلمانان در مسجـد انجـام داده بود.

این رسولان به قدری ظاهر شوکت‌آمیزی داشـتند و جامه‌های دیبا و هم‌چنین حله‌های قیمتی پوشـیده بودند که بعضی از اصحاب که در آن موقع آن‌ها را دیده بودند، گفتند: ما رسولانی به زیبایی آنان ندیده بودیم!

هنگـامی که واردمسـجد شدنـد، وقت نماز مـذهبی‌شان رسـید به عادت خود ناقوس زده و به‌نماز ایسـتادند. اصـحاب‌پیغمبر خواسـتند ممانعت‌کنند و نگذارند آن‌ها نماز بخوانند،

(۲۹۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

حضرت فرمود به آن‌ها کاری نداشته باشید. آن‌ها مشغول نماز شدند و مشرق را قبله خودقراردادند و نمازشان‌را خواندند. پس‌ازنماز

«سید و عاقب» متوجه رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله شدند و با آن حضرت آغاز سخن کردند. حضرت به آن دو فرمود:

- اسلام اختیار کنید و در پیشگاه الهی تسلیم شوید! آن دو اظهار داشتند:

- ما پیش از تو اسلام اختیار کرده و مسلمان شده‌ایم! (کنایه از آن که دین ما که دین نصرانی است همانا اسلام واقعی می‌باشد.) حضرت فرمود:

- شما چگونه مسلمانید با این‌که کارهایتان خود شاهد عدم تسلیم به حضرت ربوبی است؟ - زیرا اولاً برای خدا فرزند قائل شده‌اید و عیسی را پسر خدا می‌دانید

- دیگر آن که عبادت صلیب می‌کنید و گوشت خوك می‌خورید، با این‌که تمام این‌ها مخالف با ادعای شماست؟

نفرات و مشخصات مسیحیان طرف مباهله (۲۹۳)

سخنان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به این‌جا که رسید همگی آنان در مقام اعتراض بر آمدند و گفتند: - اگر عیسی پسر خدا نیست پس پدرش که بوده است؟ حضرت فرمود:

- آیا شما قبول دارید که هر پسری باید شباهت با پدر خود داشته باشد؟ عرضه داشتند: - آری! فرمود:

- آیا این‌طور نیست که خدای ما قیم به هر چیزی بوده و حفظ و روزی موجودات با اوست؟ گفتند: - چرا همین‌طوراست؟ فرمود:

- آیا عیسی از این اوصاف مذکور چیزی داشته؟ عرضه داشتند: نه! فرمود:

- آیا می‌دانید هیچ چیز از موجودات آسمان و زمین بر خدا مخفی و پوشیده نبوده و خداوند به همه آن‌ها عالم و داناست؟ گفتند: چرا! فرمود:

- آیا می‌دانید که خدای ما همان است که عیسی را در شکم مادرش همان طور که

(۲۹۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

می‌خواست صورتگری کرده، و آن خدایی است که نه می‌خورد، و نه می‌آشامد، و نه محل صدور حدث است؟ گفتند:

- همین‌طور است! فرمود:

- آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند اطفال دیگر در شکم حمل کرده و بعد مانند مادرهای دیگر او را زاییده است؟ و عیسی پس از ولادت چون اطفال دیگر تغذی کرده و خوردن و آشامیدن داشته و از او حدث واقع می‌شد؟ گفتند: چنین بود! فرمود:

- پس چگونه او پسر خداست، با این‌که هیچ‌گونه شباهتی به پدرش ندارد؟ سخن که به این‌جا رسید همگی ساکت شدند، و جوابی نتوانستند بگویند... (۱)

(نقل از کلبی، و محمدبن اسحق، و ربع‌بن انس، در مجمع‌البیان)

۱- المیزان ج ۵، ص ۲۴. روایات اسلامی

نفرات و مشخصات مسیحیان طرف مباهله (۲۹۵)

## فصل هفتم:تاریخ تفکر اسلامی

### حرکت فکری در تاریخ اسلام

در قرآن مجید بیش از سیصد آیه هست که مردم را به «تفکر و تذکر و تعقل» دعوت کرده است. قرآن به پیامبر گرامی خدا چگونگی به کار بردن استدلال‌هایی را یاد می‌دهد که برای اثبات حقی و یا از بین بردن باطلی به کار می‌رود.

خدای متعال در قرآن، و حتی در یک آیه نیز بندگان خود را امر نفرموده که نفهمیده

(۲۹۶)

به قرآن و یا به هر چیزی که از جانب اوست، ایمان آورند، و یا راهی را کورانه بپیمایند! حتی قوانین و احکامی که برای بندگان خود وضع کرده و عقل بشری به تفصیل ملاک‌های آن‌ها را درک نمی‌کند، و نیز به چیزهایی که در مجرای احتیاجات قرار دارد، علت آورده است.

این ادراک عقلی، یعنی راه فکر صحیح که قرآن بدان حواله می‌دهد، و آن‌چه از حق و خیر و نفع که امر می‌کند، و باطل و شر و ضرری که نهی می‌کند، همه را بر آن مبتنی می‌سازد، همان است که ما به عنوان «خلقت و فطرت» می‌شناسیم که تغییر و تبدیل نداشته، و حتی دو نفر در آن نزاع و اختلاف ندارند!

آیات آسمانی زیر نشانگر این حقیقتند:

- «آیا دانایان با نادانان یکسانند؟» (۹ / زمر)

حرکت فکری در تاریخ اسلام (۲۹۷)

- «آیا کسی که مرده بود و ما زنده‌اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، مانند کسی است که مثلش در تاریکی‌ها بوده، از آن بیرون نمی‌شود؟» (۱۲۲ / انعام)

- «همانا این قرآن به آن‌چه صواب‌تر است، هدایت می‌کند!» (۹ / اسری)

- «خداوند، اهل ایمان از شما را و کسانی را که دانایی داده شده‌اند، درجاتی بالا می‌برد.» (۱۱/مجادله)

در این بحث، به طور اجمال نظری به تاریخ تفکر اسلامی، و راهی را که ملت مسلمان، با همه اختلافات قومی و مذهبی، رفته‌اند، می‌اندازیم؛ و کاری به حقانیت و یا فساد خود این مذاهب نداریم، فقط حوادثی را که بر «منطق قرآن» گذشته، متعرض می‌شویم، و آن را حاکم در موافقت و مخالفت قرار می‌دهیم:

(۲۹۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## منطق قرآن

قرآن کریم با منطق خود درباره روشی که برای تمام شئون زندگی انسانی تجویز نموده، سخن می‌گوید، و در این‌باره هیچ‌گونه قید و شرطی نیاورده، و تمام جوانب زندگی انسانی را مورد «قانون» قرار داده است.

بشر، به صورت فردی یا اجتماعی، دارای هر شکل و نژاد و حال و مکان و زمان، از حکم قرآن بیرون نیست، و قرآن در تمام جهات زندگیش از «اعتقادات» و «اخلاق» و «کار» مداخله می‌کند.

بنابراین، قرآن با تمام «علوم» و «صنایع» و آن چه که به جوانب زندگی انسانی

منطق قرآن (۲۹۹)

مربوط است، اصطکاک دارد.

از آیاتی که به «تفکر، تذکر و تعقل» دعوت می‌کند، معلوم است که قرآن به طور جدی مردم را به طرف «دانش» و «ترک جهل» دعوت می‌کند تا درباره «هر چیز» یعنی تمام آن‌چه که مربوط به آسمان‌ها و زمین و گیاه و حیوان و انسان در جهان ما و جهان ملائکه و شیطان‌ها و لوح و قلم و... می‌باشد، تفکر کنند، و از این راه خدا را بشناسند. و هم‌چنین چیزهایی را بدانند که به نحوی به «سعادت زندگی اجتماعی انسانی» از اخلاقیات و ادیان و حقوق و احکام اجتماع، ارتباط دارند.

قرآن راه تفکر فطری را، که خود فطرت هم به ناچار ما را به طرف آن می‌برد، تصدیق می‌کند!

قرآن شریف، «برهان و جدل و موعظه» - صناعت منطقی - را به کار می‌برد، و

(۳۰۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

مردم را نیز بـدان دعوت می کنـد. در واقعیاتی که از حـدود کار و عمل بیرون است، از مردم می‌خواهد برهان به کار برند، و در غیر آن، مسلمات و قضایایی که چون گفتار بزرگان موجب عبرت گرفتن است، استعمال نمایند.

از طرفی قرآن، در بیان مقاصد خود، روش پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله را معتبر دانسته، و بر مردم لازم کرده که به آن حضـرت اقتداء و تأسی نمایند. مردم نیز چون شاگردی روش علـمـی پیامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله را تـقـلیـد مـی‌نمـودنـد.

## آغاز حرکات فکری در مدینهٔ النبی

آغاز حرکات فکری در مدینهٔ النبی (۳۰۱)

مردم در زمان رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله (منظور زمانی است که آن حضرت در مدینه بودند) با تعلیم اسلامی آشنا شده بودند. از این نظر خیلی به حال انسان‌های اولیه که مـی‌خـواستـنـد علـوم و صنـاعـات را فـرا گیـرند، شبـاهت داشتند.

آن‌ها با کمال علاقه‌ای که به تحصـیل و نوشـتن داشـتند، به طور ساده و غیرفنی، مشغول بحث‌های علمی شدند، و در مرحله نخست، به حفظ و قرائت قرآن و احادیث پیامبر و نقل‌آن‌ها - بدون این‌که نوشتن‌در کار باشد - همت گماشتند.

انـدکی مبـاحث کلاـمی در میان خود داشـتند، و مناظره‌هایی هم با برخی از ارباب ملل اجنبی، خصوصا یهود نصاری - که قبایلی از آن‌ها در جزیره‌العرب و حبشه و شـام بودنـد - به عمل می‌آوردند. آغـاز «علم کلام» از همین جا پایه‌گذاری می‌شود.

البته آن‌ها بـه روایت اشعـار هم کـه یک روش عربی و قومی آن‌ها بود، اشتغال

(۳۰۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

داشـتند، ولی اسـلام به آن اهمیت نـداده است. نه قرآن، شـعر و شـعرا را حتی بـا کلمه‌ای مـدح نمـوده، و نـه احـادیث پیـامبر در آن بـاره سفـارشی کرده است!

## تأثیر فتوحات دوره خلفا در حرکات فکری

زمانی که رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله رحلت فرمود جریان خلافت آن حضـرت بدانجا کشید که همه می‌دانند و اختلاف در این‌باره هم دردی به دردهای موجود افزود.

قرآن در زمان خلیفه اول، پس از جنگ «یمامه» و شهادت عده‌ای از حافظین قرآن جمع‌آوری شد.

در زمان خلافت او، که تقریبا دو سال بود، و سپس در عهد خلیفه دوم، به

تأثیر فتوحات دوره خلفا در حرکات فکری (۳۰۳)

همان طور بود. آوازه اسـلام هرچنـد منتشـر شـده و به حدی وسـعت گرفته بود که مسـلمانان در عهد خلیفه دوم به فتوحات بسـیاری رسـیدند، لکـن اشـتغال بـه ایـن فـتـوحـات آنـان را از دقـت در میـدان فـکـر، و تعـقـیـب ارتـبـاط علـوم و ارتـقـاء درجـه در آن راه، بازداشت، یا این‌که آنان همان سطح علمی را که داشتند، کافی دانسـته و خود را محتاج توسعه و بسط آن نمی‌دیدند.

و علم و کمال هم یک چیز محسوس نیست که ملتی درباره ملت دیگر ببیند، مگر این‌که به صنعت ارتبـاط پیدا کند و اثرش در برابر حواس ظاهر شـود، و عمـوم آن را بفهمند.

این فتوحات پی در پی، بزرگترین غریزه غرور و نخوت عرب جاهلی را، که در دوران پیامبر آرام گرفته بود، بیدار کرد، و به فعالیت واداشت، و روح ملتهای استعماری و

(۳۰۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

ستمگر در آنان ریشه دوانده و کم کم جایگزین گردید!

تقسیم ملت مسلمان آن روز به دو دسته «عرب» و «موالی»، و رفتار نمودن معاویه (حاکم آن روز شام) میان مسلمانان به رفتار شاهان روم، و امور زیاد دیگری که تاریخ درباره لشکریان مسلمانان، ضبط کرده، همه گواه این مطلب است، و این‌ها هم اموری نفسانی و روحی است که در سیر علمی و خصوصا تعلیمات قرآنی تأثیر دارد.

چیزی که آنان از سیر علمی حاضر داشتند این بود که همچنان به قرآن، اشتغال داشتند، و مصحف‌های متعددی که به «زید» و «ابی» و«ابن مسعود» و دیگران منسوب بود، در میانشان رواج داشت.

## رواج حدیث و تغییر حرکت فکری

رواج حدیث و تغییر حرکت فکری (۳۰۵)

«حدیث» در این زمان میان مسلمانان رواج خوبی داشت و کاملاً ضبط و نقل می‌شد، تا آنجا که عمر برخی از صحابه را از نقل حدیث منع نمود تا جلوی زیادی آن را بگیرد.

عده‌ای از «اهل کتاب» به اسلام وارد شدند، و اهل حدیث مقداری زیادی از اخبار کتابهای آنان و حکایات پیامبران و ملتهایشان را گرفته و به آن احادیثی که از پیامبر گرامی اسلام داشتند، آمیختند.

«وضع و جعل حدیث» هم زیاد شد. حتی امروز هم در احادیث مقطوع و بی سند که از صحابه و شاگردان آن‌ها در صدر اول، نقل می‌شود، مقدار زیادی از آن جعلیات دیده می‌شود، که قرآن‌شریف، با ظاهر الفاظ خود، آن‌هارا رد می‌کند!

به طور کلی سه عامل باعث جعل و وضع حدیث شد:

(۳۰۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

۱ - مقام و مرتبه بزرگی که مردم برای مصاحبت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حفظ حدیثی از آن حضرت معتقد بودند، و احترام خاصی که به صحابه آن حضرت و شاگردانش قائل بودند، این باعث شد که مردم به دنبال حدیث بروند، و حتی از اهل کتاب که تازه مسلمان شده بودند، حدیث بگیرند، و به همین جهت، رقابت شدیدی هم میان اهل حدیث برای گرفتن مقام تقدم و افتخارات افتاده بود.

۲ - حرص زیادی که آنان بر حفظ و نقل حدیث داشتند، نگذاشت که اخبار را تنقیح کنند، و در معنایش دقت نمایند، و خصوصا به کتاب خدا، که اصلی است، که پایه‌های دین روی آن بنا شده، و فروع دین از آن الهام می‌گیرد، عرضه بدارند، با این‌که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله - در روایت صحیحی - فرموده بود: «به زودی دروغگویان بر من زیاده می‌شود...» و امثال این حدیث.

رواج حدیث و تغییر حرکت فکری (۳۰۷)

و این فرصتی شد که احادیث جعلی درباره صفات و اسماء و افعال خداوند میانشان رواج بگیرد، و اخباری دروغین، که لغزش‌هایی به پیامبران بزرگ، و نسبت‌های ناروایی به پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله ، و خرافاتی درباره خلقت و آفرینش و حکایات ملتهای گذشته، و تحریف قرآن مجید، و چیزهای دیگری که دست کمی از مطالب تورات و انجیل در این باره ندارد، پیدا شود.

در آن هنگام قرآن و حدیث تقدم و عمل را میان خود تقسیم کرده بودند.

تقدم اسمی و رسمی را قرآن داشت، ولی عمل کردن خاص حدیث بود!

بنابراین، خیلی نگذشت که قرآن عملاً متروک شد، و این روش، یعنی اعراض از عرضه داشتن حدیث بر قرآن، همچنان میان این ملت مسلمان، عملاً تا به امروز مانده است، گرچه زبانی انکار می‌کنند: و پیامبر فرمود:

(۳۰۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«خدایـا همانـا مردم من این قـرآن را متـروك و مهجـور نموده‌انـد!» (۳۰ / فرقـان)

آری تنها افرادی بسیار کم دست به دست روش درست را نگه داشته‌اند و همین تسامح عینا یکی از اسباب باقی ماندن بسیاری از خرافات قبیلگی قدیم در میان ملت‌های اسلامی، حتی پس از اسلام آوردن آن‌ها می‌باشد، و البته مرض مرض می‌آورد! ۳ X- جریاناتی که پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره خلافت پیش آمد، باعث اختلاف آراء عموم مسلمانان درباره اهل بیت آن حضرت شد. برخی واله و شیدای آنان شدند و تنها به آنان اعتماد کردند و عده‌ای از آنان و از مقام علمی‌شان درباره قرآن روگرداندند و دسته‌ای هم کمال عداوت و بغض را درباره آنان نشان دادند، با این‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با جملاتی که هیچ مسلمانی شك در صحت و دلالت آن جملات ندارد، دستور داده بود مردم از آنان یاد بگیرند، نه این‌که یادشان بدهند. اینان اعلم از دیگران به کتاب الهی

رواج حدیث و تغییر حرکت فکری (۳۰۹)

هستند، و تذکر داد که ایشان در تفسیر و فهم قرآن خطا نمی‌کنند!

آن‌حضرت در حدیث «ثقلین» که از روایات متواتراست،فرمود:

- «همانا من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا، و عترت من! و این دو هیچ‌گاه‌از هم جدا نمی‌شوند، تا در حوض - کوثر - به‌من وارد شوند...!»

در برخی نقل‌های این حدیث فرمود:

- «شما آنان‌را یاد ندهید که آنان از شما داناترند!»

و در کلام دیگرش که به طور مستفیض نقل شده است، فرمود:

- «کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، باید جای خود را از آتش بگیرد!»

## محرومیت مردم از احادیث خاندان نبوت

(۳۱۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

محروم ماندن مردم از احادیث خاندان نبوت، که نزدیکترین افراد به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و صدیق‌ترین گویندگان حدیث بودند، بزرگترین لطمه‌ای بود که در علم قرآن و راه تفکری که بدان دعوت می‌نمود، وارد شد. و یکی از گواهان این مطلب کمی و قلت احادیثی است که از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است!

شما وقتی به‌آن‌مقام و احترامی‌که علم‌حدیث در دوران‌خلفا داشت و آن‌حرص و ولع شدیدی‌که مردم به گرفتن حدیث داشتند، بنگرید و آن گاه تمام احادیثی را که از حضرت علی و حسن و حسین، خصوصا درباره تفسیر قرآن کریم، نقل کرده‌اند، به دقت تتبع نموده و بشمرید، چیز عجیبی ملاحظه خواهید کرد:

خود صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که اساسا چیز قابل ذکری از علی علیه‌السلام نقل نکرده‌اند.

محرومیت مردم از احادیث خاندان نبوت (۳۱۱)

تابعین و شاگردان آنان هم تمام احادیثی که از آن حضرت نقل کرده‌اند، در تمام قرآن از صد روایت تجاوز نمی‌کند!

احادیثی هم که از امام حسن علیه‌السلام نقل کرده‌اند شاید به ده روایت نرسد! از حسین علیه‌السلام هم اساسا چیز قابل ذکری نقل نکرده‌اند!

با این که روایاتی که در تفسیر قرآن وارد شده، به قدری زیاد است که بعضی تنها از راه عامه به هفده هزار حدیث رسانده‌اند. (این

مطلب را «سیوطی» در «اتقان» گفته و تذکر داده است که همین عدد تعداد روایات کتاب تفسیر خود او «ترجمان القرآن» و تلخیصش «در منثور» می‌باشد.)

در روایات فقهی هم عینا همین نسبت دایر می‌باشد. (یکی از اهل تتبع گفته در روایات فقهی به دو حدیث از حسین علیه‌السلام برخورده است!) آیا علت این جریان، اعراض

(۳۱۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

مردم از اهل بیت و ترک ایشان بود؟ یا آن که مردم احادیثی از آنان گرفتند، ولی در دولت اموی که از اهل بیت رو گرداندند، مخفی شد، و از بین رفت؟ نمی‌دانیم!

ولی، کناره‌گیری علی علیه‌السلام و شرکت نکردن آن حضرت در جمع قرآن از اول تا آخر، و همچنین تاریخ زندگانی امام حسن و حسین احتمال اول را تقویت می‌کند.

کار احادیث عمومی علی علیه‌السلام به جایی رسید که برخی انکار کرده‌اند که خطبه‌های کتاب «نهج‌البلاغه» از آن حضرت باشد، ولی در امثال خطبه «بتراء» زیادبن ابیه، و قصاید «خمریات» یزید، حتی دو نفر هم اختلاف ندارند!!!

اهل بیت علیهم‌السلام همین طور مظلوم بودند و احادیثشان همچنان متروک ماند، تا این که امام محمد باقر علیه‌السلام و امام جعفربن محمدالصادق علیه‌السلام ، در دورانی که دولت اموی و عباسی به همدیگر گرفتار و اهل بیت در آرامش و فرصت بودند، احادیث پدرانشان

محرومیت مردم از احادیث خاندان نبوت (۳۱۳)

را که از بین رفته بود، روشن کردند، و آثار متروک مانده آنان را تجدید نمودند.

لکن، احادیث این دو بزرگوار، و سایر ائمه اطهار علیه‌السلام از پدران و پسران آن دو نیز چون احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از جعل و دست بردن سالم نماند، که این دو بزرگوار، همین مطلب را صریحا در کلام خود ذکر فرمودند، و عده‌ای را چون «مغیره‌بن سعید» و «ابن‌ابی الخطاب» و امثال آنان را به عنوان «جاعلین» و «واضعین» معرفی نمودند.

بعضی از ائمه علیه‌السلام روایات زیادی را که از آنان و از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌شد، تکذیب فرمودند، و اصحاب و شیعیان خود را امر کردند که احادیث منقول از ایشان را به قرآن عرضه دارند، و آن‌چه را که با قرآن موافق است اخذ نمایند، و آن‌چه را که با قرآن مخالف است، کنار بگذارند!

لکن مردم (جز عده بسیار کمی) عملاً این دستور را در احادیث اهل بیت و خصوصا

(۳۱۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

در غیر احادیث فقهی رعایت نکردند و به همان روش رفتند که عامه درباره احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به کار می‌بردند.

و عده‌ای هم افراط نموده، و حجیت ظاهر قرآن را انکار نمودند، ولی احادیث کتاب‌هایی از قبیل «مصباح الشریعه» و «فقه‌الرضا» و «جامع‌الاخبار» را که (سندشان معلوم نیست) حجت دانستند.

این افراط به جایی رسید که برخی گفتند: حدیث مفسر قرآن است، هر چند با دلالت‌های صریح قرآن مخالفت داشته باشد!!! و این عقیده هم تراز عقیده بعضی از عامه است که گفته‌اند: حدیث می‌تواند قرآن را نسخ کند!!!

شاید حال ظاهر ملت مسلمان در نظر دیگران همان است که بعضی‌شان گفته‌اند: «اهل سنت قرآن را گرفته و عترت پیامبر را رها کردند، و بالنتیجه قرآن را هم رها کردند، زیرا

محرومیت مردم از احادیث خاندان نبوت (۳۱۵)

پیامبر گرامی فرموده بود: «این دو از هم جدا نمی‌شوند!» پس ملت مسلمان قرآن و عترت (کتاب و حدیث) را اساسا ترک کرده‌اند!»

این روش حـدیث، یکی از عواملی بود که باعث انقطاع علوم اسـلامی - علوم دینی و ادبی - از قرآن شد، با این که همه چون فروع و میوه‌هـای این درخت پاکنـد، که «ریشه‌اش ثابت و فرعش در آسـمان بوده، و هر زمان به اذن خـدایش میوه می‌دهـد!» (۲۴ و ۲۵ / ابراهیم)

اگر برای روشن شـدن این مطلب درباره این علوم دقیقا مطالعه فرمایید، می‌بینیـد که این علوم دینی طوری تنظیم یافته‌اند که به هیچ وجه به قرآن احتیاج ندارند، به طوری که شـخص متعلم می‌تواند تمام این علوم را از - صرف و نحو و بیان و لغت و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول - فرا گیرد و به آخر برسـد، و آن گاه متخصـص در آن‌ها بشود، و مـاهر شــده و در آن‌ها اجتهـاد کنـد، ولی اساسا قرآن نخـواند، و جلـدش را هم باز نکند!

(۳۱۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

در حقیقت، برای قرآن چیزی جز تلاوت کردنش برای کسب ثواب و یا بازوبنـدی فرزنـدان، که از حوادث روزگار حفظشان کنـد، چیزی نمانده است! (این مطلب باید مـایـه عبـرت بـاشـد!)

## بحث‌های کلامی در ادوار مختلف

این بود وضع بحث قرآن و حـدیث در زمـان عمر، امـا محیـط بحث‌های کلامی در آن دوره خیلی وسـعت گرفته بود، چون فتوحات وسیع مسلمانان طبعا باعث اختلاط مسلمانان با سایر ملت‌ها و ادیان گردید که در آن‌ها «دانشمندان و کشیشان و اسقف‌ها و احبار و بطریق‌ها» بودند که درباره ادیان و مذاهب بحث می‌کردند، و در نتیجه بحث‌های

بحث‌های کلامی در ادوار مختلف (۳۱۷)

کلامی بالا گرفت، ولی کتابی در این‌باره نگاشته نشد. تألیفات کلامی بعد از این عصر شروع می‌شود.

در زمـان عثمـان هم جریـان به همین منوال بود، و بـا آن انقلابی که مردم درباره خلافت داشـتند، کاری انجام نشـد، و تنها توانسـت مصحف‌ها را جمع نمایند و فقط یک مصحف را رواج دهد.

در زمـان خلافـت حضـرت علی علیه‌السـلام هم که گرفتار اصـلاح اجتماع فاسـد و اختلافات مسـلمـانان، و بـه دنبال آن جنگ‌هـای پیاپی بود، همیـن‌گونه ادامه یافت.

لکـن علی علیه‌السـلام علم نحـو را وضـع کرد، و کلیـاتش را به «ابوالاـسود دئلی» که از اصـحابش بـود، املاـء فرمـود، و او را مـأمور جمع‌آوری جزئیات قواعد نحو کرد، ولی خود نتوانست بیش از آن مقدار کاری کند، جز این که خطابه‌ها و احادیثی ایراد فرمود که

(۳۱۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

مـواد معـارف دینی و گرانبهـاترین اســرار قرآنی را در بر دارد. یـک سلســله احتجاج‌هـا و اســتدلال‌های کلاـمی نیز داشـت کـه در کتاب‌های بزرگ حدیث ضبط است.

## تحولات فکری دوره اموی و عباسی

جریان قرآن و حدیث در زمان معاویه و امویین و عباسـیین، پس از آن تا تقریبا اوایل قرن چهارم هجری، که آخر دوران ائمه دوازده گانه اهل بیت است، نیز همین طور بود، و در راه بحث از قرآن و حـدیث، چیز مهمی اتفاق نیفتاد، جز این که در عهـد معاویه کمال کوشش به عمل آمد تا نام اهل بیت علیهم‌السلام و آثارشان محو شود!!!

در این زمان جعل حدیث هم زیاد شد، و حکومت دینی اسلامی هم به سلطنت استبـدادی، و روش اسـلامی بـه قـدرت امپـراطـوری تغییـر یـافـت!

تحولات فکری دوره اموی و عباسی (۳۱۹)

در زمان عمر بن عبدالعزیز دستور داده شد که احادیث را بنویسند - اهل حدیث تا آن وقت احادیث را نمی‌نوشتند، و تنها با حافظه خود کار می‌کردند.

در این دوران ادبیات عرب به حد نهایت رواج گرفت. شروع آن از زمان معاویه بود که خیلی شعر را ترویج می‌کرد. پس از او سایر اموی‌ها و عباسی‌ها نیز همین طور بودند و چه بسا که برای یک بیت شعر و یا یک نکته ادبی صدها و هزاران دینار صله می‌دادند! مردم هم به شعر و نقل آن، و قضایای عرب، و حوادث روزهای معروف آن رو آوردند. آن‌ها از این راه اموال زیادی کسب کردند، و بنی امیه هم با رواج آن‌ها و پول دادن در برابر آن‌ها برای تحکیم موقعیت خود در مقابل بنی هاشم، و آن‌گاه بنی عباس در مقابل بنی فاطمه کار می‌کردند. آنان در احترام علمای وقت هم کمال کوشش را به

(۳۲۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

کار می‌بردند، تا بدان وسیله بر مردم مسلط شده و هرچه می‌خواهند به دوششان بار کنند!

نفوذ شعر و ادب در اجتماع علمی به جایی رسید که بسیاری از علما در مسائل عقلی و یا بحث‌های علمی چه بسا به یک شعر شاعر، و یا به یک مثل رایج تمسک جسته و همان را حاکم در مسئله قرار می‌دادند! و چه بسا مقاصد نظری خود را مبتنی بر مسائل لغوی می‌کردند، و لااقل ابتدا درباره نام موضوع بحث، یک بحث لغوی انجام می‌دادند، و سپس وارد در اصل بحث می‌شدند. این‌ها همه چیزهایی است که در منطق و سیر علمی بحث‌کنندگان تأثیرات عمیقی داشت.

## تولد مکاتب فکری معتزله و اشاعره

تولد مکاتب فکری معتزله و اشاعره (۳۲۱)

در آن ایام بحث‌های کلامی رواج گرفت، و کتاب‌ها و رساله‌ها نوشته شد و طولی نکشید که به دو دسته بزرگ «اشاعره» و «معتزله» تقسیم شدند. البته اصول گفته‌هایشان در زمان خلفا، بلکه در زمان خود پیامبر گرامی هم مطرح بود، چنانکه مناظراتی که از علی علیه‌السلام درباره جبر و تفویض، قدر و استطاعت، و امثال آن نقل شده، و روایاتی که در این‌باره از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده، آن را نشان می‌دهد.

امتیاز این دو دسته در آن زمان، روی امتیاز دو مسلک اساسی بود:

«معتزله» احکام استقلالی عقل را بر ظواهر دینی مقدم می‌داشتند، و حسن و قبح عقلی و بطلان ترجیح بی‌مرجح، و قبح تکلیف به غیر مقدور، و اختیار و تفویض، و... را پذیرفتند.

(۳۲۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«اشاعره» ظواهر دینی را بر احکام عقلی مقدم داشته و خوب و بد عقلی را انکار می‌کردند، و ترجیح بی مرجح را پذیرفتند، و اختیار را انکار نمودند، و قائل به جبر شدند، و کلام خدا را هم قدیم می‌دانستند... و سایر چیزهایی که در کتاب‌هایشان ضبط است.

آن گاه فنی ترتیب دادند و اصطلاحاتی ابداع کردند و مسائلی اضافه کردند، و در برابر فلاسفه، در مباحثی که به نام «امور عامه» دارند، ایستادگی نمودند. البته، این مرحله بعد از این بود که کتاب‌های فلسفی به عربی ترجمه و تدریس آن‌ها میان مسلمانان انتشار یافت.

این درست نیست که بعضی گفته‌اند: علم کلام و یا انشعاب آن به معتزلی و اشعری، پس از انتقال فلسفه به عرب بوده است، دلیل گفته ما وجود عمده مسائل

تولد مکاتب فکری معتزله و اشاعره (۳۲۳)

آن‌ها در روایـات است.

«معتزله» از اول پیـدایش آن تـا اوایـل دوران خلفـای عباسـی - اوایـل قرن سوم - دائمـا جمعیتشـان رو به تزایـد می‌رفت و شوکت و ابهتشان زیاد می‌شد، و سپس راه انحطاط و سقوط در پیش گرفتند، تا آن جا که سلاطین «ایوبی» آنان را از هم پاشیده و منقرض کردنـد. در زمان ایوبیان به قدری مردم به جرم اعتزال کشته شدند که تعداد آن‌ها را جز خدا نمی‌داند!! آن گاه محیط بحث کلامی برای اشاعره صاف شـد، و با این که فقهایشان ابتـدا آن را گناه می‌دانسـتند، بـدون معارض توغل در آن نمودند و تا امروز هم رواج دارد.



## بحث‌های کلامی در شیعــه

«شیعه» در بحث‌های کلامی سابقه قدیمی دارد. اولین بار پس از رحلت پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله بود که اکثر بحث‌کنندگان شیعی از صحابه پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله بودند، مانند: سلمان فارسـی، ابی‌ذر، مقداد، عمار، عمروبن الحمق و... و کسانی هم از تابعین، چون: رشید، کمیل، میثم، و سایر هواخواهان علی علیه‌السلام ، که به دست بنی امیه از بین رفتند؛ بحث‌های کلامی می‌نمودند.

دوبـاره، در زمان امام محمـد باقر و امام جعفر صادق علیه‌السـلام ریشه دوانـده و کارشان قوت گرفت، و به بحث و تألیف کتاب‌ها و مقالات پرداختند، و دائما زیر بار ستم حکومت‌ها و آزار و اذیت آنان، در کمال جدیت به کار خود اشتغال داشتند، تا آن که در



دولـت «آل بویه» - حدود قرن چهارم هجری - امنیت نسبی یافتند، و سپس مجددا دچار اختنـاق و سـتـم شدند، تا آن که با ظهـور دولت صفـوی در ایران - در اوایل قـرن دهم هجری - راه همـوار شــد و تا امروز به‌همان وضع باقی ماند.

سیمای بحث‌های کلامی شیعه بیش از اشاعره به معتزله شبیه بود. بدین جهت گاهی برخی عقاید، چون عقیده «حسن و قبح» و مسئله «ترجیح بی‌مرجح» و مسئله «قدر» و مسئله «تفویض» به هم آمیخته و مخلوط گشت. به همین دلیل برخی پنداشته‌اند که شیعه و معتزله در بحث کلامی چون دو اسب مسابقه بوده و هر دو به یک راه می‌رونـد! ولی خیلی اشـتباه کرده‌انـد، اصولی که از امامان اهل بیت علیه‌السلام نقل شده، و همان‌ها پیش شیعه اعتبار دارد، به هیچ وجه با مذاق معتزله سازش ندارد.

به هر حال «فن کلام» یک فن شریف است که از معارف حقه دینی دفاع می کند، لکن



دانشـمندان کلامی مسـلمان در راه بحث، حسن انتخاب نداشته و میان احکام عقلی تمیز نـداده و به طوری که خواهد آمد، «حق» را به «مسلمیات» خلط نموده‌اند.

## برخورد نفوذ علوم بیگانه با ظواهر دین

در این دوران، علوم پیشـینیان، یعنی منطق و ریاضـیات و طبیعیات و الهیات و طب و حکمت عملی به عربی ترجمه و نقل شـد. بدین ترتیب که قسـمتی از آن‌هـا در دوران بنی‌امیه ترجمه شـده بـود، و سپس در اوایـل دوران بنی عبـاس تکمیـل شـد. صـدها کتـاب از زبان‌های یونانی و رومی و هندی و فارسـی و سـریانی به لغت عرب ترجمه شد، و مردم هم استقبال نمودند، و علوم مختلف را مورد بحث و درس قرار دادند، و طولی نکشید که خـود نظریه‌های مستقلی پیدا کردند، و کتاب‌ها و مقالاتی نوشتند.



این جریان علمای وقت را خشمناک ساخت، خصوصا این که می‌دیدند کفار (یعنی دهری‌ها و طبیعیون و مانوی‌ها و امثال آن‌ها) به

مسائل مسلم دین حمله می کنند، و مسلمانان فلسفه خوان دین و دینداران را مورد اعتراض قرار می‌دهند، و به اصول اسلام و مبانی شرع انور اهانت می کنند - مرضی چون نادانی نیست!

از چیزهایی که علما را سخت ناراحت می کرد، مسائلی بود که روی فرضیات دانشمندان هیئت و طبیعیات مبتنی شده بود، و به اصطلاح «اصل‌های موضوعی» چون مبانی هیئت بطلمیوسی، از قبیل: مسئله افلاک، و این که آن‌ها طبیعت پنجمی هستند، و پاره شدن و التیام آن‌ها محال است... افلاک و موجودات فلکی شخصا و عناصر عالم نوعشان قدیمی‌اند، و انواع از قدیم بوده‌اند، و امثال این‌ها.

این مسائل در فلسفه برهانی نشده بود، و تنها به طور «اصل موضوعی» ذکر می‌شد،

(۳۲۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

لکن فلسفه خوان‌های نادان آن‌ها را در زمره مسائل برهانی می‌آوردند.

دهری‌ها و امثال آن‌ها، که در آن زمان خود را به فلسفه می‌بستند، چیزهای دیگری از مزخرفات خود، چون عقیده «تناسخ» و «انکار معاد» و خصوصا «معاد جسمانی» را بدان مسائل اضافه کرده بودند، و به ظواهر دین حمله برده و طعن می‌زدند. و گاهی هم بعضی از آن‌ها می گفتند: دین مجموعه‌ای از وظایف تقلیدی است که انبیاء برای تربیت عقل‌های بسیط و ساده آورده‌اند، ولی فیلسوف، که با علوم واقعی سر و کار دارد، از انبیاء و مطالبشان بی‌نیاز است؟! اینان در راه استدلال گام‌های تندی برمی‌داشتند.

## تجدید بنای فلسفه

تجدید بنای فلسفه (۳۲۹)

نفوذ و حمله طبیعیون و فلسفه خوان‌های آن عصر باعث شد که فقها و متکلمین آنان را دور کردند و با استدلال و مبارزه و بیزاری و تکفیر، و هر وسیله‌ای که امکان داشت، آنان را بکوبند، تا این که عظمت آن‌ها را درهم شکسته و جمعیتشان را پراکنده ساخته و کتاب‌هایشان را از بین بردند. و نزدیک بود که فلسفه اساسا منقرض شود، تا دوباره «معلم دوم ابونصر فارابی»متوفی سنه ۳۳۹، و آن گاه«شیخ الرئیس ابوعلی حسین‌بن عبداللّه بن سینا» متوفی سنه ۴۲۸، و سپس سایر مشاهیر فلسفه چون «ابوعلی‌بن مسکویه» و «ابن رشد اندلسی» و... آن را تجدید نمودند، و پس از آن فلسفه گاهی قوت می گرفت و گاهی ناتوان می‌شد، و در هر حال فلسفه خوان‌ها کم بودند.

فلسفه گرچه ابتدا به عرب انتقال یافت لکن جز چند نفر معدود از قبیل «کندی» و «ابن رشد» در میان عرب‌ها شهرت فلسفه پیدا نکرد، و بالاخره در ایران استقرار یافت

(۳۳۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

و متکلمین مسلمان، گرچه با فلسفه مخالفت ورزیده و فلسفه‌دان‌ها را شدیدا مورد حمله قرار می‌دادند، لکن بیشترشان منطق را پذیرفته، و مقالات و کتاب‌ها درباره آن نوشتند، زیرا آن را با راه فطری استدلال موافق می‌دیدند.

لکن، همان طور که اشاره شد، در به کار بردن منطق اشتباهی کرده و حکم تعاریف و حدود واقعی و اجزای آن را در مفهومات اعتباری هم آوردند، و برهان را در قضایای اعتباری، که تنها جای قیاس جدلی است، به کار بردند.

اینان در موضوعات کلامی، چون «حسن و قبح، ثواب و عقاب، حبط و فضل اعمال» پای جنس و فصل را میان کشیده و با این که به «حد» اصلاحی مربوط نیستند، درباره «حد» آن‌ها سخن می گویند، در مسائل اصولی و کلامی فروع دین دست به «ضرورت» و «امتناع» می‌زنند، و در حقیقت، حقایق را برای امور اعتباری استخدام می کنند،

تجدید بنای فلسفه (۳۳۱)

و چیزهایی که به خدای‌تعالی ارتباط دارد برهان‌هایی به این طور می‌آورند که بر خدا چنین واجب است و چنان قبیح است. و در حقیقت اعتباریات را بر حقایق حاکمیت داده و نامش را برهان می‌گذارند، و واقعا چیزی جز قیاس شعری نیست. کار افراط در این قسمت به جایی رسید که بعضی‌شان گفتند: خداوند برتر از این است که در حکم و کار خود اعتبار را که حقیقتش همان وهم است، به کار برد، و هر چه به طور تکوینی کند، و هر قانونی وضع کند، همه چیزهای واقعی و حقیقی هستند. دیگری گفته است: خدا تواناتر از آن است که حکمی نماید و سپس نتواند برهانی بر آن اقامه کند، به ناچار برهان شامل تکوینیات و قوانین وضعی هر دو بوده، و همه قلمرو برهان می‌باشند.

و گفته‌های دیگر که از مصیبت‌های علم و دانشمندان است، مصیبت بالاتر این که

(۳۳۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

به ناچار باید در کتاب‌های علمی این گفته‌ها را ذکر کرد و درباره‌اش بحث نمود!!!

## ظهور تصوف و رویارویی شریعت با طریقت

در همان دوران میان مسلمانان صوفیگری پیدا شد. البته، تصوف در عهد خلفا هم اصلی داشت که در لباس زهد جلوه می‌نمود، و آن گاه در اوایل دوران بنی‌عباس که مردانی چون «بایزید و جنید و شبلی و معروف و...» پیدا شدند، متصوفه کاملاً ظاهر شده و تجلی کردند.

این‌ها معتقدند که راه حقیقت کمال انسانی و دستیابی به حقیقت معارف، تنها واردشدن در «طریقت» که نوعی «ریاضت شرعی» برای یافتن حقیقت است، می‌باشد.

قسمت عمده اینان چه شیعه و چه سنی خود را به علی علیه‌السلام منتسب می‌دارند.

ظهور تصوف و رویارویی شریعت با طریقت (۳۳۳)

و نظر به این‌که این‌ها کرامت‌هایی ادعا می‌کردند و حرف‌هایی می‌زدند که با ظواهر دین و حکم عقل سازش نداشت و می‌گفتند که ظواهر دین هم همین معانی صحیح را می‌گوید و دیده ظاهربینان توانایی فهمش را ندارند، این حرف‌ها بر فقها و عموم مسلمانان گران آمده و آنان را مردود نمودند، و از آنان بیزاری جسته و تکفیرشان کردند، و چه بسا کارشان به حبس و تازیانه و کشته شدن و بر سر دار رفتن و تبعید هم کشید.

و همه برای این بود که ایشان صاف و پوست‌کنده مطالبی می‌گفتند که اسرار شریعت می‌نامیدند، با این که اگر مطلب چنین بود و گفته آنان مغز حقیقت و ظواهر دینی چون پوستی بر آن‌ها بوده و اظهار آن‌ها لازم بود، خود آورنده شرع به این کار سزاوارتر بود! بر او لازم بود حال این اسرار را مراعات نموده و مانند این‌ها

(۳۳۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

برملا سازد، و اگر این اسرار چیز حق و درستی نیست که پس از حق جز گمراهی چیست؟

اینان در ابتدای کار حدود فعالیت و نشان دادن اعتقادشان در طریقت از لفظ و صحبت‌های زبانی تجاوز نمی‌کرد، ولی بعدا که کمی در دل‌ها جا گرفتند، پس از قرن سوم هجری، کتاب‌ها و مقالاتی نوشتند و بعدا جلوتر آمده و عقاید خود را درباره «حقیقت» و «طریقت» هر دو صریحا اظهار داشته و در اقطار عالم کلمات منظوم و منثور خود را منتشر ساختند.

این گروه به طور فزاینده‌ای افراد و نیرو اضافه می‌کردند و در دل‌های عامه مردم بیشتر جای می‌گرفتند، تا این که در دو قرن ششم و هفتم به کمال وجاهت و محبوبیت خود رسیدند و سپس راه سقوط پیش گرفتند و کارشان سست گردید و

ظهور تصوف و رویارویی شریعت با طریقت (۳۳۵)

مردم از آن‌ها روی گردان شدند.

## علل انحراف صوفیگری

اولین علت انحطاط صوفیگری این واقعیت شد که هر قسمت از قسمت‌های زندگی که به حال عامه مردم ارتباطی داشته باشد، وقتی مردم زیاد اقبال نمودند و با حرص و ولع به سویش شتاب کردند، جمعی از غیر اهل، به منظور سودجویی و جلب اقبال مردم، به آن لباس در می‌آیند، و صورت آن‌ها را به خود می‌گیرند و از این راه فسادی در آن می‌افکنند و در نتیجه مردم‌را از آن متنفر می‌کنند.
دومین علت سقوط آن‌ها این بود که عده‌ای از رؤسای آن‌ها گفتند که راه معرفت
(۳۳۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق
نفس راه تازه‌ای است که شارع دین در قوانین خود بیان نداشته است، ولی یک راه است که خدا آن را می‌پسندد، چنانکه رهبانیت نصاری را که خدا بر آن‌ها وضع نکرده بود، پسندید و فرمود:
- «رهبانیتی که آنان خود بدعت نهادند، ما آن را برایشان ننوشته بودیم، جز طلب رضایت خداوند، و آن‌ها به‌شایستگی آن را رعایت ننمودند.» (۲۷ / حدید)
اکثریتشان نیز این گفته را از آنان پذیرفتند، و این خود فرصتی بدانها داد که برای سلوک و طریقت، رسوم و آدابی که از شرع اسلام معهود نبود، وضع کنند، و در نتیجه دائما سنتی تازه وضع می‌شد و سنت شرعی دیگر ترک می‌شد!
سرانجام این بدعت گذاری‌ها به جایی رسید که «شریعت» در طرفی و «طریقت» در طرف دیگر قرار گرفت و طبعا به ارتکاب محرمات و ترک واجبات و شعائر دینی
علل انحراف صوفی گری (۳۳۷)
کشیده شد. تکالیف شرعی را برداشتند و «قلندری» و نظیر آن پیدا شد. از تصوف جز گدایی و تریاک کشی و استعمال بنگ چیزی باقی نماند، و همین‌ها موجب فنا گردید.

## تحولات بعدی در بازسازی حرکت فکری

آن‌چه قرآن و حدیث (که حکم عقل را نشان می‌دهند،) در این‌باره حکم می‌کند این است که عقیده این که زیر ظواهر شرع حقایقی نهفته که باطن آن‌هاست، عقیده درستی است، و عقیده این که بشر هم راهی به رسیدن آن حقایق دارد، اعتقاد صحیحی است، لکن راه تنها همان به کار بردن صحیح و استعمال درست ظواهر دینی در معانی خودش می‌باشد. حاشا که در شرع باطنی باشد که ظاهر بدان راهنمایی
(۳۳۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق
نکند! و تنهاعنوان و راه‌باطن باشد!
و این نشدنی است که در شرع چیز دیگری نزدیکتر از آن‌چه شارع بیان کرده است، باشد، از آن غفلت کرده و یا تسامح نموده، و یا به جهتی از آن اعراض کرده باشد! خداوند سبحان می‌فرماید:
- «وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ... و نازل کردیم بر تو کتاب را که روشن کننده کل شیء است!» (۸۹ / نحل)
خلاصه این که این‌ها سه‌راه بحث‌از حقایق و کشف آن‌ها هستند:
ظواهر دینی، راه بحث عقلی، و راه تصفیه نفس! و هر یک را عده‌ای از مسلمانان اتخاذ کرده و میانشان نزاع و دعواها پیدا شده است، و اجتماع این روش‌ها، همچون زاویه‌های مثلث می‌باشد که چون مقدار یکی را

تحولات بعدی در بازسازی حرکت فکری (۳۳۹)

اضافه کنند از دو تای دیگر به ناچار کاسته می‌شود، و برعکس...!

بحث‌های تفسیری هم به اقتضای اختلاف مشرب‌های مفسرین مختلف شده است. بدین معنی که نوعا نظریه‌های علمی بر قرآن تحمیل شده است، با این که باید برعکس باشد!

قرآن قسمت‌های درست هر یک از این راه‌ها را قبول دارد و تصدیق می‌کند. و این نشدنی است که در شرع باطن درستی باشد که با ظاهر نسازد، و حاشا که باطن یا ظاهر حقی باشد که برهان کامل و صحیح آن را دفع کند، و متناقض باشد.

بدین جهت عده‌ای از دانشمندان با مشرب‌های مختلف خود خواسته‌اند به مقدار بضاعت علمی خود میان «ظواهر دینی» و «عرفان» تلفیق داده و جمع کنند - مانند: «ابن‌عربی، عبدالرزاق کاشانی، ابن فهد، شهید دوم، و فیض کاشانی».

(۳۴۰) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

و عده‌ای دیگر خواسته‌اند میان «فلسفه» و «عرفان» را جمع کنند - مانند: «ابونصر فارابی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی صاحب اشراق، و شیخ صائن‌الدین محمد ترکه». و عده‌ای دیگر چون «قاضی سعید» و غیره خواسته‌اند میان «ظواهر دینی» و «فلسفه» را جمع کنند. و برخی دیگر خواسته‌اند میان همه این‌ها را جمع کنند - مانند: «ابن سینا» در کتاب‌های تفسیری و غیرتفسیری خود، و «صدر المتألهین شیرازی» در کتاب‌ها و مقالات خود، و عده‌ای دیگر پس از او.

ولی با همه این‌ها باز هم این اختلاف ریشه‌دار به جای خود مانده و این کوشش‌های زیاد برای ریشه‌کن کردن اختلافات، خود اختلاف را ریشه‌دارتر کرده و آتش را افروخته‌تر نموده است!

شما هر یک از صاحبان این فنون را ببینید ملاحظه می‌کنید که دیگران را به نادانی

تحولات بعدی در بازسازی حرکت فکری (۳۴۱)

و یا کفر و سستی عقیده و نظریه نسبت می‌دهند، و عامه مردم هم از همه‌شان بیزاری می‌جویند! این‌ها همه برای این است که ملت اسلامی در روز اول از دعوت قرآن به «تفکر اجتماعی» سرپیچی نمودند:

- «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَميعا وَ لا تَفَرَّقُوا! - همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید!» (۱۰۳ / آل عمران)

(در این زمینه درد و سخن بسیار است...

- پروردگارا! - ما را به چیزی که باعث رضایت تو باشد، راهنمایی کن! - و سخن‌های ما را بر حق جمع فرما!

- و از جانب خود به ما ولی و یاوری عطا کن!)

(۳۴۲) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

## قدریه و معتزله (مسئله جبر و تفویض)

«کسانی که آیات ما را تکذیب کردند کر و کورانی در ظلمتند! کسی را که خدا بخواهد گمراه می‌کند، و کسی را که بخواهد به راه راست قرارش می‌دهد!» (۳۹ / انعام)

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«این آیه ردّی بر قدریه‌ازاین‌امت‌است، که خداوند در روزقیامت با صابئین و نصاری و مجوس محشورشان می‌کند، می‌گویند:

- پروردگارا، ما که از مشرکان نبودیم، چه طور با آنان محشور شدیم؟ خدای‌تعالی در جواب آن‌ها می‌فرماید: - ببین چه طور بر خود دروغ بسته، و به بطلان افترائاتی که می‌زدند، پی می‌برند! رسول خدا فرموده:

قدریه و معتزله (مسئله جبر و تفویض) (۳۴۳)

- بدانید و آگاه باشید که برای هر امتی مجوسی است، و مجوس این امت کسانی‌اند که می گویند: قدری در کار نیست؟ و چنین معتقد می‌شوند که: مشیت و قدرت خدا همه محول به آنان و برای آنان است!»

## مسئله قدر

مسئله «قدر» از مسائلی است که در صدر اسلام مورد بحث قرار گرفته بود. بعضی‌ها منکر آن شده و می گفتند: - «اراده‌پروردگار هیچ‌گونه تعلقی‌به‌اعمال‌بندگان‌ندارد.» و معتقد بودند که: - «اراده و قدرت آدمی در کارهایی که می کند، مستقل است. در حقیقت آدمی خالق مستقل اعمال خویش است.»

(۳۴۴) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- «قدریه، مجوس این امت است!»

(دارندگان عقیده مزبور برای اعمال آدمی خالقی را اثبات می کردند که همان خود آدمی است، و خدای‌تعالی را خالق غیر اعمال می‌دانستند. و این همان عقیده‌ای است که مجوس‌ها دارند. چه آنان نیز قائل به دو خدا بودند: یکی خالق خیر، و دیگری خالق شرّ).

در این باب روایات دیگری از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اهل بیت وارد شده که اثبات می کند «قدر» هست، و مشیت و اراده خداوند در اعمال بندگان نافذ است، همچنان‌که قرآن شریف هم همین معنا را اثبات می کند.

ولی «معتزله» که همان منکرین «قدر» هستند، این روایت را تأویل نموده و می گویند: مراد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله کسانی است که قدر را اثبات می کنند و مانند

قدریه و معتزله (مسئله جبر و تفویض) (۳۴۵)

مجوس خیر و شر را به خالقی غیر انسان نسبت می‌دهند.

ازآن‌چه گذشت این معنی به دست آمد که جمع میان این که قدر در کار نیست و میان این‌که برای آدمی مشیت و قدرت نیست، جمع بین دو قول متنافی است: زیرا گفتن این‌که قدر در کار نیست، ملازم است با قول به استقلال آدمی در مشیت و قدرت و گفتن این‌که قدر هست، ملازم است با قول به نفی استقلال قدرت.

با این حال چه طور ممکن است کسی منکر قدر شود، و در عین حال منکر مشیت و اراده آدمیان هم باشد؟

بنابراین، آن دو نسخه‌ای که جمع کرده بود بین قول به نفی قدر و انکار مشیت و قدرت از آدمیان صحیح نیست، و گویا کسانی که تفسیر مزبور را استنساخ کرده‌اند، عبارت اصلی را تحریف نموده، و در اثر نفهمیدن معنی روایت، عبارت

(۳۴۶) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

«لا قدر» را درست نوشته و مابقی‌را تغییر داده‌اند:

(بحث در مکاتب فلسفی و کلامی مستقلاً در بخش‌ها و مجلدات دیگر خواهد آمد.)

افراط و تفریط در عقاید تفویضی‌ها و جبری‌ها، که در صدر اسلام یکه‌تاز میدان بحث در اطراف معارف اسلامی بودند، بسیار است. انحراف در مسئله مورد بحث هم از اشتباهات همین دو طایفه است، چه این دو طایفه در اثر تعصب‌های مذهبی به وجه عجیبی در دو طرف افراط و تفریط قرار گرفتند.

«مفوضه» قائل شدند به این که «مصالح و مفاسد» و «حسن و قبح» از امور واقعی هستند، و بلکه حقایقی هستند ازلی و ابدی و تغییرناپذیر. حتی به این هم اکتفاء نکرده و گفتند: این امور بر همه چیز، حتی بر خدای سبحان حکومت دارد، و ساحت مقدس پروردگار نیز در کارهای تکوینی و تشریعی خویش محکوم به این امور است!!!

مسئله قدر (۳۴۷)

و این امور چیزهایی را برای خدای‌تعالی واجب می‌کند و چیزهای دیگر را بر او حرام می‌کند. معتزلیان با این رأی فاسد خود، خدای را از سلطنت مطلقه‌اش کنار زدند و مالکیت علی الاطلاقش را ابطال کردند!!

در مقابل آنان، طایفه «جبری‌ها» همه این سخنان را انکار کردند، و از آن طرف افتادند و گفتند که «حسن و قبح» نه تنها واقعیت ندارد بلکه حتی از امور اعتباری هم نیستند، و «حسن» در هر کاری تنها عبارت است از این که مورد امر قرار گیرد، همچنان که «قبح» در هر کار عبارت است از این که مورد نهی قرار گرفته باشد. و در عالم چیزی به نام «حسن و قبح» وجود ندارد، و اصلاً غایت و غرضی در کار عالم نیست، نه در آفرینش آن، و نه در شرایع و احکام دینی آن!!!

به این هم اکتفا نکردند و گفتند: آدمی هیچ کاری از کارهای خود را مالک نیست، و در

(۳۴۸) پایان سلطه کفر، آغاز نفاق

هیچ یک از آن‌ها اختیاری از خود ندارد، بلکه کارهای او هم به مثل خودش مخلوق خدایند! همچنان که طایفه اولی در مقابل این طایفه می‌گفتند: به طور کلی کارهای انسان مخلوق خود اوست، و خدای‌تعالی را در آن هیچ‌گونه مالکیت و اختیاری نیست، و قدرتش بدان تعلق نمی‌گیرد!!

این دو مذهب، به طوری که دیدید، یکی در طرف افراط و دیگری در طرف تفریط قرار دارند و حقیقت امر نه بدان شوری است و نه بدین بی‌نمکی! بلکه حقیقت مطلب این است که این امور هر چند اموری اعتباری هستند و لکن ریشه حقیقی دارند! (۱)

۱- المیزان ج ۱۳، ص ۱۶۸. بحث تاریخی

مسئله قدر (۳۴۹)

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».